www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

آیت‌الله العظمی مظاهری

بسم الله الرحمن الرحیم

معاد سرنوشت جاودانه انسان

نويسنده:

آيت الله العظمى حسين مظاهرى

ناشر چاپي:

موسسه فرهنگي مطالعاتي الزهرا (سلام الله عليها)

ناشر ديجيتالي:

مركز تحقيقات رايانه‌اي قائميه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
معاد سرنوشت جاودانه انسان ----- ۱۴
مشخصات کتاب ----- ۱۴
اشاره ----- ۱۵
فهرست کتاب معاد ----- ۱۹
سخن آغازین ----- ۳۱
۱ فصل اوّل: مفاهیم کلّی معاد ----- ۳۷
تعبّد در مسائل معاد ----- ۳۷
معاد در قرآن کریم ----- ۳۸
علّت انکار معاد از سوی برخی آدمیان ----- ۳۹
نداشتن یقین، دلیل سرپیچی از قوانین الهی ----- ۴۰
یقین، در کلام امام زین العابدین علیه السلام ----- ۴۱
غفلت از مرگ ----- ۴۱
اثر یقین ----- ۴۲
حصول یقین ----- ۴۳
مرگ، انتقال است ----- ۴۴
مرگ، تولد است ----- ۴۴
مرگ، تکامل است ----- ۴۵
علل ترس از مرگ ----- ۴۶
اشاره ----- ۴۶
۱. جهل ----- ۴۶
۲. دلبستگی به دنیا ----- ۴۷
۳. نداشتن توشه برای آخرت ----- ۴۸
چرا مردم در امور اخروی زرنگ نیستند؟ ----- ۴۹

اثبات اصل معاد ---- ۵۰
اشاره ---- ۵۰
۱. فطرت ---- ۵۰
۲. هدف داربودن آفرینش ---- ۵۱
۳. عدالت خداوند تعالی ---- ۵۲
۴. سیر تکاملی انسان ---- ۵۳
۵. میل به جاودانگی ---- ۵۵
۲ فصل دوّم: منزل احتضار ---- ۵۷
آخرین منزل دنیا و اوّلین منزل آخرت ---- ۵۷
احتضار مؤمنان ---- ۵۷
کیفیت احتضار مرحوم میرزا جواد آقا ملکی رحمه الله ---- ۵۹
کیفیت احتضار علامه مجلسی رحمه الله ---- ۵۹
مسلمان حقیقی، در تکاپوی حسن عاقبت ---- ۶۰
احتضار کافران ---- ۶۱
احتضار سخت فاجران ---- ۶۳
احتضار جوان انصاری ---- ۶۵
درخواستی که پذیرفته نمی شود ---- ۶۶
حالت احتضار، ناشی از ملکات نفسانی ---- ۶۶
لزوم توجّه در حیات کوتاه دنیوی ---- ۶۹
حضور امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالین محتضران ---- ۷۰
پاسخ به یک اشکال ---- ۷۲
اثبات مدّعا از نظر قرآن و روایات ---- ۷۲
قبض روح توسّط خداوند یا ملک الموت یا فرشتگان ؟ ---- ۷۳
۳ فصل سوّم: منزل برزخ (ورود به عالم قبر) ---- ۷۷
حقیقت و ماهیّت عالم قبر ---- ۷۷
تبدیل قبر به باغ بهشتی یا گودال جهنّمی ---- ۷۸

سؤال نکیر و منکر ---- ۸۰
عذاب و لذّت قبر، مربوط به جسم است یا روح ؟ ---- ۸۰
مونس تنهایی انسان در قبر ---- ۸۱
ضرورت توجّه دائمی به خانهٔ قبر ---- ۸۲
اعمال انسان، رفیق عالم آخرت اوست ---- ۸۳
کاربرد توبه در عوالم پس از مرگ ---- ۸۴
مکالمهٔ خداوند در قبر، در اثر اهمیّت به نماز ---- ۸۴
فشار قبر ---- ۸۵
فشار قبر در اثر بداخلاقی ---- ۸۵
فشار قبر در اثر اتلاف عمر و جوانی ---- ۸۶
راهکارهای رهایی از عذاب و فشار قبر ---- ۸۷
اشاره ---- ۸۷
راهکار اوّل: توجّه و بیداری در دنیا ---- ۸۸
راهکار دوّم: توبه ---- ۸۹
راهکار سوّم: توسّل به اهل بیت علیهم السلام ---- ۹۰
عمل صالح، مکمّل شعار و اعتقاد ---- ۹۱
فضیلت حضور در مزار اموات ---- ۹۲
۴ فصل چهارم: حیات برزخی انسان ---- ۹۵
معنای برزخ ---- ۹۵
برزخ از دیدگاه قرآن کریم ---- ۹۶
زمان برزخ ---- ۹۷
تقریب به ذهن معنای نسبی بودن زمان برزخ ---- ۹۸
مکان برزخ ---- ۹۸
تجسّم اعمال در برزخ ---- ۱۰۰
بروز و ظهور اعمال دنیوی در برزخ ---- ۱۰۲
آثار شوم حقّالنّاس در عالم برزخ ---- ۱۰۵

ضرورت پرهیز از حقّالنّاس آبرویی ---- ۱۰۷
عذاب ناشی از اعمالی که شبهۀ حقّالنّاس دارد ---- ۱۰۷
ثمرات شگرف خدمت به خلق خدا در برزخ ---- ۱۰۸
نقش باقیات الصّالحات در آبادانی برزخ ---- ۱۱۰
کاربرد فضیلت صبر، در عالم برزخ ---- ۱۱۱
نیم نگاهی به نعمت های بهشت برزخی ---- ۱۱۲
سرنوشت مستضعفین در برزخ ---- ۱۱۳
مستضعفین چه کسانی هستند؟ ---- ۱۱۵
جایگاه مستضعفین در قیامت ---- ۱۱۷
ریشه یابی سرنوشت مستضعفین در آخرت ---- ۱۱۷
۵ فصل پنجم: منزل قیامت ---- ۱۱۹
نفخ صور اوّل و نابودی عالم هستی ---- ۱۱۹
معنای دمیدن در صور ---- ۱۲۱
فاصلۀ زمانی بین دو نفخۀ صور ---- ۱۲۱
زنده شدن مردگان ---- ۱۲۲
نابودی و احیای مجدّد عالم هستی ---- ۱۲۲
اثبات و بیان خصوصیّات معاد، معجزۀ بزرگ قرآن ---- ۱۲۵
معاد روحانی و جسمانی ---- ۱۲۷
ترکیب جسم و روح در قیامت ---- ۱۲۹
بررسی معاد جسمانی در قرآن کریم ---- ۱۲۹
حکایت عزیر پیامبر ---- ۱۳۰
حکایت حضرت ابراهیم علیه السلام ---- ۱۳۲
داستان اُبی بن خلف ---- ۱۳۲
شبهۀ آکل و ماکول ---- ۱۳۳
تقریر دیگری از شبهه ---- ۱۳۴
پاسخ شبهه براساس بنای عقلا ---- ۱۳۵

ریشهٔ فلسفی بنای عقلی ---- ۱۳۶
پاسخ شبهه با مراجعه به قرآن کریم ---- ۱۳۷
اجتماع آدمیان در قیامت ---- ۱۳۹
۶ فصل ششم: تجسّم عمل ---- ۱۴۱
معانی تجسّم عمل ---- ۱۴۱
معنای اوّل تجسّم عمل ---- ۱۴۱
معنای دوّم تجسّم عمل ---- ۱۴۴
سعد و نحس اعمال در قیامت ---- ۱۴۶
معنای سوّم تجسّم عمل ---- ۱۴۷
تحلیل بحث تشبیه انسان به حیوانات در قرآن ---- ۱۴۹
اثر توبه بر تجسّم عمل ---- ۱۵۰
دیگر آثار اعمال انسان ---- ۱۵۲
۷ فصل هفتم: حسابرسی در مواقف قیامت ---- ۱۵۵
حساب و کتاب ---- ۱۵۵
نامهٔ عمل ---- ۱۵۶
اتمام حجّت ---- ۱۵۷
معانی نامهٔ عمل ---- ۱۵۸
اشاره ---- ۱۵۸
۱. صفحهٔ نفس انسان ---- ۱۵۸
۲. اعمال تجسم یافته ---- ۱۵۹
۳. خلاصه حساب ---- ۱۶۰
تفکیک نیکوکاران و بدکاران در صحنهٔ قیامت ---- ۱۶۰
حسابرسی نیکوکاران ---- ۱۶۲
حسابرسی بدکاران ---- ۱۶۳
مواقف قیامت ---- ۱۶۴
مواقف دشوار ---- ۱۶۵

اشاره ---- ۱۶۵
۱. موقف نماز ---- ۱۶۵
۲. موقف اهل بیت علیهم السلام ---- ۱۶۶
۳. موقف حق الناس ---- ۱۶۷
۸ فصل هشتم: میزان و صراط ---- ۱۶۹
میزان در قیامت ---- ۱۶۹
مصادیق میزان اعمال ---- ۱۷۰
اشاره ---- ۱۷۰
۱. هویت ---- ۱۷۰
۲. تجسّم اعمال ---- ۱۷۱
۳. نامهٔ عمل ---- ۱۷۱
۴. اهل بیت علیهم السلام ---- ۱۷۲
تناسب عمل با میزان ---- ۱۷۳
ماهیت صراط در قیامت ---- ۱۷۴
دنیا و آخرت، به مثابهٔ یک سکّهٔ دو رو ---- ۱۷۶
معنای دیگر صراط ---- ۱۷۷
۹ فصل نهم: شاهدان در قیامت ---- ۱۷۹
نظارت شهود در دنیا ---- ۱۷۹
اشاره ---- ۱۷۹
اوّلین شاهد: خداوند متعال ---- ۱۸۰
دوّمین شاهد: انبیای الهی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ---- ۱۸۰
سوّمین شاهد: ائمّهٔ اطهار علیهم السلام ---- ۱۸۱
چهارمین شاهد: ملائکهٔ الهی ---- ۱۸۲
اشاره ---- ۱۸۲
دستهٔ اوّل: ملائکهٔ مقرّب ---- ۱۸۳
دستهٔ دوّم: ملائکهٔ محافظ ---- ۱۸۳

دستهٔ سوّم: ملائکهٔ مراقب ---- ۱۸۴
پنجمین شاهد: اعضاء و جوارح و دل انسان ---- ۱۸۴
ششمین و هفتمین شاهدان: مکان و زمان ---- ۱۸۶
هشتمین شاهد: شریک و رفیق ---- ۱۸۸
۱۰ فصل دهم: شفاعت ---- ۱۹۱
شفاعت در قرآن ---- ۱۹۱
رفع یک شبهه ---- ۱۹۲
معانی و مراتب شفاعت ---- ۱۹۳
اشاره ---- ۱۹۳
۱. دعاکردن معصومین علیهم السلام ---- ۱۹۳
۲. شفاعت، ادامهٔ هدایت ---- ۱۹۴
۳. تقرّب و آبرومندی شفیعان الهی ---- ۱۹۵
۴. اختیار تامّ معصومین علیهم السلام ---- ۱۹۵
۵. واسطهٔ در فیض ---- ۱۹۶
ارکان شفاعت ---- ۱۹۷
۱. اذن الهی ---- ۱۹۷
۲. لیاقت ---- ۱۹۷
محرومین از شفاعت ---- ۱۹۸
رابطهٔ میزان و شفاعت ---- ۲۰۱
نجات و رستگاری، مرهون اعتقاد، شعار و عمل ---- ۲۰۲
شفاعت حضرت زهرا علیها السلام، در پی متابعت از ایشان ---- ۲۰۳
۱۱ فصل یازدهم: دورنمایی از بهشت ---- ۲۰۵
اشاره ---- ۲۰۵
بهشت و جهنّم موجودند ---- ۲۰۶
منشأ نعمت و عذاب، در بهشت و جهنّم ---- ۲۰۷
درب های بهشت ---- ۲۰۷

کیفیت نعمت ها و لذّات بهشتی ---- ۲۰۹
برخی نعمت های جسمی بهشت ---- ۲۰۹
برخی نعمت های روحی و معنوی بهشت ---- ۲۱۱
مشاهدهٔ انوار جمال ---- ۲۱۲
مؤانست با معصومین علیهم السلام ---- ۲۱۴
رضوان الهی ---- ۲۱۴
سیر تکاملی و سعهٔ وجودی انسان در بهشت ---- ۲۱۵
۱۲ فصل دوازدهم: دورنمایی از جهنّم ---- ۲۱۹
اشاره ---- ۲۱۹
عذاب جهنّم، ساخته و پرداختهٔ اعمال آدمیان ---- ۲۲۰
درب های دوزخ ---- ۲۲۱
طبقات دوزخ ---- ۲۲۲
کیفیت عذاب های دوزخ ---- ۲۲۳
احاطهٔ آتش بر دوزخیان ---- ۲۲۴
چاه های دوزخ ---- ۲۲۴
غل و زنجیر دوزخ ---- ۲۲۵
طعام دوزخیان ---- ۲۲۵
مکالمهٔ دوزخیان و اهل بهشت ---- ۲۲۶
جایگاه مؤمنین در قیامت ---- ۲۲۷
ضمیمه ۱: نگاهی بر بعضی از نعمت های بهشت در آیات قرآن کریم ---- ۲۲۹
نعمت های مادی بهشت ---- ۲۲۹
نعمت های معنوی بهشت ---- ۲۳۳
خلود در بهشت ---- ۲۳۵
ضمیمهٔ ۲: نگاهی بر بعضی از عذاب های دوزخ در آیات قرآن کریم ---- ۲۳۶
عذاب های روحی دوزخیان ---- ۲۳۶
نقمت ها و عذاب های مادی دوزخ ---- ۲۳۷

خلود در دوزخ ---------- ۲۴۰

فهرست منابع ---------- ۲۴۱

درباره مرکز ---------- ۲۴۵

معاد سرنوشت جاودانه انسان

مشخصات کتاب

سرشناسه : مظاهری ، حسین ، 1312 -

عنوان و نام پدیدآور : معاد سرنوشت جاودانه انسان [کتاب]/مولف مظاهری.

مشخصات نشر : اصفهان: موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (ع) ، 1393.

مشخصات ظاهری : [224]ص. ؛ 14/5×20/5س م.

فروست : مجموعه آثار؛ 37. اخلاق؛ 14.

شابک : 74000 ریال : 978-964-2985-44-9

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ دوم: 1402.

یادداشت : کتابنامه: ص.[221-224]؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : معاد

موضوع : رستاخیز

موضوع : برزخ -- جنبه های مذهبی -- اسلام

موضوع : دوزخ

موضوع : بهشت (اسلام)

رده بندی کنگره : BP222 /م65م6 1393

رده بندی دیویی : 297/44

شماره کتابشناسی ملی : 3436849

تنظیم متن میثم حیدری

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

معاد سرنوشت جاودانه انسان

مولف مظاهری

ص: 3

فهرست کتاب معاد

سخن آغازین

1

فصل اوّل: مفاهیم کلّی معاد 17

تعبّد در مسائل معاد 17

معاد در قرآن کریم 18

علّت انکار معاد از سوی برخی آدمیان 19

نداشتن یقین، دلیل سرپیچی از قوانین الهی 20

یقین، در کلام امام زین العابدین علیه السلام 21

غفلت از مرگ 21

اثر یقین 22

حصول یقین 23

مرگ، انتقال است 24

مرگ، تولد است 24

مرگ، تکامل است 25

علل ترس از مرگ 26

1. جهل 26

2. دلبستگی به دنیا 27

3. نداشتن توشه برای آخرت 28

چرا مردم در امور اخروی زرنگ نیستند؟ 29

اثبات اصل معاد 30

1. فطرت 30

2. هدف داربودن آفرینش 31

3. عدالت خداوند تعالی 32

4. سیر تکاملی انسان 33

5. میل به جاودانگی 35

2

فصل دوّم: منزل احتضار 37

آخرین منزل دنیا و اوّلین منزل آخرت 37

احتضار مؤمنان 37

کیفیت احتضار مرحوم میرزا جواد آقا ملکی رحمه الله 39

کیفیت احتضار علامه مجلسی رحمه الله 39

مسلمان حقیقی، در تکاپوی حسن عاقبت 40

احتضار کافران 41

احتضار سخت فاجران 43

احتضار جوان انصاری 45

درخواستی که پذیرفته نمی شود 46

حالت احتضار، ناشی از ملکات نفسانی 46

لزوم توجّه در حیات کوتاه دنیوی 49

حضور امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالین محتضران 50

پاسخ به یك اشكال 51

اثبات مدّعا از نظر قرآن و روایات 52

قبض روح توسّط خداوند یا ملك الموت یا فرشتگان ؟ 53

3

فصل سوّم: منزل برزخ (ورود به عالم قبر) 57

حقیقت و ماهیّت عالم قبر 57

تبدیل قبر به باغ بهشتی یا گودال جهنّمی 58

سؤال نکیر و منکر 60

عذاب و لذّت قبر، مربوط به جسم است یا روح ؟ 60

مونس تنهایی انسان در قبر 61

ضرورت توجّه دائمی به خانهٔ قبر 62

اعمال انسان، رفیق عالم آخرت اوست 63

کاربرد توبه در عوالم پس از مرگ 64

مکالمهٔ خداوند در قبر، در اثر اهمیّت به نماز 64

فشار قبر 65

فشار قبر در اثر بداخلاقی 65

فشار قبر در اثر اتلاف عمر و جوانی 66

راهکارهای رهایی از عذاب و فشار قبر 67

راهکار اوّل: توجّه و بیداری در دنیا 68

راهکار دوّم: توبه 69

راهکار سوّم: توسّل به اهل بیت علیهم السلام 70

عمل صالح، مکمّل شعار و اعتقاد 71

فضیلت حضور در مزار اموات 72

4

فصل چهارم: حیات برزخی انسان 75

معنای برزخ 75

برزخ از دیدگاه قرآن کریم 76

زمان برزخ 77

تقریب به ذهن معنای نسبی بودن زمان برزخ 78

مکان برزخ 78

تجسّم اعمال در برزخ 80

بروز و ظهور اعمال دنیوی در برزخ 82

آثار شوم حقّالنّاس در عالم برزخ 85

ضرورت پرهیز از حقّالنّاس آبرویی 87

عذاب ناشی از اعمالی که شبهۀ حقّالنّاس دارد 87

ثمرات شگرف خدمت به خلق خدا در برزخ 88

نقش باقیات الصّالحات در آبادانی برزخ 90

کاربرد فضیلت صبر، در عالم برزخ 91

نیم نگاهی به نعمت های بهشت برزخی 92

سرنوشت مستضعفین در برزخ 93

مستضعفین چه کسانی هستند؟ 95

جایگاه مستضعفین در قیامت 97

ریشه یابی سرنوشت مستضعفین در آخرت 97

فصل پنجم: منزل قیامت 99

نفخ صور اوّل و نابودی عالم هستی 99

معنای دمیدن در صور 101

فاصلۀ زمانی بین دو نفخۀ صور 101

زنده شدن مردگان 102

نابودی و احیای مجدّد عالم هستی 102

اثبات و بیان خصوصیّات معاد، معجزۀ بزرگ قرآن 105

معاد روحانی و جسمانی 107

ترکیب جسم و روح در قیامت 109

بررسی معاد جسمانی در قرآن کریم 109

حکایت عزیر پیامبر 110

حکایت حضرت ابراهیم علیه السلام 112

داستان اُبی بن خلف 112

شبهۀ آکل و ماکول 113

تقریر دیگری از شبهه 114

پاسخ شبهه براساس بنای عقلا 115

ریشۀ فلسفی بنای عقلی 116

پاسخ شبهه با مراجعه به قرآن کریم 117

اجتماع آدمیان در قیامت 119

6

فصل ششم: تجسّم عمل 121

معانی تجسّم عمل 121

ص: 7

معنای اوّل تجسّم عمل 121

معنای دوّم تجسّم عمل 124

سعد و نحس اعمال در قیامت 126

معنای سوّم تجسّم عمل 127

تحلیل بحث تشبیه انسان به حیوانات در قرآن 129

اثر توبه بر تجسّم عمل 130

دیگر آثار اعمال انسان 132

7

فصل هفتم: حسابرسی در مواقف قیامت 135

حساب و کتاب 135

نامهٔ عمل 136

اتمام حجّت 137

معانی نامهٔ عمل 138

1. صفحهٔ نفس انسان 138

2. اعمال تجسم یافته 139

3. خلاصه حساب 140

تفکیك نیکوکاران و بدکاران در صحنهٔ قیامت 140

حسابرسی نیکوکاران 142

حسابرسی بدکاران 143

مواقف قیامت 144

مواقف دشوار 145

1. موقف نماز 145

2. موقف اهل بیت علیهم السلام 146

3. موقف حق الناس 147

8

فصل هشتم: میزان و صراط 149

میزان در قیامت 149

مصادیق میزان اعمال 150

1. هویت 150

2. تجسّم اعمال 151

3. نامهٔ عمل 151

4. اهل بیت علیهم السلام 152

تناسب عمل با میزان 153

ماهیت صراط در قیامت 154

دنیا و آخرت، به مثابهٔ یك سکّهٔ دو رو 156

معنای دیگر صراط 157

9

فصل نهم: شاهدان در قیامت 159

نظارت شهود در دنیا 159

اوّلین شاهد: خداوند متعال 160

دوّمین شاهد: انبیای الهی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله 160

سوّمین شاهد: ائمّهٔ اطهار علیهم السلام 161

چهارمین شاهد: ملائکهٔ الهی 162

دستهٔ اوّل: ملائکهٔ مقرّب 163

دستهٔ دوّم: ملائکهٔ محافظ 163

دستهٔ سوّم: ملائکهٔ مراقب 164

پنجمین شاهد: اعضاء و جوارح و دل انسان 164

ششمین و هفتمین شاهدان: مکان و زمان 166

هشتمین شاهد: شریك و رفیق 168

10

فصل دهم: شفاعت 171

شفاعت در قرآن 171

رفع یك شبهه 172

معانی و مراتب شفاعت 173

1. دعاکردن معصومین علیهم السلام 173

2. شفاعت، ادامهٔ هدایت 174

3. تقرّب و آبرومندی شفیعان الهی 175

4. اختیار تامّ معصومین علیهم السلام 175

5. واسطهٔ در فیض 176

ارکان شفاعت 177

1. اذن الهی 177

2. لیاقت 177

محرومین از شفاعت 178

رابطهٔ میزان و شفاعت 181

نجات و رستگاری، مرهون اعتقاد، شعار و عمل 182

شفاعت حضرت زهرا علیها السلام، در پی متابعت از ایشان 183

11

فصل یازدهم: دورنمایی از بهشت 185

بهشت و جهنّم موجودند 186

منشأ نعمت و عذاب، در بهشت و جهنّم 187

درب های بهشت 187

کیفیت نعمت ها و لذّات بهشتی 189

برخی نعمت های جسمی بهشت 189

برخی نعمت های روحی و معنوی بهشت 191

سلام و تحیت پروردگار متعال 191

سلام و تحیت بهشتیان به یکدیگر 192

مشاهدهٔ انوار جمال 192

انغمار در عالم وحدت 193

مؤانست با معصومین علیهم السلام 194

رضوان الهی 194

سیر تکاملی و سعهٔ وجودی انسان در بهشت 195

12

فصل دوازدهم: دورنمایی از جهنّم 199

عذاب جهنّم، ساخته و پرداختهٔ اعمال آدمیان 200

درب های دوزخ 201

طبقات دوزخ 202

کیفیت عذاب های دوزخ 203

احاطهٔ آتش بر دوزخیان 204

چاه های دوزخ 204

غل و زنجیر دوزخ 205

طعام دوزخیان 205

مکالمهٔ دوزخیان و اهل بهشت 206

جایگاه مؤمنین در قیامت 207

سخن آغازین

(أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ اَلْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ)(1)

مرگ، سـرنوشت محتوم و معاد، سـرنوشت جاودانهٔ انسان است و همه، روزی طعم مرگ را خواهند چشـید و به سـرای ابدی خواهند رفت. این حقیقت بدیهی، دلایل فراوان عقلی و نقلی نیز دارد و به ویژه در قرآن کریم، بر آن تصریح شده است:

(کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ اَلْمَوْتِ)(2)

بحث دربارهٔ معاد، موضوع بسیار مهمی است و اهمیت فراوان این مبحث، در سه بعد کلی قابل بررسی و اظهار نظر است:

بعـد اوّل: مسألهٔ مرگ و نیز منازل اخروی انسان، از نظر قرآن کریم اهمیت فراوانی دارد، تا جایی که حدود یك چهارم از آیات نورانی قرآن، به موضوع معاد و منازل پس از مرگ انسان اختصاص یافته و شاید نتوان هیچ صـفحه ای از قرآن را یافت که در آن، اشاره ای به مسائل معاد نشده باشد.

1- . النساء، 78: «هر کجا باشید، شما را مرگ درمی یابد؛ هر چند در بُرج های استوار باشید.»

2- . آل عمران، 185: «هر جانداری چشندهٔ طعم مرگ است.»

افزون بر این، درك حقیقت معـاد برای مـا ممکن نیست و فهم مـا از معاد، بیش از دورنمایی نخواهـد بود و همین دورنما نیز ریشه در آیات قرآن کریم دارد.

پس، از یـك نقطه نظر، بحث در موضوع معاد و منازل پس از مرگ، یك بحث تفسـیری است و اگر کسـی بخواهـد در این باره به اظهار نظر بپردازد، ناچار بایـد قبل از ورود به بحث معاد، به علم تفسـیر قرآن کریم تسـلّط یابـد و در فهم و درك آیات الهی توانا باشـد. به بیان دیگر، مدرّس مبحث معاد، پیش از هر چیز باید مفسّر توانمند قرآن کریم باشد.

بعـد دوّم: مرگ بـاوری و به طور کلی یـاد معـاد، یکی از موضوعات مهم و حیاتی در علم اخلاق است. بهره برداری انـذاری و تبشـیری از موضوع معاد، علاوه برآیات قرآن کریم، در کلام ارزشمند پیشوایان دینی و معصومین علیهم السلام به وفور یافت می شود. به عنوان نمونه، امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای می فرمایند:

« لَوْ قَدْ عَایَنْتُمْ مَا قَدْ عَایَنَ مَنْ مَاتَ مِنْکُمْ لَجَزِعْتُمْ وَ وَهِلْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ »(1)

علمای گرانقـدر علم اخلاق نیز از دیرباز بر ضـرورت یاد معاد پای فشـرده و تأکید کرده اند. شاید نتوان کتاب اخلاقی جامع و کاربردی از اخلاق پژوهان اسلامی در سراسر پانزده قرنی که از طلوع اسلام می گذرد یافت که در آن از یادآوری حقیقت مرگ و معاد، در جهت تنبّه و بیداری آدمیان استفاده نشده باشد.

در واقع، مـداومت بر یـاد معـاد، یکی از نیروهـای کنترل کننـدهٔ انسان و به تعبیری، قوی ترین عاملی است که یارای مقابله با غرائز آدمی و ایستادگی در برابر شیاطین درونی و بیرونی وجود انسان را دارد. از این جهت می توان گفت:

1- . نهج البلاغة، خطبه 20: «اگر شما آنچه را مردگان شما دیدند مشاهده می کردید به شیون می نشستید و اندیشناك می شدید، و مستمع حق گشته به اطاعت بر می خاستید.»

توجه به حقّانیت مرگ و منازل پس از آن و به طور کلی باور معاد، عامل رستگاری و مانع سقوط و انحراف انسان است.

پس، بحث پیرامون موضوع معاد، یك بحث مهمّ اخلاقی به شمار می رود و مبین موضوع معاد، باید یك معلّم مبرّز اخلاق باشد.

بعد سوّم: معاد، یکی از اصول دین اسلام است که علاوه بر اسلام، در تمام ادیان الهی مسأله ای ضروری و انکارناپذیر شمرده شده است. پس، معـاد یـك ضـرورت اعتقادی مشترك بین همـهٔ ادیان است و از این جهت در علم الاعتقاد یا به تعبیر امروزی، در علم کلام، جایگاه برجسته ای دارد.

بر این اساس، مدرّس معاد ناگزیر باید بر اصول اعتقادی، مسـلّط و در علم کلام، متبحّر و ژرف اندیش باشد و ضمن اطلاع دقیق و کافی از مبانی نظری بزرگان علوم عقلی و دانشـمندان کلام، فلسـفه و عرفان، نظیر خواجه نصیر الدّین طوسی و شیخ الرّئیس و صدرالمتألّهین رحمه الله، خود در این باره مبنای نظری و نظریاتی برخاسته از جهد و تلاش علمی و عملی داشته باشد. بنابراین می توان نتیجه گرفت که موضوع معاد، موضوعی علمی و تخصّصـی است و بحث پیرامون آن، امری به مراتب پیچیـده و دشوار است که محتاج جامعیت علمی در علومی نظیر تفسیر، اخلاق، کلام، فلسفه و عرفان می باشد.

از سوی دیگر، ورود علمی به مبـاحث دینی و معرفتی، معمولاً ـ بـا مشـکل اصـطلاح زدگی روبروست و در بیشتر اوقـات، پیچیـدگی های علمی، سراسـر بحث را فرامی گیرد. تدریس یا تألیف با این روش، اگرچه ممکن است برای اهل علم و افراد متخصّص در علوم دینی مفید باشد، امّا خودبه خود، عموم مردم و حتی طلاب و دانشجویان مبتدی را از فهم و درك مباحث دینی محروم می سازد.

راهکار مواجهه با این مشـکل، این است که علمای گرانقـدر و دانشـمندان علوم اسـلامی و نیز اساتیـد و مدرسـین گرامی، مباحث پیچیدهٔ علمی و موضوعات مهمّ

معرفتی را در قالب الفاظ ساده و قابل فهم برای عموم مردم بیان کنند و از بیان اصطلاحات غامض علمی در سخنان یا مکتوبات غیرتخصّصی خود پرهیز نمایند.

این روش پسندیده، در بیانات و نیز تألیفات مرجع عالیقدر و فقیه اخلاقی حضرت آیت الله العظمی مظاهری «مدّظلّه العالی» به کار گرفته می شود.

ایشان با برخورداری از جامعیت در علوم اسلامی، در دروس تفسیر قرآن کریم، اخلاق، اصول عقاید و سایر معارف اسلامی، نکات خاصّ علمی و ابتکاری را به نحوی بیان می کنند که علاوه بر اهل علم، برای عموم مخاطبان نیز قابل فهم و درك است.

آیت الله العظمی مظاهری در آثار خود نیز بر سادگی متن و پیراستگی مباحث از اصطلاحات علمی و فنّی تأکید دارند.

کتاب حاضر نیز که حاصل بیانات اخلاقی، اعتقادی ایشان است، با همین روش در سال 1391 هجری شمسی در مسجد حکیم اصفهان بیان شده و پس از تنظیم و تبویب، به تأیید نهایی معظّم له رسیده و به صورت کنونی به زیور طبع آراسته شده است.

شایان ذکر است که سال ها پیش، کتاب «معاد در قرآن»، حاصل مجموعهٔ دیگری از مباحث اخلاقی و اعتقادی معظّم له، توسّط انتشارات شفق در شهر مقدس قم منتشر شد و اینك مطالبی از آن کتاب، برای تکمیل مباحث، در کتاب حاضر استفاده گردیده است؛ اگرچه در تنظیم ساختار دو کتاب، شباهتی مشاهده نمی شود.

در این کتاب که با عنوان «معاد، سرنوشت جاودانهٔ انسان» به چاپ می رسد، برخی از براهین و ادلّهٔ مربوط به معاد، به گونه ای برگزیده و بیان شده است که اوّلاً نیاز کمتری به مقدّمات پیچیدهٔ علمی و توضیحات فنّی فراوان داشته باشد و ثانیاً اکثر قریب به اتّفاق مطالب با تکیه بر آیات قرآن کریم و با شواهد قرآنی و روایی بیان شده است.

همچنین بسیاری از مطالب ارائه شده در این کتاب، از حیث محتوا یا از جهت شکل تبیین، از ابتکارات آیت الله العظمی مظاهری است و از این جهت در برخی موارد با سایر کتب اعتقادی در زمینهٔ معاد، متفاوت است.

لازم به ذکر است که مبنای آیت الله العظمی مظاهری در طرح این مباحث، تذکّر و یادآوری بحث کلّی معاد برای تزکیهٔ نفوس و تنبیه و بیداری مخاطبان و تربیت اخلاقی عموم خوانندگان بوده است؛ بنابراین به طور طبیعی ممکن است بعضی از خصوصیات و جزئیات معاد در این کتاب بیان نشده باشد.

کتاب حاضر در دوازده فصل تنظیم گردیده و در آن، سفر آخرت، در سه منزل کلّی احتضار، قبر و قیامت بررسی می شود. فصل ابتدایی کتاب، به بیان کلیاتی دربارهٔ مسألهٔ معاد اختصاص دارد و پس از آن در فصل دوّم، مطالب سودمندی دربارهٔ احتضار بیان شده است. در فصل سوّم و چهارم منزل قبر و حیات برزخی انسان به تصویر کشیده شده و نکات ارزشمندی در این خصوص بیان گردیده است. از فصل پنجم تا پایان کتاب نیز مباحثی در باب منزل قیامت بیان می شود. در پایان کتاب نیز دو ضمیمه، دربردارندهٔ آیاتی از قرآن کریم با موضوع نعمت های بهشت و عذاب های دوزخ، افزوده شده است.

در پایان، از کلیهٔ عزیزانی که در تنظیم و نشر این اثر ارزشمند تلاش نموده اند، تشکّر و قدردانی می گردد.

انّه ولي الهداية و التّوفيق

مؤسّسهٔ فرهنگی مطالعاتی الزّهرا علیها السلام

1 فصل اوّل: مفاهیم کلّی معاد

تعبّد در مسائل معاد

قبل از ورود به بحث معاد، تـذکّر این نکته لازم است که کسـی حقیقت مرگ، حالات احتضار، مسائل مختلف مطرح در عالم قبر، بزرخ، قیامت، بهشت و جهنّم را نمی داند و آنچه در دسترس انسان هاست، دورنمایی بیش نیست و معمولاً تعبّداً پذیرفته می شود.

شیخ الرئیس در الهیات شـفا، فصـلی راجع به معاد دارد. ایشان تلاش بسـیاری برای اثبات معاد جسمانی می کند، امّا یك جملهٔ رسا نوشته است که با مقام شامـخ او تناسب دارد. می گویـد: «معاد برای بدن و جسم انسان است و در روز قیامت، محل رسـیدن به خیرات و عذاب ها همان بدن خواهد بود و نیازی به بحث نیست؛ زیرا در شـریعت سید و مولای ما محمّدبن عبداللّه صلی الله علیه و آله مفصّل شرح داده و حالات بدن در رسیدن به سعادت و شقاوت بیان شده است.»(1)

1- . الشفاء (الالهیات)، ص 423.

به راستی هیچ کس نمی داند که حقیقت مرگ چیست، حقیقت قبر و عذاب یا لذّت در آن ها چیست، حقیقت و ماهیّت عالم برزخ و حشر و نشور و پس از آن حسابرسی اعمال را کسی نمی داند، هیچ کس نمی داند حقیقت معاد جسمانی چیست؛ امّا شهادت صادق مصدّق یعنی قرآن کریم، برای معتقدشدن به حقایق معاد کافی است. اعتقاد به مسائل قیامت با استدلال به اینکه قرآن کریم آن را فرموده است، استدلالی عقل پسند است؛ زیرا انکار معاد، انکار آیات قرآن و در نتیجهٔ انکار نبوّت را در پی خواهد داشت.

دربارهٔ مسألهٔ معاد، استدلال های کلامی مختلفی ارائه شده و کتاب های گوناگونی در این زمینه نوشته شده است؛ مثلاً ابوعلی سینا رحمه الله بیش از صد صفحه از کتاب شفا را به استدلال دربارهٔ معاد اختصاص داده است، یا یك جلد از اسفار صدرالمتألهین رحمه الله، مربوط به معاد است؛ ولی ما در این بحث، مطالب مربوط به مرگ، قبر، قیامت و سایر مسائل معاد را بدون جنبهٔ استدلال کلامی و فلسفی و بیشتر با استناد به آیات قرآن کریم و روایات ائمّهٔ اطهار علیهم السلام ارائه می کنیم.

معاد در قرآن کریم

بیش از یك چهارم از آیات قرآن شریف دربارهٔ معاد است و کمتر سوره ای در قرآن کریم یافت می شود که ذکری از معاد و زندگی پس از مرگ در آن نباشد و حتی شاید نتوان هیچ صفحه ای از قرآن یافت که در آن، اشاره ای به مسائل معاد نشده باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکّهٔ معظّمه، اسلام را پایه ریزی کردند و برای این امر، از تقویت اعتقاد به معاد، یاری جستند؛ لذا آیه هایی که در مکّه نازل شده است، چون برای تحکیم پایه و اساس اسلام بوده، غالباً دربارهٔ معاد

و روز قیامت و بهشت و دوزخ است یا عذاب های جهنم را بیان می کند یا صف محشر و رسوایی ها را بازگو می کند. توجّه به این مطالب، در تقویت بنیه های اعتقادی، بسیار مؤثّر است.

علّت انکار معاد از سوی برخی آدمیان

انکار و تکذیب روز قیامت و حساب و کتاب از سوی بعضی انسان ها برای این است که می خواهند هر کاری را که دوست دارند، انجام بدهند و در برابر آنها سدّ و مانعی وجود نداشته باشد.

(لاٰ أُقْسِمُ بِيَوْمِ اَلْقِيامَةِ ، وَ لاٰ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اَللَّوّٰامَةِ ، أَ يَحْسَبُ اَلْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظٰامَهُ ، بَلىٰ قٰادِرِينَ عَلىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنٰانَهُ ، بَلْ يُرِيدُ اَلْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أَمٰامَهُ ، يَسْئَلُ أَيّٰانَ يَوْمُ اَلْقِيٰامَةِ)(1)

آیات نخست سورهٔ مبارکه قیامت اجمالاً به این مطلب اشاره دارد که اعتقاد به معاد و حساب و کتاب، عامل کنترل غرایز و طغیان امیال نفسانی انسان است.

همچنین در سورهٔ مطفّفین می خوانیم که اگر انسان به معاد ظن داشته باشد، در خود نیروی کنترل کننده ای می یابد؛ بنابراین به طریق اولی، یقین داشتن به معاد عامل اساسی برای کنترل امیال نفسانی است:

(وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ، اَلَّذِينَ إِذَا اِكْتٰالُوا عَلَى اَلنّٰاسِ يَسْتَوْفُونَ ، وَ إِذٰا كٰالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ، أَ لاٰ يَظُنُّ أُولٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ، لِيَوْمٍ عَظِيمٍ)(2)

البته مصداق آیهٔ مبارکه تنها کسبه و تجار نیستند، بلکه هرکسی که به وظیفهٔ

1- . القیامة، 1 تا 6: «نه! سوگند به روز رستاخیز، و [باز] نه! سوگند به و جدان سرزنشگر! آیا انسان می پندارد که هرگز ریزه استخوان هایش را گرد نخواهیم آورد؟! آری [بلکه] تواناییم که [خطوط] سر انگشتانش را درست [و بازسازی] کنیم. [انسان در معاد شك ندارد] بلکه او می خواهد [آزاد باشد و] در تمام عمر گناه کند! (از این رو) می پرسد: قیامت کی خواهد بود!»

2- . المطففین، 1 تا 5: «وای بر کم فروشان که چون از مردم پیمانه ستانند، تمام ستانند و چون برای آنان پیمانه یا وزن کنند، به ایشان کم دهند. مگر آنان گمان نمی دارند که برانگیخته خواهند شد؟ [در] روزی بزرگ.»

خود عمل نمی کند، از جمله کارکنان، مدیران و کارمندان کم کار و همهٔ کسانی که در برابر حقوقی که دریافت می کنند، کار لازم را انجام نمی دهنـد، مصادیق این حکم کلّی هسـتند. بـدیهی است که اگر انسان به سـختی جان کندن که اوّلین مرحلهٔ حیات اخروی است ایمان داشته باشد، هرگز سرکشی نمی کند.

نداشتن یقین، دلیل سرپیچی از قوانین الهی

اندك اندیشه ای پیرامون آیات مربوط به معاد، موجب می شود که انسان به خود آید و از سرکشـی امیال نفسانی خویش پیشـگیری کند؛ زیرا اگر تنهـا احتمـال وقوع این حوادث را بـدهیم، از هواهـای نفسـانی پیروی نخواهیم کرد. بـا این بیـان جای این سؤال است که با وجود این اعتقاد، چرا در میان آدمیان این همه ظلم و مخالفت فرمان باری تعالی یافت می شود؟!

پاسخ روشن است: چون به روز قیامت یقین ندارند.

گاهی انسان علم دارد، امّا یقین ندارد. یقین و علم دو چیز است: علم، دانستن است و یقین، اطمینان قلبی پیداکردن به چیزی است.

علومی که به عقل مربوط است، مثل تفکّرات عقلی و ارائهٔ براهین و اسـتدلال ها، گرچه برای اثبات معاد، لازم است؛ ولی در حرکت انسان به سوی خداونـد متعـال کاربرد چنـدانی نـدارد. امّا علومی که به دل مربوطنـد و به آن ها معرفت نیز گفته می شود، برخلاف دسـتهٔ اول، به واسـطهٔ تعلّم به دست نمی آید، بلکه ذوقی و معنوی است و وسیلهٔ دست یافتن بدان، تنها عمل است. این علم از اشراقات انوار الهیه است و به آن «یقین» می گویند. پس یقین، مشاهده کردن با قلب است، نه با چشم. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(وَ اُعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰی یَأْتِیَكَ اَلْیَقِینُ)(1)

1- . الحجر، 99: «و پروردگارت را پرستش کن تا اینکه یقین [مرگ] تو فرا رسد.»

یقین، در کلام امام زین العابدین علیه السلام

در دعای ابوحمزهٔ ثمالی می خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَاناً تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِيناً حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضِّنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»(1)امام سجاد علیه السلام از خداوند ایمانی می طلبند که یقینی و قلبی باشد نه عقلی؛ زیرا باور دل است که حرکت می آفریند و برای انسان مفید و کارساز است، نه علم داشتن تنها به معاد.

غفلت از مرگ

فراموشی شب اوّل قبر، قیامت و صف محشر مردم را سخت به خود مشغول کرده است و وقتی بیدار می شوند که آن ها را در قبر می گذارند:

«النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»(2)زبان قرآن در این باره چنین است:

(بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ ، أَلْهٰاكُمُ اَلتَّكٰاثُرُ، حَتّٰى زُرْتُمُ اَلْمَقٰابِرَ، كَلاّٰ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ، ثُمَّ كَلاّٰ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ، كَلاّٰ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ اَلْيَقِينِ ، لَتَرَوُنَّ اَلْجَحِيمَ ، ثُمَّ لَتَرَوُنَّهٰا عَيْنَ اَلْيَقِينِ ، ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ اَلنَّعِيمِ)(3)

اگر کسی غافل نباشد و مرتبه ای حتی ضعیف از یقین به معاد و حوادث بعد از مرگ و عالم قبر و برزخ داشته باشد، زمام امور خود را به دست

1- . مصباح المتهجّد، ج 2، ص 598: «بارالها از تو می خواهم که به من ایمانی عطا کنی تا همیشه در قلبم برقرار باشد و یقینی کامل، تا بدانم که جز آنچه قلبم تقدیر تو نگاشته است مرا نخواهد رسید و در زندگانی هرچه را قسمتم کردی بدان خشنود ساز، ای مهربان ترین مهربانان.»

2- . مجموعهٔ ورام، ج 1، ص 150: «مردم خوابند، وقتی مردند بیدار می شوند.»

3- . التکاثر، 1 تا 8: «به نام خداوند رحمتگر مهربان. تفاخر به بیشتر داشتن، شما را غافل داشت. تا کارتان [و پایتان] به گورستان رسید. نه چنین است، زودا که بدانید. باز هم نه چنین است، زودا که بدانید. هرگز چنین نیست، اگر علم الیقین داشتید! به یقین دوزخ را می بینید. سپس آن را قطعاً به عین الیقین درمی یابید. سپس در همان روز است که از نعمتِ [روی زمین] پرسیده خواهید شد.»

امیـال نفسـانی نمی سپرد و در قیـامت که از نعمت های الهی و نعمت بزرگ ولایت اهل بیت علیهم السـلام و عقل از او سؤال می شود، شرمنده نخواهد شد.

اثر یقین

حکایت شده است در شـهری قحطی پیش آمد. مردم شهر به فلاکت و بی نوایی رسیده بودند. زن سیّد و مؤمنی با چند فرزند در میان شهر در قحطی به سر می برد و شبی که کودکانش را از گرسنگی در حال مرگ دید، به ناچار از آهنگری مدد جست تا طعامی برای فزندانش تهیه کند؛ اما، آهنگر از زن، تقاضای نامشـروعی کرد. زن با ناراحتی بسیار به خانه بازگشت. شب بعد دوباره کودکان را در کام مرگ دید و باز به سوی مرد آهنگر شـتافت؛ اما با همان درخواست رو برو شـد. روز سوم، کودکان را رمقی نمانده بود و زن مجبور شد که دیگربار منّت مرد آهنگر را بکشد. این بار هم سـخن آهنگر همان بود. لاجرم زن گفت به شـرطی می پذیرم که به جایی رویم که جز من و تو هیچ کس دیگر نباشد.

مرد آهنگر که نفس شیطانیش طغیان کرده و ایمان از دل او رخت بربسته بود، خوشحال شد. سرانجام آن مرد، زن را به درون خانهٔ خود برد، ناگاه زن شروع به لرزیدن کرد و به مرد آهنگر گفت پس چرا به شرطت وفا نکردی ؟!

آهنگر با تعجب پرسید: مگر غیر از من و تو، در اینجا کس دیگری هست ؟

زن گفت: آری! جز من و تو، خـدا حاضـر و شاهـد و نـاظر است و در کنـار هر یـك از ما، دو ملك مقرّب پروردگار، مأمور ثبت اعمال ما هستند.

ناگاه آتش شهوت مرد خاموش شد، بدنش به لرزه افتاد و از تقاضای خویش پشیمان شد و به خدا پناه برد و توبه کرد.

آنگاه زن مؤمن او را دعا کرد و گفت: همان طور که آتش شهوتت را

خاموش کردی، امیدوارم آتش دنیا و آخرت بر تو خاموش بشود.

این نتیجهٔ معرفت و یقین به مبدأ و معاد است و هیچ نیرویی به جز ایمان و یقین به خداوند و روز جزا، نمی تواند انسان را چنین کنترل کند.

حصول یقین

همـان طور که بیـان شـد، علم به معـاد، از مطالعـهٔ کتـاب های اعتقادی، کلامی، تفسـیر و نظایر آن حاصل می شود؛ اما این علم، کاربرد اساسی ندارد و آنچه مؤثر است باورکردن قلبی معاد و یقین به روز جزا و بهشت و جهنّم است؛ ولی این باور از راه آموزش و کلاس و درس حاصـل نمی شود و تنها به وسـیلهٔ «عمل» به دست می آیـد. مثلاً «یقین» مرهون اهمیت به نماز اوّل وقت و روزه داری با خضوع و خشوع است.

از این رو، توصـیه می شود همه به خصوص جوانان عزیز، با دوری از گناه، «یقین» را به درون قلب خود فراخوانند و پیوسته این آیهٔ شریفه را زمزمه کنند:

(وَ قُلِ اِعْمَلُوا فَسَیَرَی اَللّٰهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلیٰ عٰالِمِ اَلْغَیْبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)(1)

انسان باید همواره به یاد داشـته باشد که در محضـر پروردگار متعال، پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و ائمهٔ اطهار علیهم السلام و از جمله امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است و باید حرمت این حضور را نگاه دارد.

1- . التوبه، 105: «و بگو: [هر کاری می خواهیـد] بکنیـد، که به زودی خـدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شـما خواهند نگریست، و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می شوید؛ پس شما را به آنچه انجام می دادید آگاه خواهد کرد.»

مرگ، انتقال است

مرگ از نظر قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام و فلاسفهٔ الهی، فنا و عدم نیست؛ بلکه انتقال از نشئه ای به نشئهٔ دیگر است.

همان گونه که چشم به جهان گشودن را «تولـد» می گوئیم، انتقال از این دنیا به عالم دیگر را «مرگ» می نامیم. تولّـد و مرگ از این نظر هیچ تفـاوتی بـا هم ندارنـد. هر دو انتقـال از یك مرتبـهٔ ناقص به مرتبـهٔ کامل تری است و این انتقال برای هر موجودی، از جمله انسان، لحظه به لحظه پدیدار می شود.

از قرآن و روایات نیز اسـتفاده می شود که مرگ، نیستی و نابودی نیست؛ بلکه، انتقال از عالمی به عالم دیگر و از نشئه ای به نشئهٔ دیگر است و حیات انسان در این انتقال رو به کمال است؛ یعنی از این حرکت و انتقال، نقص و ضـرری به او نمی رسد و چیزی از او کاسته نمی شود؛ بلکه در این حرکت و انتقال مرتباً تکامل و ترقّی پیدا می کند.

مرگ، تولد است

مثل مرگ انسان، مثل تولد طفل است. دنیا با تمام وسـعت و زیبائیش، با تمام حسن و جمالش، در حقیقت نسـبت به عالم آخرت همچون شکم مادر نسبت به دنیاست؛ امّا همان گونه که طفل تا پا به جهان نگذارد به واقعیت جهان خارج واقف نمی شود، غالباً انسان نیز تا هنگام مرگ، با عالم آخرت بیگانه است. قرآن کریم می فرماید:

(وَ سٰارِعُوا إِلیٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا اَلسَّمٰاوٰاتُ وَ اَلْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ)(1)

1- . آل عمران، 133: «و برای نیل به آمرزشـی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمان ها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید.»

اما، مگر به باور انسان می نشـیند که این غذایی که در دنیا می خورد و بسیار لذیذ هم می نماید در مقایسه با طعام متقین در آخرت همانند خون بسیار کثیفی است که در شکم مادر از آن می خورد؟!

همان گونه که به طفل تا وقتی که در شکم مادر است، نمی توان حقیقت دنیا را تفهیم کرد و بدو گفت که خورشید، ماه، ستارگان، کهکشان ها، کوه های سـر به فلك کشیده، جنگل های زیبا و آبشارهای حیات دهنده چگونه است، تفهیم حقیقت آخرت و بهشت و جهنّم نیز برای ما انسان ها میسّـر نیست، تنها یك دورنمایی از آن را می توان تصور کرد؛ زیرا، حقیقت آخرت چیز شـگفتی است که نه خورشـیدش چون این خورشید است، نه فضایش به فضای دنیا می ماند و نه اغذیه و اشربه اش. آنجا عالم «حَیَوان» و حیات جاویدان است:

(وَ إِنَّ اَلدّٰارَ اَلآخِرَةَ لَهِيَ اَلْحَيَوٰانُ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ)(1)

مرگ، تکامل است

«نطفه»، وقتی در شـکم مـادر «علقه» می شود، به مرحلـهٔ بالاتری رسـیده و لباس والاتری از وجود بر تن او پوشانـده شـده است. آنگاه که «علقه» به «مضـغه» تبدیل می شود، باز چیزی را از دست نداده؛ بلکه به مرحلهٔ بالاتری رسـیده است. همچنین، در مراحل بعدی تکوین، جنین، سـیر تکاملی را می پیمایـد تا پا به دنیا می گـذارد. در این مرحله نیز، چیزی را از دست نمی دهد. مرگ نیز چنین است؛ یعنی چون انسان از دار دنیا رحلت می کند و به سـرای جاوید می شتابد چیزی را از دست نمی دهد و در او نقصانی حاصل نمی شود؛ بلکه به مرحلهٔ کامل تری پا می گذارد.

1- . العنکبوت، 64: «و زندگی حقیقی همانا در سرای آخرت است؛ ای کاش می دانستند.»

علل ترس از مرگ

اشاره

علـل متفـاوتی موجب ترس انسـان هـا از مرگ می شود. گـاهی این ترس، در اثر جهل و ناآگاهی است و گاهی از دلبسـتگی به دنیا یا تهیه نکردن توشه برای آخرت نشـأت می گیرد. گـاهی نیز ترس از مرگ در پی تصوّر غلطی که در کودکی و تحت تأثیر تربیت ناصـحیح در ذهن کودك باقی مانده است، ناشی می شود.

در ادامه تنها به شرح سه علت از دلایل ترس از مرگ اشاره می شود.

1. جهل

انسان وقتی حقیقت مرگ را نداند و آن را فنا و عدم پندارد، از آن هراس دارد؛ ولی همین که حقیقت مرگ را آن چنان که هست دریابد و بدان یقین پیدا کند ترسش فرومی ریزد و مرگ را کمال خواهد یافت.

امیر المؤمنین علیه السلام که حقیقت مرگ را به روشنی دریافته اند، می فرمایند:

«وَ اللّهِ لَا بْنُ أَبِي طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ »(1)همچنین آن حضـرت، دربارهٔ مؤمنان و چگونگی علاقـهٔ آن ها به مرگ می فرمایند:

«وَ لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ»(2)

1- . نهج البلاغه، خطبه 5: «به خدا سوگند که انس پسر ابوطالب به مرگ بیشتر است از انس طفل به شیر مادرش.»

2- . نهـج البلاغه، خطبه 193: «اگر خداونـد اجـل و مـدّتی در دنیا برای ایشان (متقین) تعیین نمی فرمود، از شوق و ثواب و بیم عـذاب، حتّی یك چشم برهم زدنی نیز جانی در بدنشان قرار نمی گرفت.»

2. دلبستگی به دنیا

ترس از مرگ گاهی به خاطر دلبستگی و تعلق به دنیاست. آدمی که عمر خود را صرف رسیدگی به مادیات کرده باشد، هنگام مرگ و انتقال روح به عالم جدید بسیار بیم ناك است؛ زیرا، او در لجن زار طبیعت غوطه ور بوده است و با عالم جدیدی که بدانجا منتقل می شود هیچ آشنایی ندارد. وی دنیا را منزل حقیقی خود پنداشته و به آن خو گرفته و دلبستگی شدیدی پیدا کرده است؛ از این رو، هنگام احتضار و قالب تهی کردن، حال بسیار بدی به او دست خواهد داد. زبان حالش را قرآن شریف چنین بیان فرموده است:

(وَ لَوْ شِئْنٰا لَرَفَعْنٰاهُ بِهٰا وَ لٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى اَلْأَرْضِ وَ اِتَّبَعَ هَوٰاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ اَلْكَلْبِ)(1)

ولی، اگر انسان در این عالم رشتهٔ ارتباط خود را با عالم آخرت محکم کند، به پروردگار خود میل و علاقه و محبّت ورزد و با ساکنین حرم قدس الهی آشنا شود، به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تمسك بجوید و همت خود را فقط صرف دنیا نکند، با شوق و اشتیاق فراوانی به عالم دیگر منتقل شده، به سوی ملکوت پرواز خواهد کرد. چنین کسی نه تنها از مرگ هراسی ندارد؛ بلکه رحلت از این دنیا برای او شیرین تر از عسل خواهد بود.

مرغ دلم طایری است قدسی عرش آشیان *** از قفس تن ملول، سیر شده از جهان

از در آن خاکدان چون بپرد مرغ ما *** باز نشیمن کند بر در آن گلستان

1- . الأعراف، 176: «و اگر می خواستیم، قدر او را به وسیلهٔ آن [آیات] بالا می بردیم، امّا او به زمین [= دنیا] گرایید و از هوای نَفْس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است.»

چون بپرد از جهان، سدره بود جای او *** تکیه گه باز ما کنگرهٔ عرش دان

سایه دولت فتد بر سر عالم همی *** گر بکشد مرغ ما بال و پری در جهان

عالم علوی بود جلوه گه مرغ ما *** آبخور او بود گلشن باغ جنان

امیر المومنین علیه السلام در روایتی می فرمایند:

«إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنَتَيْنِ اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ طُولَ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ»(1)استاد بزرگوار ما، حضرت امام خمینی، همواره توصیه می فرمودند که دلبستگی ها را از بین ببرید. از دنیا دل بکنید. از پول، ریاست و تمام تعلّقات دنیوی چشم پوشی و دوری نمایید. اگر دل نکنید، هنگام مرگ و جان دادن برای شما بسیار دشوار خواهد بود.

3. نداشتن توشه برای آخرت

سوّمین علّت ترس از مرگ، این است که بسیاری از آدمیان توشهٔ راهی برای سفر آخرت مهیا نکرده اند و عمل نیکی ندارند تا در آخرت باعث نجات آنها شود:

(قُلْ يا أَيُّهَا الَّذِينَ هادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِياءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ ، وَ لا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ)(2)

1- . الکافی، ج 2، ص 335: «بر شما بیشتر از دو چیز می ترسم: پیروی از هوی و آرزوی دراز؛ زیرا، پیروی از هوی باعث روی گرداندن از خداوند می شود و آرزوی دراز موجب فراموشی آخرت.»

2- . الجمعه، 6 و 7: «بگو: ای کسانی که یهودی شده اید، اگر پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس اگر راست می گویید درخواست مرگ کنید، ولی هرگز آن را به سبب آنچه از پیش به دست خویش کرده اند، آرزو نخواهند کرد، و خدا به [حال] ستمگران داناست.»

چرا مردم در امور اخروی زرنگ نیستند؟

بسیار جای تعجب دارد که بسیاری از انسان ها نسبت به امور مادی و دنیوی، زرنگی و کیاست خاصی به خرج می دهند؛ امّا وقتی نوبت به بحث آخرت می رسد، خود را به جهالت و نادانی می زنند و در راه آن قدمی برنمی دارند و در واقع بسیار دچار زیان و خسارت می شوند. شیخ بهایی رحمه الله در مثنوی «نان و حلوا» با زبانی دلنشین و آمیخته با طنز، نصایح اخلاقی و آموزنده ای بیان کرده و مردم را به دین داری و دوری از دنیاطلبی تشویق نموده است. او در یکی از اشعار آن کتاب، تعبیر زیبایی به کار می برد و می گوید:

جمله سعیت بهر دنیای دنی است *** بهر عقبی، می ندانی سعی چیست

از پی آن می دوی از جان و دل *** وز پی این مانده ای چون خَر به گِل

در ره آن موشکافی، ای شقی *** در ره این، کُند فهم و احمقی

همچنین عجیب است که بسیاری از افراد، دربارهٔ بسیاری از مسائل زندگی با کودکان خود گفتگو می کنند و نکات فراوانی را به آنان می آموزند؛ امّا هنگامی که نوبت به مسئلهٔ مهم مرگ می رسد، از بیان و تبیین آن برای کودکان طفره می روند و بیشتر جانب سکوت را می گیرند. حتّی دیده می شود که وقتی طفل در این باره سؤال می کند، او را از سؤال کردن نیز برحذر می دارند! در حالی که فهم صحیح مسئلهٔ مرگ، اثرات فراوانی بر تربیت صحیح و تقویت نیروی ایمان در کودکان دارد.

ص: 29

اثبات اصل معاد

اشاره

هر که به وجود خداونـد اقرار دارد، به معاد نیز معتقـد است. ظاهراً کسـی را نمی توان یافت که به مبدأ معتقد باشد، ولی معاد را انکار کند. دلایل فراوانی برای اثبات اصل معاد آورده شده است؛ در ادامه به برخی از ادلهٔ اثبات معاد به صورت مختصر، اشاره می کنیم.

1. فطرت

ازجمله ادله ای که برای اثبات روز جزا می آوریم، دلیل فطرت است؛ یعنی، اگر انسان خود را از اصطلاحات و خرافات و اشتغالات خالی کند، پی به «مبدأ» می برد و از آن به «معاد» می رسد.

«فطرت» یعنی یافتن در مقابل «علم» که دانستن است. ما به شخصی که در برابرمان نشسته است علم داریم؛ اما، «علم بالعرض» نه «علم بالذّات». یعنی، به آنچه در ذهن ما از خارج منعکس شده است، علم داریم؛ امّا وقتی احساس تشـنگی می کنیم. این احساس نوعی یافتن است.

قرآن شریف در این باره می فرماید:

(فَإِذٰا رَكِبُوا فِي اَلْفُلْكِ دَعَوُا اَللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ اَلدِّينَ فَلَمّٰا نَجّٰاهُمْ إِلَى اَلْبَرِّ إِذٰا هُمْ يُشْرِكُونَ)(1)

آن گاه که انسان خود را اسـیر دریای طوفانی بیابد، امواج خروشان و متلاطم دریا را ببیند که هر لحظه او را به کام خود فرومی کشد و بنگرد که چگونه اسـباب او را فرومی گـذارد، در آن حال فریاد و توسـلش به سوی خداونـد بلنـد می شود و فطرتاً می یابد که تنها، خداوند تعالی منجی اوست.

1- . العنکبوت، 65: «و هنگامی که بر کشتی سوار می شوند، خدا را پاکدلانه می خوانند، و [لی] چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، بناگاه شرك می ورزند.»

ایمان به مبـدأ در چنین حالتی همچون یافتن احساس تشـنگی فطریست؛ ولی چون از خشم دریا می رهـد و به سـکون و ساحل می رسد، دوباره فطرت خود را به دست فراموشی می سپارد و به طی کردن همان مسیر قبلی ادامه می دهد.

بنابراین، انسان فطرتاً به «مبـدأ» و «معاد» اعتقاد دارد؛ ولی برای هوی و هوس و زنـدگی دو روزۀ دنیا فطرت را آلوده و چشم دلش را کور می کند و معاد را منکر می شود تا راحت و رها از عذاب وجدان، سرگرم دنیا و لهو و لعب آن شود.

2. هدف داربودن آفرینش

دلیـل دوم برای اثبات معاد، هـدف داربودن خلقت است؛ زیرا اگر معاد نباشـد، لازم می آیـد که عالم هستی لغو باشـد. درست مثل بازی کودکانه ای که طی آن کودکی ساعت ها زحمت می کشـد تا مثلاً خانه ای چوبی یا گلی بسازد. سـپس، با یك لگد، زحمت روزانۀ خود را به باد می دهد، البته اگرچه کار این کودك عبث و بیهوده می نماید؛ ولی غایتی دارد که آن بازی کردن است. ولی تصوّر بی هدفی خلقت از آن نیز بـدتر است، چون بی غایت و لـذا باطل خواهد بود؛ از این رو، باید معاد وجود داشـته باشد تا جهان لغو نباشد؛ زیرا سراسـر هستی حکایت از تدبیر حکیمانۀ جهان می کند و این واقعیّت بر همه آشکار است.

چگونه به بـاور انسان می نشـیند که از پی آن خاکی که نطفه می شود، نطفه ای که به انسان بـدل می شود و انسانی که با این همه مشـقت و خون جگر، سالیـان دراز بـار زنـدگی پررنجی را به دوش می کشـد، فرجـامی نباشـد و بـا مرگ انسان این همه فرآینـدهای حیات بی انجام بماند؟!

اگر «معاد» نباشد، پس چه وقتی تفاوت بین ظالم و مظلوم معلوم می شود؟ آفرینش چگونه توجیه شود!؟

زبان قرآن در این باره چنین است:

(أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ أَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ)(1)

(وَ ما خَلَقْنَا اَلسَّمٰاءَ وَ اَلْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما بٰاطِلاً ذٰلِکَ ظَنُّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ اَلنّٰارِ)(2)

یعنی، تصور هدفدارنبودن آفرینش گمان کسانی است که کافرند و به معاد اعتقاد ندارند وگرنه آن که به مبدأ معتقد است، حتماً معاد را می پذیرد. قرآن در جاهای دیگر نیز می فرماید: اگر معاد نباشد و مسیر و منتهای سیر عالم هستی خداوند نباشد، بیهودگی آفرینش لازم می آید، در حالی که انجام کار لغو و باطل، از ساحت مقدس پروردگار بسی دور است. خدای سبحان خالق عقل است و کار غیرعقلانی نمی کند؛ پس، باید معاد وجود داشته باشد تا عالم هستی عبث و باطل نباشد.

3. عدالت خداوند تعالی

عدالت سوّمین دلیلی است که در اثبات معاد به کار می آید. عدالت خداوند حکم می کند که باید روزی باشد که به اعمال و رفتار و گفتار مردم رسیدگی شود و اگر «معاد» و رسیدگی و حساب و کتاب در میان نباشد، لازم می آید که در دستگاه ربوبی ظلم باشد؛ یعنی نبود معاد، با عدالت الهی سازگار نیست.

1- . المؤمنون، 115: «آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید؟»

2- . ص، 27: «و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم، این گمان کسانی است که کافر شده [و حق پوشی کرده] اند، پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده اند.»

اگر معاد نباشد، افراد خون آشامی چون هیتلر و صدام که هزاران انسان را به کام مرگ فروبرده، و بی عفتی ها کرده و منابع حیاتی مسلمین را به نابودی کشانده اند، چگونه کیفر شوند؟! مگر یك بار قصاص و حتّی صدها بار به دار آویخته شدن، تاوان خون های بی گناه خواهد بود؟

پس، داد ستم دیدگان را تنها با وجود معاد می توان از بیدادگران گرفت و چون عدالت الهی مقتضی دادرسی بی کم و کاست است؛ لذا تحقّق عدالت الهی بدون وجود روز «معاد» میسر نیست.

(یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ اَلنّٰاسُ أَشْتٰاتاً لِیُرَوْا أَعْمٰالَهُمْ ، فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ ، وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ)(1)

بنابر آیهٔ شریفه، حتی اگر به حساب ذره ای از اعمال خیر و شر در روز قیامت رسیدگی نشود، با عدالت خداوند مغایرت دارد.

پس، وجود «معاد» ضروری و لازم و حتمی است و به تعبیری دیگر «معاد» بر خدا لازم و واجب است؛ البته این وجوب و لزوم از سنخ وجوب انسان ها نیست؛ بلکه مانند نورانیّت خورشید است. اشراق انوار شمس جزء لاینفك و لازمهٔ اوست؛ زیرا خورشید نمی تواند نورانی نباشد. چه، در آن صورت خورشید نیست؛ بنابراین «عدل» و به تبع آن «معاد» هم لازمهٔ وجود باری تعالی است.

4. سیر تکاملی انسان

دلیل چهارم برای اثبات معاد، قانون استکمال است. این قانون در قرآن با این تعبیر بیان شده است که انسان در ابتدا خاك بود، سپس نطفه شد، پس از

1- . الزلزلة، 6 تا 8: «آن روز، مردم [به حال] پراکنده برآیند تا [نتیجه] کارهایشان به آنان نشان داده شود، پس هر که هموزن ذرّه ای نیکی کند، آن را خواهد دید، و هر که هم وزن ذرّه ای بدی کند، آن را خواهد دید.»

آن، به علقه تبـدیل شـد، از علقه نیز به مضـغه تغییر یـافت و آن گـاه انسان شـد. ابتـدا، طفلی بیش نبود، پس آنگاه از طفولیّت پا به نوجوانی گذاشت؛ سپس به جوانی رسید، سرانجام پیری و مرگ فرارسید و بعد از مرگ استکمال دیگری هم باید باشد تا این سیر ناقص نماند؛ بنابراین دفتر حیات انسان با مرگ بسـته نمی شود و سیر تکاملی او ادامه می یابد و این تعبیری از آیات مبارك (إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ)(1) و (وَ أَنَّ إِلىٰ رَبِّكَ اَلْمُنْتَهىٰ)(2) است.

(يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ اَلْبَعْثِ فَإِنّٰا خَلَقْنٰاكُمْ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي اَلْأَرْحٰامِ مٰا نَشٰاءُ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّٰى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلىٰ أَرْذَلِ اَلْعُمُرِ لِكَيْلاٰ يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَ تَرَى اَلْأَرْضَ هٰامِدَةً فَإِذٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْهَا اَلْمٰاءَ اِهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ)(3)

مولوی نیز به زبان شعر، قانون سیر تکاملی انسان را چنین سروده است:

از جمادی مردم و نامی شدم *** وز نما مردم به حیوان بر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم *** پس چه ترسم، کی ز مردن کم شدم

1- . البقره، 156: «ما از آنِ خدا هستیم، و به سوی او باز می گردیم.»

2- . النجم، 42: «و اینکه پایان [کار] به سوی پروردگار توست.»

3- . الحج، 5: «ای مردم، اگر دربارهٔ برانگیخته شـدن در شـکّید، پس [بدانید] که ما شـما را از خاك آفریده ایم، سـپس از نطفه، سـپس از علقه، آنگـاه از مضـغه، دارای خلقت کامل و [احیاناً] خلقت ناقص، تا [قـدرت خود را] بر شـما روشن گردانیم. و آنچه را اراده می کنیم تا مدتی معین در رحم ها قرار می دهیم، آنگاه شـما را کودك برون می آوریم، سپس [حیات شما را ادامه می دهیم] تا به حد رشدتان برسید، و برخی از شـما می میرد، و برخی از شـما به غایت پیری می رسد به گونه ای که پس از دانسـتن، [بسی چیزها] چیزی نمی داند. و زمین را خشکیده می بینی، و چون آب بر آن فرود آوریم، به جنبش در می آید و نمو می کند و از هر نوع [رستنی های] نیکو می رویاند.»

حملهٔ دیگر بمیرم از بشر *** تا بر آرم از ملائك پر و سر

وز ملك هم بایدم جستن ز جو *** كل شی هالك الا وجهه

بار دیگر از ملك قربان شوم *** آنچه اندر وهم ناید آن شوم

5. میل به جاودانگی

جنین با اینکه در شکم مادر از چشم، گوش، دست، پا و سایر اعضاء برخوردار است؛ امّا هیچ یك از آن ها به کار او نمی آید. از این نکته استفاده می شود که او خلق نشده است که دائماً در آنجا باشد؛ بلکه برای عالمی دیگر خلق شده است که چشم و گوش و دست و پا در آن عالم مورد استفاده قرار می گیرد. پس از تولد که طفل رو به رشد می گذارد، چیزهایی در او پیدا می شود که یقیناً برای این جهان خلق نشده است. از آن جمله، میل فطری به زندگی جاوید است. ازاین جهت آن عده از مردم که مرگ را فنا شدن می پندارند، از آن وحشت دارند.

همچنین، انسان لذتی می خواهد که توأم با الم نباشد و دنبال نوشی است که همراه با نیش نباشد. طبیعی است که جمع بین این دو در دنیا ممکن نیست؛ زیرا، عالم ماده اصطکاك دارد و انسان تا بسیاری از تمایلاتش را فدا نکند، نمی تواند در اجتماع زندگی کند؛ مثلاً تشکیل خانواده و بچه دارشدن اگرچه مایهٔ آرامش و دارای لذت است؛ اما از طرفی دیگر برای انسان گرفتاری های فراوانی به همراه دارد. تاآنجاکه روانشناسان گفته اند، تربیت صحیح و کامل هر کودك پدر و مادر را پیر می کند.

پس زنـدگانی راحت، آرامش و امنیّت مطلق، صـحت و سـلامتی کامل و نیز لـذّت دائمی بـدون رنج در دنیا ممکن نیست. از این نکته نیز اسـتفاده می شود که تمامی تمایلات و غرایز منحصـر به این دنیا نیست. همهٔ استعدادها در این جهان از قوه به فعل تبدیل نمی شود؛ ازاین رو درمی یابیم که بایـد عالمی ابـدی و جاویـد باشـد که لذّتش همراه با الم و نوشـش همراه با نیش نیست. جایی که حیاتش مطلق و کامل است.

ص: 36

2 فصل دوّم: منزل احتضار

آخرین منزل دنیا و اوّلین منزل آخرت

از نظر قرآن شـریف و روایـات اهـل بیت علیهم السـلام معاد منازلی دارد. اوّلین منزل از منازل آخرت که آخرین منزل از منازل دنیاست، «احتضار» و جان کندن است.

حالت احتضار و منتقل شدن از این دنیا به عالم آخرت، انصافاً حالت سـخت و مشکلی است؛ البته اگر انسان نیکوکار باشد، مرگ برای او مبارك و میمون خواهد بود.

احتضار مؤمنان

قرآن کریم در توصیف جان دادن انسان های نیکوکار می فرماید:

(اَلَّذِینَ تَتَوَفّٰاهُمُ اَلْمَلاٰئِکَةُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلاٰمٌ عَلَیْکُمْ)(1)

ملائکه با تلطّف و مهربانی بر بالین مؤمنین حاضر می شوند و برای قبض روح آنان، با ملاطفت برخورد می نمایند. چنانچه مؤمنین، از نظر اخلاق و اعتقادات در درجه های رفیعی باشـند، همهٔ چهارده معصوم علیهم السـلام بالاخص امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر آنان حاضر می شوند؛

1- . النحل، 32: «همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند، می ستانند [و به آنان] می گویند: درود بر شما باد.»

پس از آن «ملـك الموت» بـا چهره ای زیبا و برخوردی بسـیار مناسب ظاهر می شود و روح ایشان را می گیرد. ملائکـهٔ رحمت با سـلام و درود روح مطهر آنان را به عالم ملکوت می برند و به هر آسـمانی که می رسـند، ساکنان آنجا، آنها را با سـرور استقبال می کنند تا سرانجام روح پاك آنان به عرش پروردگار عالم می رسد و در محضـر ربوبی می نشـینند و سـپس به منزل اصلی خود بازمی گردند. به تعبیر برخی از روایات، مرگ برای چنین انسانی مثل آن است که گلی را بو کند و از دنیا برود.(1)

مؤمنین پس از مرگ تا روز حشر، در بهشت برزخی خواهند بود و قرآن کریم حال آنان در دنیا را نیز چنین توصیف می فرماید:

(أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَـرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُهٰا ثٰابِتٌ وَ فَرْعُهٰا فِي اَلسَّمٰاءِ ، تُؤْتِي أُکُلَهٰا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهٰا وَ یَضْرِبُ اَللّٰهُ اَلْأَمْثٰالَ لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ)(2)

در اینجا تشبیه معقول به محسوس شده است؛ یعنی می فرماید کلمهٔ «لااله الاالله» اگر به واسـطهٔ عمل در قلب انسان اسـتمرار و استحکام یـافت، موجب اسـتقرار ایمان می شود و انسانی که ایمان به قلبش رسـیده و اسـتقرار یافته باشـد، نیکی ها، عبادات، خیرها و خوبی هایش مقطعی و در زمـانی خـاص نیست؛ بلکه همواره به دوری از محرمـات و عمـل به واجبات و مسـتحبّات و کمك به مردم مشـغول است. او کسی است که عباداتش فصلی نیست؛ یعنی همان طور که در ماه مبارك رمضان نماز خود را در مسجد و با جماعت اقامه می کند و همان گونه که در آن ماه شریف با قرآن کریم مأنوس است، در ایام دیگر نیز به تناسب حال خویش به نماز و قرآن و

1- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام، ج 1، ص 274.

2- . ابراهیـم، 24 و 25: «آیا ندیـدی خـدا چگونه مَثَل زده: سـخنی پاك که ماننـد درختی پاك است که ریشه اش اسـتوار و شاخه اش در آسمان است ؟ میوه اش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد. و خدا مَثَل ها را برای مردم می زند، شاید که آنان پند گیرند.»

سـایر معنویات اهمیت می دهـد؛ زیرا ایمان در وجود او ریشـهٔ محکم دوانیـده و شاخه های پربار گسترده است و همیشه میوه های تازه و قابل استفاده دارد.

کیفیت احتضار مرحوم میرزا جواد آقا ملکی رحمه الله

به راستی که انسان در سـفر آخرت و به ویژه در منزل احتضار، وضع خطرناك و مراحل هول ناکی در پیش رو دارد، مگر آنانی که راه خـدا را می پیمایند و خرسندی راه او را می جویند که بر اینان نه تنها حال احتضار هموار است، بلکه به مثابهٔ شتافتن به سوی دیدار معشوق است.

یکی از دوسـتان مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رحمه الله نقل می کند که روزی آقا مرا خواست، وقتی به خدمتشان رسـیدم، دیدم که اسـتحمام کرده، محاسن را خضاب بسـته و پاکیزه و آرام در میان بستر بیماری آرمیده است و نماز ظهر و عصر را انتظار می کشد. در میان بستر شـروع به گفتن اذان و اقامه کرد و سپس دعای تکبیرات افتتاحیّه را خواند. همین که به تکبیرة الاحرام رسید و جملهٔ شریف «الله اکبر» را بر زبان جاری کرد، روح مقدّس ایشان بدن را وداع گفت و به ملأ اعلی و به منزل اصلی خویش پرواز کرد.

کیفیت احتضار علامه مجلسی رحمه الله

علامه مجلسـی با مرحوم جزائری رحمهما الله با یکـدیگر تعهّد کرده بودند که هرکدام زودتر از دنیا رفت، در صورت امکان، خصوصـیات مرگ و برزخ را برای دیگری که زنـده است، بگوید. وقتی علامه مجلسـی رحمه الله از دنیا رفت، به خواب مرحوم جزایری رحمه الله آمد و گفت: عزرائیل نزد من آمد و به من گلی داد و من آن را بو کردم؛ سپس متوجّه شدم که مرده ام.

مسلمان حقیقی، در تکاپوی حسن عاقبت

مسـلمان واقعی، بایـد همیشه و در همهٔ حالات، به فکر قبر و قیامت خود باشد و به این امر بیندیشد که اگر ناگهان لحظهٔ مرگ او فرارسد، آیا دیانت و ایمان خود را همراه خواهد برد؟

قـاسم بن علاـء همـدانی، یکی از وکلای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف در آذربایجان بود که عمری طولانی داشت و در اواخر عمر بینایی خود را از دست داد. محمـد بن احمـد صـفوانی می گوید: مرتّباً برای او توقیعاتی از ناحیهٔ مقدّسه صادر می شد. تا اینکه مدّتی برای او نامه ای نیامد. روزی وی را غمگین و ناراحت دیدم که نکند حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از دست او ناراحت باشـند. هنگام ظهر، وقتی با هم ناهار می خوردیم، قاصدی از جانب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف آمد و توقیع مبارك حضرت را به او داد. قاسم بن علاء بسـیار خوشحال شد و چون نابینا بود، نامه را به کاتب خود داد که بخواند. کاتب با دیدن نامه، به گریه افتاد. قاسم بن علاء پرسید: چرا گریه می کنی ؟ مگر در نامه چه چیزی نوشته شده است ؟ کاتب گفت: حضرت نوشته اند که تا چهل شبانه روز دیگر، از دنیا می روی، کارهایت را جمع کن. وقتی این جمله را خوانـد، قاسم گفت: آیا من با سـلامت دینی از دنیا می روم ؟ کاتب گفت: آری! حضرت فرموده اند چون بمیری دینت سالم است. قاسم خندید و گفت: بعد از این عمر طولانی، دیگر آرزوئی ندارم. بعد از گذشت چهل روز، پس از طلوع فجر روز چهلم، قاسم بن علاء همدانی از دنیا رفت.(1)

نظیر این داسـتان زیاد نقل شده است که انسان های وارسته، همیشه به دنبال عاقبت به خیری به معنای بردن دین و ایمان خود و سلامت در دین تا هنگام مرگ و جان کندن، بوده اند.

1- . الغیبة الطوسی، ص 308.

اگر کسی به راستی در طول زندگی در گفتار و کردار و اعمال خود به حضرات معصومین علیهم السلام شباهت پیدا کند، در موقع مرگ نیز عاقبت به خیر می شود و ایشان هنگام احتضار او، بر سر بالینش حاضر می شوند و او را تحت لوای حمد، می برند.

احتضار کافران

انسان های بدکار، احتضار و جان کندن بسیار سخت و ناگواری خواهند داشت. قرآن کریم در توصیف این حالت می فرماید:

(وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ يَتَوَفَّى اَلَّذِينَ كَفَرُوا اَلْمَلاٰئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبٰارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذٰابَ اَلْحَرِيقِ)(1)

وقت احتضار برای کافران بسیار دردناك است؛ زیرا دلبستگی به دنیا ریشه در وجودشان دوانده و چنان فریفتهٔ مظاهر دنیا شده اند که به سختی از آن دل می کنند.

قرآن در آیهٔ دیگر دربارهٔ جان باختن گناهکاران می فرماید:

(وَ لَوْ تَرىٰ إِذِ اَلظّٰالِمُونَ فِي غَمَرٰاتِ اَلْمَوْتِ وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ بٰاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذٰابَ اَلْهُونِ بِمٰا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اَللّٰهِ غَيْرَ اَلْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيٰاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ)(2)

آنها هنگام احتضار، ملك الموت را با چهرهٔ زیبا و حقیقی اش نمی بینند، زیرا معصیت همهٔ وجودشان را فراگرفته است و در دنیا غرق شده اند.

1- . الأنفال، 50: «و اگر ببینی آنگاه که فرشتگان جان کافران را می ستانند، بر چهره و پشت آنان می زنند و [گویند:] عذاب سوزان را بچشید.»

2- . الأنعام، 93: «و کاش ستمکاران را در گرداب های مرگ می دیدی که فرشتگان [به سوی آنان] دست هایشان را گشوده اند [و نهیب می زنند:] جان هایتان را بیرون دهید؛ امروز به [سزای] آنچه به ناحق بر خدا دروغ می بستید و در برابر آیات او تکبّر می کردید، به عذاب خوارکننده کیفر می یابید.»

در روایات آمده است که حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند تقاضا کرد شکل و شمایل ملك الموت را هنگام قبض ارواح کافران ببیند. بدو خطاب رسید که بر آن صبر نتوانی کرد. گفت با این وجود مایلم.

از این رو «عزرائیل» در سیمای مردی سیاه چهره و بدبو که مو بر بدنش بود، ظاهر شد؛ در حالی که تن پوشی سیاه داشت و از دهان و بینی اش زبانه های آتش و دود خارج می شد. حضرت ابراهیم علیه السلام با رؤیت او از حال رفت و پس از چندی که به هوش آمد، فرمود: اگر کافران را عذابی جز رؤیت تو نباشد، همان نیز توان فرساست.(1)

ملائکه ای که برای قبض روح انسان های بدکار حاضر می شوند، حالتی غضبناك دارند و با تازیانه های آتشین به سر و صورت فرد می زنند و او را قبض روح می کنند. در روایات، در مورد سختی جان کندن انسان های بدکار، تعابیر مختلفی شده است. در برخی از روایات فرموده اند به قدری قبض روح ایشان سخت است که گویی تمام رگ های بدنشان را به صورت زنده از بدن آن ها بیرون می کشند. همچنین فرموده اند قبض روح انسان های بدکار، مانند آن است که درخت خارداری در بدن آنها ریشه دوانده باشد و این درخت را از بدنشان بیرون بکشند. در برخی نقل ها نیز مثل قبض روح را به افتادن یك فرد از آسمان به زمین تشبیه فرموده اند.

پس از قبض روح، روح اموات به آسمان ها برده می شود تا در محضر ربوبی حاضر شوند؛ اما کافران و بدکاران در مسیر، گاهی به صورت سگ بر ساکنان آسمان عرضه می شوند، گاهی به شکل خوك و گاهی نیز با هویتی دیگر. سرانجام در محضر ربوبی حاضر می شوند و آنگاه مورد قهر و غضب الهی قرار می گیرند و از درگاه الهی رانده می شوند. پس از حضور

1- . جامع الاخبار، ص 170.

در پیشگاه پروردگار هم به منزل اصلی خود بازمی گردند و به عذاب های برزخی دچار می شوند.(1)

چنین کسانی را قرآن به «درخت خبیثه» مثل زده است که در اثر ارتکاب محرمات و دوری از واجبات الهی، تنومند شود؛ اما سراسر شومی و تلخی است و این چنین انسانی از سخن و فکر و نیّت و عملش شرارت می بارد.

(وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اُجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ اَلْأَرْضِ مٰا لَهٰا مِنْ قَرٰارٍ)(2)

آیهٔ شریفه به این مهم اشاره دارد که اگر کلمهٔ «لااله الا الله»، یعنی حقیقت توحید، در قلب انسان ریشه نداشته باشد، بی پایه و سست است و با مختصر فقر، مرض و مصیبتی از بین می رود.

احتضار سخت فاجران

شیخ مفید رحمه الله از امام باقر علیه السلام روایتی بدین مضمون نقل می کند که چون خدای تعالی بخواهد روح فاجری را بگیرد، به فرشتهٔ مرگ دستور می دهد که با همکاران خود به نزد دشمن خدا برود و روح خبیثش را بگیرد و به دوزخش بیندازد. آنگاه ملك الموت با چهرهٔ خشمناك و پرهیبت و تاریك می آید و درحالی که نفسش مانند شعله های آتش و چشمانش همچون برق جهنده است و صدایش به رعد کوبنده می ماند، سرش در آسمان و پاهایش در هواست، یك پا در مشرق دارد و پای دیگر در مغرب. به دست میله هایی با شاخه های بسیار دارد و پانصد نفر از فرشتگان به همراه اویند.

1- . ر. ك: الإختصاص، ص 360.

2- . ابراهیم، 26: «و مَثَلِ سخنی ناپاك چون درختی ناپاك است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد.»

همراهان هریك تازیانه ای آتشین به دست و بالاپوشی سیاه و درشت باف به تن دارند. آنان به اتفاق «سحقطائیل» مأمور عذاب که قطعه ای از آتش دوزخ به همراه دارد، به فاجر نزدیك می شونـد و جرعه ای از شـراب دوزخ در گلویش می ریزنـد. عقلش حیران می شود، شـروع به نالیـدن می کنـد و با التماس می گویـد: «مرا به دنیا بازگردانید»؛ ولی پاسخ می شـنوند که هرگز! بازگشت به دنیا ممکن نیست؛ پس «ملك الموت» سـیخ هایی را که در دست دارد، در بدنش فرومی کند و با آنها گرفتن روحش را از قسمت پا آغاز می کند. وقتی روحش به زانو می رسد، فرشـتهٔ موکّل از حرکت بازمی ایسـتد و به مددکارانش دسـتور می دهد که به او تازیانه بزنند تا سـختی جان کندن را حس کند. سپس کندن را از سر می گیرد و هنگامی که روح به گلوگاهش می رسد او را به زیر شلاق می گیرند و این آیات الهی را تلاوت می کنند:

(أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذٰابَ اَلْهُونِ بِمٰا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اَللّٰهِ غَيْرَ اَلْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيٰاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ)(1)

پس از گرفتن جانش، بدن او را در زیر پتك می گذارند و استخوان هایش را از نوك انگشتان تا حدقه چشمانش خرد می کنند؛ پس آنگاه بوی تعفّن از او برمی خیزد، به طوری که اهل آسمان آزرده می شوند و به نفرین فاجر که خدای تعالی لعنتش کرده است، می پردازند.(2)

توجّه به حال نیکوکاران و بـدکاران در هنگام احتضار و جان کنـدن و تفکّر پیرامون آیات و روایاتی که بیان شد، برای عبرت گیری و بیداری هر مسلمانی کافی است.

1- . الأنعام، 93: «جان هایتان را بیرون دهید؛ امروز به [سزای] آنچه به ناحق بر خدا دروغ می بستید و در برابر آیات او تکبر می کردید، به عذاب خوارکننده کیفر می یابید.»

2- . الاختصاص، ص 359.

احتضار جوان انصاری

پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله بر بالین جوانی که در حال احتضار بود آمدند و به او فرمودند: «بگو لا اله الا الله»؛ ولی او به زبان گشودن قادر نبود. حضرت دریافتند که بندآمدن زبانش به سبب کثرت گناه است؛ لذا مادر آن جوان را خواستند و از او پرسیدند که از دست پسرش راضـی است یا نه ؟ مادر جوان عرض کرد که او مرا بسـیار آزرده است و از او راضـی نیسـتم. حضـرت فرمودند: او در حال مرگ است، از گناهانش درگذر و از او راضی باش.

مادر نیز امر پیامبر صـلی الله علیه و آله را پذیرفت و از پسـر خود درگذشت و او را حلال کرد. سـپس پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله ذکر «لااله الاالله» را به او تلقین کردند. این بار جوان به سخن آمد و ذکر را گفت.

حضـرت از او سؤال کردند چه می بینی ؟ عرض کرد: یا رسول الله صـلی الله علیه و آله شخصـی بسـیار زشت، ترسناك، سیاه و خشن می بینم که گلویم را فشار می دهد. آنگاه حضرت به جوان فرمودند، بگو:

« یَا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسِیرَ وَ یَعْفُو عَنِ الْکَثِیرِ اقْبَلْ مِنِّي الْیَسِیرَ وَ اعْفُ عَنِّي الْکَثِیرَ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ »(1)

جوان چند بار این ذکر شریف را تکرار کرد، سپس رسول گرامی صلی الله علیه و آله از او سؤال کردند: اکنون چه می بینی ؟ عرض کرد: آن مرد وحشـتناك رفت و اکنون شخصـی معطر، زیبا و مهربان در نزد من است و با تلطّف با من برخورد می کنـد. در همان ساعت، جوان از دنیا رفت.(2)

1- . ای کسـی که اعمـال کم را قبول می کنی و از گناهـان زیـاد درمی گـذری، اعمال کم مرا قبول فرما و از گناهان زیاد من درگـذر که تو بخشنده و مهربان هستی.

2- . من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 132.

درخواستی که پذیرفته نمی شود

قرآن کریم، دربارهٔ مهم ترین خواهش انسان های بدکردار در هنگام احتضار و دم مرگ می فرماید:

(قٰالَ رَبِّ اِرْجِعُونِ ، لَعَلِّي أَعْمَلُ صٰالِحاً فِيمٰا تَرَكْتُ كَلاّٰ إِنَّهٰا كَلِمَةٌ هُوَ قٰائِلُهٰا)(1)

در شعری که به امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب است، حضرت می فرمایند:

يَا مَنْ بِدُنْيَاهُ اشْتَغَلْ *** الْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً

قَدْ غَرَّهُ طُولُ الْأَمَلِ *** وَ الْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَل(2)

ای کسی که آمال و آرزوها تو را فراگرفته است، مرگ ناگهان می آید و آمال و آرزوها همگی به گور می رود و این آمال و آرزوها و این کاشکی ها فایده ندارد و قبر، صندوقچهٔ اعمال تو خواهد بود.

حالت احتضار، ناشی از ملکات نفسانی

هنگام احتضار، ملکات و روحیّات انسان که در مدّت عمر در اثر کردار خود پدید آورده است، بروز و ظهور می یابد. ملکات نفسانی زنده می شوند و خواهش ها و آمال و آرزوها تجلّی پیدا می کنند. در این حالت اگر انسان به راستی در زندگی اهل عبادت و ارتباط با خداوند به خصوص اهل نماز باشد و با قرآن انس گرفته باشد، در هنگام مرگ قرآن تلاوت می کند؛ ولی اگر دنیاطلب و پست باشد، در آن هنگام باز هم بر کارهای زشت خود تأکید می کند و رذائل اخلاقی او بروز می کند.

1- . المؤمنون، 99 و 100: «پروردگارا، مرا بازگردانید، شاید من در آنچه وانهاده ام کار نیکی انجام دهم. نه چنین است، این سخنی است که او گویندهٔ آن است.»

2- . دیوان الإمام علی علیه السلام، ص 312.

استاد بزرگوار ما حضرت امام خمینی قدس سره جملهٔ تکان دهنده ای داشتند و می فرمودند: افرادی که به دنیا دلبستگی دارند و برای آخرت کاری نکرده اند، هنگام مرگ نمی خواهند از دنیا بروند؛ لذا وقتی عزرائیل یا ملائکهٔ الهی برای قبض روح نزد او می آیند، با آنان دشمنی می کند و با بغض آنها از دنیا می رود. حضرت امام قدس سره گاهی جملهٔ بالاتری را می فرمودند و می گفتند: «بدون اذن امیرالمؤمنین علی علیه السلام ملائکه نمی توانند کاری انجام دهند و باید همهٔ کارها با اذن ایشان باشد، بنابراین اگر محتضر، انسانی بدکار و وابسته به تعلّقات دنیوی باشد، وقتی می بیند که با امر و اذن امیرالمؤمنین علیه السلام او را قبض روح می کنند، کینهٔ ایشان را به دل می گیرد و آنگاه با دشمنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام از دنیا می رود. وای به حال کسی که دشمن حضرت علی علیه السلام باشد.

بنابراین برای عبور موفقیّت آمیز از منزل احتضار که منزل اوّل مرگ است، باید چاره ای اندیشید. در طول زندگی باید رفتارها اصلاح شوند تا انسان بتواند هنگام مرگ با سلامتی در دین از دنیا برود. قطع دلبستگی های مادی، اندیشیدن به قبر و قیامت و همچنین توسّل به اهل بیت علیهم السلام ازجمله راه کارهای نجات از حالات انحرافی در هنگام احتضار هستند.

یکی از علمای اصفهان می گفت: با یکی از دوستان وارسته در سفر بودیم و در راه بازگشت تصادف کردیم. من سالم ماندم ولی حال او در اثر تصادف وخیم شد و حالتی شبیه کما به او دست داد. او را در ماشین قرار دادیم تا به بیمارستان منتقل کنیم. من بالای سرش بودم که یکباره دیدم شروع به خواندن زیارت جامعه کرد. زیارت جامعه را خواند تا به اصفهان رسیدیم، وقتی وارد اصفهان شدیم، شروع به قرائت سورهٔ یس کرد.

هنگامی که ماشین به بیمارستان رسید، آیهٔ (سَلاٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ)(1) را گفت و از دنیا رفت.

اگر انسان نیکوکار و سلیم النّفس باشد، مرگ و احتضار نیز برای او گوارا و همراه با سلامتی خواهد بود. کردار زشت و تبعیّت از هوای نفس نیز احتضـار سـخت و زشتی برای انسان رقم خواهـد. فردی که در زنـدگی بسـیار بـدزبان و فحّاش بود، هنگام مرگ شـروع به فحش و بیان کلمات رکیك به خانواده و فرزنـدان خود کرد، به قدری فحش های او زشت بود که خانوادهٔ او خجالت کشـیدند و از نزد او بیرون رفتند تا از دنیا رفت و مرد.

حضـرت آیـت الله العظمی آقـای گلپایگـانی رحمه الله نیز به من می گفتنـد: دم مرگ یکی از رفقـای قـدیمی بر بـالین او حاضـر شـدم، او چشمانش را باز کرد و گفت: خداوند چقدر ظالم است، من و تو هر دو طلبه بودیم و هر دو درس مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری می رفتیم و هر دو باسواد بودیم؛ ولی تو به اینجا رسیدی و مرجع تقلید شدی و من هیچ مقامی پیدا نکردم! بعد از آن از دنیا رفت.

بنـابراین هرچه در هنگـام احتضـار برای انسـان رخ می دهـد، ناشـی از اعمـال دوران حیـات خود اوست. اگر کردار، گفتـار و رفتار نیك و پسـندیده ای داشـته، احتضار و جان دادن او نیز با راحتی همراه خواهـد بود؛ ولی اگر بـدکار باشد، قبض روح او با سـختی همراه است. آیهٔ شریفهٔ (جَزٰاءً بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ)(2) که در قرآن شریف با عبارات مختلفی تکرار شده و مشابه آن فراوان است، نشانگر اهمیّت اثرات رفتار و کردار زندگی، در حالت احتضار می باشد.

1- . یس، 58: «از جانب پروردگاری مهربان [به آنان] سلام گفته می شود.»

2- . السجده، 17: «[این ها] پاداشی است برای آنچه می کردند»؛ همچنین ر. ك: النور، 24؛ السجده، 19؛ الأحقاف، 14؛ الواقعه، 24.

لزوم توجّه در حیات کوتاه دنیوی

مرگ برای همگان حتمی و قطعی است و زندگی دنیا به نسبت آخرت، یك لحظه بیشتر نیست. در روز قیامت وقتی از کسی که در دنیا عمر طولانی نیز داشته است، سؤال می شود که چقدر در دنیا ماندی، پاسخ می دهد:

(قٰالُوا لَبِثْنٰا یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ)(1)

نصف روز و یا یك روز مانده ایم. برخی از مفسّرین در معنای این آیهٔ شریفه می گویند این افراد می خواهند دروغ بگویند و تهمت بزنند؛ امّا حقیقت نیز همین است و به راستی عالم دنیا نسبت به عالم برزخ، یك لحظه بیش نیست، حتّی عالم برزخ که بسیار طولانی است، در برابر قیامت، لحظه ای بیش نیست. در این دنیا که خود لحظه ای در برابر جهان آخرت است، انسان می تواند به خود بیاید و لحظات خود را با یاد خداوند و توجّه به مرگ و قیامت، مقدّس و باارزش کند. یك لحظه غفلت در دنیا می تواند انسان را به ورطهٔ سقوط بکشد و یك لحظه توجّه، ممکن است انسان را نجات دهد. استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی رحمه الله در آخرین لحظات حیات، به همهٔ ما وصیّت می کردند: توجّه! توجّه! توجّه!

فردی که انسان متشخّصی بود، نقل می کرد که در اوایل آدم خوبی نبودم. دختر کوچکی داشتم که از دنیا رفت. شبی در خواب دیدم که مرده ام و مرا در قبر گذاشتند. ناگهان حفره ای در قبرم گشوده شد و اژدهایی از آن بیرون آمد و به دنبال من آمد. متوجّه شدم که این اژدها اثر اعمال من است. من از او فرار می کردم و او به دنبال من بود، تا اینکه به در باغی رسیدم و داخل آن شدم. اژدها دم در باغ ماند.

1- . المؤمنون، 113: «می گویند: یك روز یا پاره ای از یك روز ماندیم.»

دیدم که دخترم در باغ است و آن باغ، به دختر کوچکم که تازه از دنیا رفته بود، اختصاص دارد. دخترم جلو آمد و در دامان من نشست و این آیهٔ شریفه را خواند:

(أَ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اَللهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ اَلْحَقِّ)(1)

سپس گفت: پـدرجان وقتش نشده که آدم شوی! وقتش نشده که انس با خدا و قرآن پیدا کنی ؟ آن شـخص می گوید: ناگهان از خواب بیدار شدم و پس از آن از خواب غفلت نیز بیدار شدم.

حضور امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالین محتضران

امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام جان دادن همهٔ افراد، اعم از مؤمن و کافر و منافق، بر بالین آنها حاضر می شوند:

یَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ یَمُتْ یَرَنِی *** مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا

یَعْرِفُنِی طَرْفُهُ وَ أَعْرِفُهُ *** بِنَعْتِهِ وَ اسْمِهِ وَ مَا عَمِلا(2)

امّـا حضور ایشـان بر بـالین افراد به صورت هـای متفاوتی است؛ زیرا گاهی جهت تلطّف و مهربانی و گاهی به حالت قهر و غضب است؛ یعنی حضور مبارك امام علیه السلام، بر بالین دوستان و مؤمنان برای یاری و تلطّف است و بر بالین کافران به خشم و قهر.

بدا به حال کسـی که امیرالمؤمنین علیه السـلام هنگام مرگ از او ناراحت باشـند، چون شیطان در همان لحظات واپسین زندگی، ایمانش را می رباید و او در حال بی ایمانی از دنیا می رود.

اگر قلب کسی خالی از ملکهٔ ایمان باشد، در برابر وعده ها

1- . الحدید، 16: «آیـا برای کسـانی که ایمان آورده انـد هنگام آن نرسـیده که دل هایشان به یاد خـدا و آن حقیقتی که نازل شـده، نرم [و فروتن] گردد؟»

2- . دیوان الامام علی علیه السلام، ص 354.

و ترفندهای شیطان تسلیم می شود و در دام او می غلتد و سرانجام شیطان به تناسب حال محتضر، به التماس و نرمش، با خشم و قهر یا با وعده و فریب، ایمانش را می رباید تا بی ایمان چشم از دنیا فروبندد؛ امّا اگر کسی در پناه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و دست لطف و عنایت مولی بر سرش باشد، هرگز به دام شیطان نمی افتد و شیطان در برابر او دست بسته خواهد بود.

یکی از بزرگان مورد وثوق چنین نقل می کرد: پیرمردی را می شناختم که سواد الفبا نداشت؛ ولی از تقدّس و سلامت نفس والایی برخوردار بود. روزی مریض شد و کسی را به دنبال من فرستاد. وقتی نزد او رفتم، گفت: من امشب می میرم و می خواهم تو بالای سر من باشی. من قبول کردم و در کنار پیرمرد ماندم. پیرمرد گفت: من الان نمی میرم، برو بخواب و هنگام سحر کنارم بیا. آن عالم می گوید: خوابیدم و برای نماز شب نزد او آمدم، دیدم نمی تواند بلند شود و خوابیده نماز شب می خواند. پس از آن، نماز صبحش را نیز به صورت خوابیده به من اقتدا کرد. وقتی نماز صبح تمام شد، یك دفعه دیدم که می گوید: «السّلام علیك یا رسول الله، السّلام علیك یا امیرالمؤمنین، السّلام علیكِ یا سیدة نساءالعالمین»، تا به نام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف رسید، می خواست بلند شود، ولی نتوانست، لذا در حالت خوابیده دست روی سر گذاشت و گفت: «السّلام علیك یا بقیة الله، السّلام علیك یا حجة الله»؛ آنگاه از دنیا رفت. من فهمیدم که چهارده معصوم علیهم السلام بالای سر او آمده اند تا روح مقدّس این پیرمرد را با خود ببرند.

پاسخ به يك اشكال

دربارهٔ حضور حضـرت اميرالمؤمنين عليه السـلام بر بالين محتضـر، اشـكالى مطرح شده است بدين مضـمون كه چگونه ممكن است كه ايشـان در يك لحظه در هزاران محل بر بالين هزاران محتضـر حاضـر شود؟ البته، اين اشـكال به ملك الموت هم وارد است؛ لـذا در كتب روايى ما به اين دو سؤال پاسخ گفته شده است.

در روايات مى خوانيم كه دنيا نزد ملك الموت، مانند لوحى در برابر او يا سكّه اى در كف دست است.(1) در اين روايت و نظاير آن، تشبيه دنيا به لوح يا سـكّه يا كاسه و نظاير آن، نشان از احاطه و تسـلّط ملك الموت به دنيا دارد. در فلسفه از اين تسلط و احاطه به «سعهٔ وجودى» تعبير مى كنند؛ پس اميرالمؤمنين عليه السـلام و ملك الموت به علّت دارابودن «سـعهٔ وجودى» محدود به حدّ خاصـى نيستند و وجود آنها اشـراف تام و كامل بر جهان هستى دارد؛ يعنى به گونه اى هستند كه در لحظهٔ واحد با قدرت ولايى تفويض شده از طرف خداوند، در تمام جهان هستى حضور دارند.

اثبات مدّعا از نظر قرآن و روايات

در تفسـير آيهٔ شريفهٔ (وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى اَلنّٰاسِ وَ يَكُونَ اَلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً)(2) از روايات استفاده مى شود كه مراد از «امّت وسط» اين است كه پيشوايان دين، معصوم آفريـده شـده اند و روز قيامت به سود و زيان انسان شـهادت مى دهند و رسول خدا صلى الله عليه و آله خود بر آنان شاهد واقع مى شوند.

1- . ر. ك: الكافى، ج 3، ص 256؛ من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 134.

2- . البقره، 143: «و بدين گونه شما را امتى ميانه قرار داديم تا بر مردم گواه باشيد و پيامبر بر شما گواه باشد.»

معلوم است که اهل بیت علیهم السلام روز قیامت به امری شهادت می دهند که بر آن حاضر و ناظر باشند؛ زیرا، از نظر عرف و عقل و شرع، شهادتی پذیرفته است که فرع حضور و دیدن است.

بنابراین نتیجه گرفته می شود که اهل بیت علیهم السلام بر بالین محتضران حاضر می شوند.

خداوند در آیهٔ دیگری خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

(وَ قُلِ اِعْمَلُوا فَسَیَرَی اَللّٰهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلیٰ عٰالِمِ اَلْغَیْبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)(1)

در این آیه نیز، دیدن اعمال توسط اهل بیت علیهم السلام نشان از تسلط بر عالم هستی دارد؛ بنابراین، مولی امیرالمؤمنین علیه السلام در اثر داشتن سعهٔ وجودی، بر عالم هستی احاطهٔ کامل دارند و اعمال را مشاهده می کنند. ازاین رو توجه ایشان به محتضر عین حضور است و این مطلب، به همان سعهٔ وجودی حضرت علی علیه السلام اشاره دارد؛ چنان که میکائیل و عزرائیل و اسرافیل و جبرائیل نیز از این سعهٔ وجودی برخوردارند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است که فرمودند: «جبرئیل را چند بار به صورت واقعی خودش دیدم که جهان را پر کرده بود.» این تعبیری دیگر از سعهٔ وجود است.

قبض روح توسّط خداوند یا ملك الموت یا فرشتگان ؟

قرآن شریف گاهی مسئلهٔ قبض روح را به خداوند سبحان نسبت می دهد:

1- . التوبه، 105: «و بگو: [هر کاری می خواهید] بکنید، که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست، و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می شوید؛ پس شما را به آنچه انجام می دادید، آگاه خواهد کرد.»

(اَللّٰهُ يَتَوَفَّى اَلْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهٰا)(1)

گاهی نیز قبض ارواح را از جانب ملك الموت می داند:

(قُلْ يَتَوَفّٰاكُمْ مَلَكُ اَلْمَوْتِ اَلَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ)(2)

همچنین گاهی، آن را وظیفهٔ سایر ملائکه و رسولان الهی می داند:

(حَتّٰى إِذٰا جٰاءَ أَحَدَكُمُ اَلْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنٰا وَ هُمْ لاٰ يُفَرِّطُونَ)(3)

با نگاه ظاهری به این آیات شریفه، تناقضی در مسئلهٔ قبض روح به چشم می خورد که در حقیقت، چه کسی انسان را قبض روح می کند: خداوند سبحان یا ملائکه الهی یا ملك الموت ؟

در پاسخ به این سؤال، روایات مختلفی از جانب ائمّهٔ طاهرین علیهم السلام صادر شده است؛ از جمله می فرمایند:

ملك الموت به اذن خداوند بر گرفتن جان ها موکّل شده است. وی برای قبض ارواح به تنهایی نمی آید؛ بلکه برای قبض جان های مؤمنین، ملائکهٔ رحمت و برای کفّار ملائکهٔ غضب و عذاب الهی را به همراه دارد. «عزرائیل» جان را می گیرد، و به یکی از این دو دسته از ملائك می سپارد؛ بنابراین اگر قبض روح را به خدا نسبت بدهیم مسلماً صحیح است؛ زیرا ملك الموت به اذن خدا قبض روح می کند و اگر آن را به ملك الموت نسبت بدهیم نیز درست است. همان طور اگر این نسبت را به انصار و فرشتگان همراهش بدهیم، صحیح است.(4)

1- . الزمر، 42. «خداست که وقت مرگ ارواح مردم را می گیرد.»

2- . السجده، 11: «بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، جانتان را می ستاند.»

3- . الأنعام، 61: «تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما جانش بستانند، در حالی که کوتاهی نمی کنند.»

4- . الاحتجاج، ج 1، ص 247؛ همچنین ر. ك: من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 136.

از نظر ادبی نیز گـاهی فعل را به فاعل قریب نسـبت می دهنـد و گاهی به فاعل بعیـد و گاه به هر دو؛ مثلاً در داسـتان حضـرت خضـر علیه السـلام و حضـرت موسـی علیه السـلام مقرر شـده بود حضـرت موسـی علیه السـلام برای رشد و تکامل تعلیم شوند و واسـطهٔ این تعلیم حضـرت خضـر علیه السـلام بود. در آخر سورهٔ کهف که قرآن بدین داسـتان اشاره می کند، می فرماید: پس از اینکه خضـر علیه السـلام همراهی حضـرت موسی علیه السلام را پذیرفت و با هم همراه شدند، در میان راه خضر علیه السلام کشتی را سوراخ کرد، جوان بی گناهی را کشت و دیواری را ویران و سـپس بنا کرد. پس از اعتراض حضـرت موسی علیه السلام، حضرت خضر علیه السلام در مقام پاسخ، گاهی فعل را به خود نسـبت داد و فرمود: (فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهٰا)(1)، گاهی فعل را به خود و خداوند نسـبت می دهد: (فَأَرَدْنٰا أَنْ يُبْدِلَهُمٰا)(2) و گاهی نیز فعل را تنها به خدای سـبحان نسبت می دهد: (فَأَرٰادَ رَبُّكَ)(3). بنابراین نسـبت انجام يك فعل به فاعل قریب یا بعید یا هر دو، صحیح و درست است.

1- . الکهف، 79: «خواستم آن را معیوب کنم.»

2- . الکهف، 81: «پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاك تر و مهربان تر از او عوض دهد.»

3- . الکهف، 82: «پس پروردگار تو خواست...»

3 فصل سوّم: منزل برزخ (ورود به عالم قبر)

حقیقت و ماهیّت عالم قبر

حقیقت عـالـم قبر و کیفیّت آن نزد مـا روشن نیست. در واقع بنـا نیست که مـا راجع به مرگ و منـازلش، خصوصـیّات را بـدانیم. ما از قبر و قیـامت و عـالـم برزخ، دورنمـایی بیش نمی دانیم؛ امّـا به عنوان ضـرورت در دین اسـلام می دانیم که منـازل پس از مرگ وجود دارد و همه ناچارند از آن منازل عبور کنند.

مثلاً شـیعیان معتقدنـد که باید برای میّت، تلقین خوانده شود و به عربی هم می خوانند. این در حالی است که بسـیاری از اموات، در زمان حیات، عبارات و کلمات فارسی تلقین را هم نمی فهمند، چه رسد به عربی؛ اما اکنون که از دنیا رفته، دست روی شانهٔ او می گذارند و او را تکان می دهند و آن تلقین را به عربی می خوانند و به او می گویند: «إسـمع» و «إفهم». معنای این حرکت این است که او هم می شـنود و هم می فهمد؛ اما حقیقت و ماهیّت این امر برای ما روشن نیست.

تبدیل قبر به باغ بهشتی یا گودال جهنّمی

پس از آنکه روح از بدن انسان گرفته می شود، آن را به محضر ربوبی می برند و سپس باز می گردانند. این مرحلهٔ نخستین منزل برزخ، یعنی قبر است که در اصطلاح عرف به «شب اوّل قبر» معروف است و از نظر روایات قطعی است که «قبر» باغی از باغ های بهشت یا چاهی از چاه های جهنّم است:

«إِنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النِّيرَانِ»(1)درواقع، عالم قبر برای افراد صالح، باغی از باغ های بهشت است و تا روز قیامت هرچه بخواهند در آن می یابند. مانند بهشت که قرآن کریم در وصف آن می فرماید:

(ما تَشْتَهِيهِ اَلْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ اَلْأَعْيُنُ)(2)

در قبر نیز افراد مؤمن و نیکوکار، هرچه آرزو کنند و هرچه چشم آن ها از دیدن آن لذّت برد، برای آن ها مهیّاست. لذّت و خوشی و شادمانی آنان در قبر به گونه ای است که گذشت میلیون ها سال برای ایشان به اندازهٔ یك ساعت است. حتی افراد مؤمن و لایق می توانند در عالم قبر، لذّت مجالست و هم نشینی در محضر چهارده معصوم علیهم السلام را درك کنند. چنین افرادی می توانند خدمت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام یا خدمت امام حسین علیه السلام برسند یا خانم های شایسته می توانند خدمت حضرت زهرا علیها السلام باشند که والاترین لذّت را دارد.

امّا افراد بدرفتار و زشت کردار، قبر خود را به مثابهٔ گودالی از جهنّم می یابند که هر ساعت آن، هزاران سال می نماید. مار و مور و عقرب به جان

1- . تفسیر القمی، ج 2، ص 94.

2- . الزخرف، 71: «و در آنجا آنچه دل ها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید، [هست].»

آن ها می افتد و در آتش قبر که برگرفته از آتش جهنّم است، می سوزند.

بنابر تصریح قرآن کریم، حضرت عیسی علیه السلام گاهی مرده ها را زنده می کرد. در روایات می خوانیم آن حضرت مرده ای را که اثر قبر نداشت و شاید بیش از صد سال از دفن او می گذشت، به اذن خداوند زنده کرد. او پیرمردی شاد و بانشاط بود و حالات جوانی برای وی پدیدار شده بود. حضرت عیسی علیه السلام از او پرسید: چندوقت است که مرده ای ؟! گفت الان مرا در قبر گذاشتند و قبر من مبدّل به باغی از باغ های بهشت شد و همه چیز داشت. حورالعین به استقبالم آمد، با هم معانقه کردیم و گلوبند او پاره شد، نشستیم دانه های گردن بند را جمع کنیم که شما مرا صدا کردید، یعنی شما مزاحم من شدید!

همچنین در روایت داریم که حضرت عیسی جوانی را که تازه مرده بود، زنده کرد. آن شخص جوان بود؛ اما پیری زودرس گرفته بود. ژولیده و افسرده بود و گویا دنیایی از غم و غصّه داشت. حضرت عیسی از او پرسید: چند وقت است مرده ای ؟ گفت: سال ها از مردن من می گذرد. وقتی که مرا در قبر گذاشتند و روی قبر را پوشاندند، مأمورین الهی آمدند و سؤالاتی پرسیدند و چون در پاسخ آن سؤالات ماندم، تازیانه ای به من زدند و قبر من مبدّل به جهنّم شد و آتش همه جا را فراگرفت. سالیان طولانی در آن آتش می سوختم که شما مرا صدا کردید.

وقتی کسی باور کند که قبر او و درواقع، عالم برزخ او می تواند باغی از باغ های بهشت یا گودالی از حفره های جهنّم باشد، مسلّماً در انجام اعمال خود تجدیدنظر می کند.

سؤال نكير و منكر

وقتی انسان از محضـر ربوبی برگشت، دو ملك به نام «نكير» و «منكر» می آيند و از توحيد، نبوت، معاد، امامت و عدل می پرسـند. اين دو برای كفار وحشتناك می نمايند و دورنمايی كه روايات از آن ها ترسيم كرده اند، اين گونه است: «صدايشان همچون رعد كوبندهٔ آسمان ها، چشم هايشان برق خيره كننده است و...»

عذاب و لذّت قبر، مربوط به جسم است يا روح ؟

مطلبی كه بايد به آن دقّت كرد، اين است كه سؤال و جواب قبر و همچنين عذاب ها و لذّاتی كه برای عالم قبر برمی شـمرند، مربوط به روح انسان است؛ امّا چون روح متعلّق به جسم مادّی است و بدان وابستگی دارد، جسم نيز آن عذاب ها و لذّات را درك می كند. به بيان روشن تر سؤالات قبر از روحی پرسيده می شود كه متعلّق به بدن است و هنوز تعلّقش را از جسم و از بدن جدا نكرده است.

برای فهم بهـتر اين موضوع و برای تقريب به ذهن، می توان عـالم قـبر را به خواب تشـبيه كرد. گرچه اين تشبيه، تشبيه بعيـدی است؛ ولی به تفهيم موضوع كمك می كنـد. خواب انسان و خوشـی و ناخوشـی در خواب، مربوط به روح است؛ اما تأثير عجيبی روی جسم می گذارد؛ مثلاً وقتی انسان در خواب ببينـد كه وارد يك باغ سـرسبز شـده و با رفقا و هم نشـينان خوب، در آن باغ لذّت می برد و خوش و خرم است، خوشـی و نشاط او كه مربوط به روح بوده، به جسم او نيز سـرايت می كنـد و پس از بيدارشدن، احساس راحتی و آرامش دارد. همچنان كه خواب وحشتناك، جسم انسان را دچار ناراحتی و اضطراب می كند.

احتلام در خواب، مثال روشن تری در این زمینه است؛ در خواب حالتی برای روح انسان رخ می دهد و در حالی که جسم او با هیچ کسی یا چیزی تماس نداشته و تحریك نشده است، در اثر تحریك روح، محتلم می شود.

در این خصوص از مثـال دیگری برای تفهیم موضوع و تقریب به اذهان، یاری می جوییم؛ فشار روحی یك جنایت کار و خیانت کار که در مقابـل قاضـی ایسـتاده و پرونـدهٔ او را می خواننـد و مجبور است به جنایـات خود اقرار و اعتراف کنـد و کم کم محکوم به اعـدام می شود، موجب پدید آمدن فشار جسـمی به او می شود و حالت خاصّـی همراه با احساس سـنگینی فراوان پیدا می کند. افرادی که در قبر زیر منگنهٔ الهی له می شوند، چنین حالتی دارند؛ البته سختی و فشار و سنگینی قبر، قابل مقایسه با مثال مذکور نیست و در وصف نمی گنجد.

مونس تنهایی انسان در قبر

در روایات آمده است که وقتی انسان نیکوکاری را در قبر گذاشـتند، باغی از باغ های بهشت برای او پدیدار می شود و در تنهایی قبر، رفقایی پیدا می کند که از نظر جمال و کمال، بسـیار نیکو هسـتند و مؤانست با آن ها، برای او بسـیار لذّت بخش است. یکی از آن ها می گوید من نماز تو هسـتم، دیگری می گوید من زکات تو هسـتم، سوّمی می گوید من روزهٔ تو هسـتم و بالأخره در میان ایشان، یکی از همه درخشنده تر، زیباتر و معطّرتر است، او می گوید: من ولایت آل محمّدم.(1)

1- . المحاسن، ج 1، ص 288.

اگر کسی به راستی این مطالب را باور کند، برای اینکه مونس خوبی در تنهایی و ظلمت قبر داشته باشد، مسلّماً به طرف گناهان نخواهد رفت و دربارهٔ واجبات و مستحبّات نیز اهتمام بیشتری می ورزد. کسی می تواند مونس خوبی به همراه ببرد که باور کند قبر هر روز او را صدا می کند و خصوصیات خود، یعنی غربت، ظلمت، وحشت و سختی را بیان می دارد:

«إِنَّ الْقَبْرَ یَقُولُ کُلَّ یَوْمٍ أَنَا بَیْتُ الْغُرْبَةِ أَنَا بَیْتُ التُّرَابِ أَنَا بَیْتُ الْوَحْشَةِ أَنَا بَیْتُ الدُّودِ وَ الْهَوَامِّ »(1)قبر می گوید: من خانهٔ ظلمانی هستم؛ پس انسان باید چراغی بفرستد. من خانهٔ وحشتناك و تنهایی هستم؛ پس باید به فکر مونس و رفیق بود. من خانهٔ پر از مار و عقرب هستم، باید همراه خود دارویی برای زهر آن ها آورد. وقتی انسان چنین اندیشه کند، مسلّماً به سوی گناه نخواهد رفت و اگر نعوذبالله گناهی مرتکب شد، فوراً با توبه و انابه و تدارك، آن گناه را نابود می کند و مار و عقرب قبر را با داروی توبه، از بین می برد.

ضرورت توجّه دائمی به خانهٔ قبر

همان گونه که انسان ها در دنیا به فکر خانهٔ خود و آبادانی آن هستند، باید به فکر آبادانی خانهٔ آخرت نیز باشند. اینکه عوام مردم، قبر را خانهٔ مرده می دانند، حرف خوبی است و انسان باید در طول حیات خود، برای آبادانی این خانه بکوشد.

انسان های نیکوکار، قبر خود را به باغی از باغ های بهشت تبدیل می کنند و انسان های بدکار، آن را به حفره ای پر از عقرب و مار و سختی ها مبدّل می سازند. یکی از نداهای قبر نیز چنین است که من خانه ای هستم پر از عقرب و مار؛ پس پادزهری برای نیش های آنان بفرست:

1- . الأمالی المفید، ص 265.

«وَ أنَا بَیت الحَیّات، فَاحمِلُوا إلَیّ تَریَاقا»(1)انسان بایـد به طور جدّی در طول حیات دنیوی، توبه کند تا این مار و عقرب ها که از نیش ها و ظلم های او پیدا شده اند، بمیرند و موجب آزار در قبر نشوند.

آن سخن های چو مار و کژدمت *** مار و کژدم گشت و می گیرد دُمت

اعمال انسان، رفیق عالم آخرت اوست

یکی از علمای بزرگ اصـفهان که من به ایشان بسیار ارادت داشتم، مرد وارسته ای بود و در سیر و سلوك، به مقاماتی دست یافته بود. ایشان هنگام تدریس، با گریهٔ شدید فرموده بود: «در خواب دیدم مرگم فرا رسـیده است؛ مردن را همان طوری که برای ما توصـیف شده است، در خواب یافتم؛ خویشـتن را جدا از بدنم می دیدم، و ملاحظه می کردم که بدن مرا به قبرستان برای دفن حمل می کنند. مرا به گورستان بردند و دفن کردند و رفتند. من تنها ماندم و نگران که چه بر سـر من خواهد آمد؟! ناگاه سـگی سفید را دیدم که وارد قبر شد. در همان حال حس کردم که این سگ، تنـدخویی من است که تجسّم یافته و به سـراغ من آمده است. مضـطرب شدم. در اضـطراب بودم که امام حسـین علیه السلام تشریف آوردند و به من فرمودند: غصّه نخور، من آن را از تو جدا می کنم.»

آن عالم ربّانی، با آنکه بسـیار متّقی و در علم و عمل، سرمشق دیگران بود، تجسّم تندخویی خود را به آن صورت دیده بود. امّا چون نسبت به توسّل به حضرت سیدالشّهداء علیه السلام علاقه و اهتمام فراوانی داشت، آن حضرت به او کمك کرده بودند.

1- . تحریر المواعظ العددیة، ص 390.

کاربرد توبه در عوالم پس از مرگ

مطلبی که در این مبحث توجه جدی می طلبد، آنکه، گناه، هرچه بزرگ و هرچه فراوان باشد، اگر انسان به راستی توبه کند، خداوند رحمان و رحیم، آن را می آمرزد:

(إِلاّٰ مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صٰالِحاً فَأُوْلٰئِكَ يُبَدِّلُ اَللّٰهُ سَيِّئٰاتِهِمْ حَسَنٰاتٍ)(1)

اگر انسان جـداً توبه کنـد، مار و عقربی که در پی گناه، در قبر او جمع شـده انـد، نابود شـده و ظلمت قبر او، به نور مبـدّل می گردد و خانهٔ ظلمانی او، نورانی می شود. انیس پیدا می کند و حتّی خداوند متعال با او سخن می گوید.

در روایات نقل شده است که وقتی مؤمن را در قبر گذاشتند و روی قبر را پوشاندند، همهٔ افراد از اطراف او پراکنده می شوند و او خود را تنها می بینـد و نگران می شود. آنگاه از جانب حق تعالی خطاب می شود که ای بندهٔ من، آن ها رفتند؛ ولی تو مرا داری! معلوم است کسـی که خدا را دارد، چقدر لذت دارد و خانهٔ قبر او و همچنین قیامت او چقدر لذّت بخش است. خدا با چنین کسی حرف می زند و او نیز می تواند با خداوند حرف بزند و از این مکالمه لذّت ببرد.

مکالمهٔ خداوند در قبر، در اثر اهمیّت به نماز

کسانی که در دنیا از گفتگو با خداونـد متعال لـذّت برده انـد، مسـلّماً در قبر نیز از سـخن گفتن خداوند با ایشان، لذّت خواهند برد. نماز در دنیـا، بهترین تمرین برای مکالمه با پروردگار متعال است و اهل نماز که در دنیا، در دل شب به نماز و مناجات با خـدای خویش پرداخته و نماز آنان

1- . الفرقان، 70: «مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند.»

به مکالمه و معاشقه با حق تعالی مبدّل گشته است، در قبر، از مکالمه ای که خداوند تعالی با آنان دارد، بهره مند شده و لذّت وصف ناشدنی می برند.

به بیان روشن تر، نماز انسان در دنیا، می تواند عامل لذّت او در قبر باشد. امّا باید دانست که آنچه آدمی را به اهمیّت به نماز وامی دارد و نماز او را به جایگاه متعالی آن، یعنی مکالمه و معاشقه با خداوند می رساند، اعتقاد قلبی به معاد و باور مرگ است.

فشار قبر

یکی دیگر از مسائل قطعی و مسلّم عالم قبر، آن است که برخی افراد به سبب اعمال خود فشار قبر دارند و در قبر زیر منگنهٔ الهی له می شوند.

براساس روایات، چند دسته فشار قبر خواهند داشت و ازجمله می توان به افراد سخن چین، زنان یا مردان بداخلاق و تندخو در خانه، افرادی که حرف و عمل بیهوده زیاد دارند و نیز کسانی که به طهارت اهمیّت نمی دهند، اشاره کرد.

فشار قبر در اثر بداخلاقی

در روایات می خوانیم پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله در تشییع جنازهٔ یك صحابی شرکت کردند و فرمودند: تعداد زیادی از ملائکه به تشییع جنازهٔ او آمده اند تا جایی که زمین مملوّ از فرشتگان شد؛ اما وقتی روی قبر را پوشاندند، فرمودند: قبر چنان فشاری به او داد که استخوان های سینهٔ او درهم شکسته شد. گفتند: یا رسول الله آدم خوبی بود! فرمودند: بله، آدم خوبی بود؛ اما در خانه بداخلاق بود.(1)

1- . امالی الصدوق، ص 384.

این بدان معنا نیست که مثلاً در خانه اهل فحش و ناسزا بوده یا ظلم می کرده است، اگر چنین بود که از دایرهٔ مسلمانی خارج می شد؛ بلکه بداخلاقی او به این معنا است که محیط خانه را سرد می کرده و به اصطلاح با نق زدن، همسر و فرزندان خود را ناراحت می کرده است. در این خصوص تفاوتی بین زن و مرد وجود ندارد و هرکدام بداخلاق باشند و محیط خانه را سرد کنند، فشار قبر خواهند داشت.

نکتهٔ شگفت آور آن که ممکن است افرادی مانند همان صحابی، بهشتی باشند؛ امّا به جهت اعمال خود ناچارند فشار قبر را تحمّل کنند.

فشار قبر در اثر اتلاف عمر و جوانی

هدردادن عمر و جوانی و مشغول شدن به امور بیهوده و بی نتیجه نیز فشار قبر دارد. در روایت دیگری آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جوانی را در قبر گذاشتند و به اندازه ای آدم خوبی بوده که خود آن حضرت علاوه بر شرکت در تشییع جنازه، در بستن قبر او هم شرکت کردند. مادرش با دیدن این صحنه گفت: برایت گریه نمی کنم؛ زیرا به دست رسول خدا در قبر گذاشته شدی و می دانم به بهشت رفتی. وقتی مادرش رفت، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمودند: قبر فشار عجیبی به این داد و استخوان های سینه اش در هم شکسته شد و زیر منگنهٔ الهی له شد. گفتند: یا رسول الله! او که آدم خوبی بود، پس چرا چنین شد؟ فرمودند: برای اینکه «مالایغنی» زیاد داشت، یعنی حرف های بیهوده و بی نتیجه زیاد می زد.

معلوم است که آن شخص اهل گناهان زبانی نظیر دروغ، غیبت، تهمت و شایعه نبوده است که اگر چنین بود، به دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قبر قرار نمی گرفت؛ بلکه گفتار او فاقد نتیجهٔ دنیوی یا نتیجهٔ اخروی بوده است.

بایـد دانست که فشار قبر در اثر کردار و گفتار بیهوده پدیـد می آید، وگرنه اعمال حرام و گناه، باعث پدیدآمدن عذاب دردناك و سـخت تری خواهـد شـد؛ مثلاً وقتی انسان نگاه آلوده داشـته باشد، عذاب اخروی سـختی دارد، امّا نگاه بیهوده و بی نتیجه، منجر به فشار قبر می شود. شنیـدن موسـیقی مطرب و شـهوت انگیز و دیـدن عکس و فیلم مبتذل و تحریك آمیز در تلویزیون، ماهواره یا اینترنت عذاب اخروی دارد؛ ولی اتلاف وقت برای دیدن فیلم های بیهوده یا شرکت در جلسات بی نتیجه، فشار قبر دارد.

گفتار و کردار انسان و نشـست و برخاست و دیدن و شنیدن او باید برای دنیا یا آخرت او مفید باشد و پرداختن به اعمال غیرمفید و بی نتیجه و بی ثمر، در قبر و منازل پس از آن، انسان را با عذابی نظیر فشار قبر مواجه می کند.

راهکارهای رهایی از عذاب و فشار قبر

اشاره

برای رهایی و خلاصـی از فشارها و سـختی های قبر و عوالم پس از آن، راهکارهای مختلفی وجود دارد و به طور مختصـر به چنـد راهکار مهم اشاره می گردد؛ البته بایـد دانست که برترین و مؤثرترین راهکار برای رهایی از عـذاب قبر و قیامت، پیشـگیری از سـقوط و انحراف، از طریق چنـگ زدن به موانع سـقوط و دوری از عوامـل سـقوط انسان است که خودِ یاد مرگ و یاد قیامت، یکی از موانع مهمّ سـقوط انسان و رهایی از فشار قبر به شمار می رود. در ادامه، به چند راهکار برای نجات از فشار قبر، اشاره می کنیم:

راهکار اوّل: توجّه و بیداری در دنیا

همه بایـد نسـبت به سـفر آخرت، توجّه و بیـداری جـدّی داشـته باشـند. همه باید یقین بدانند که عالم قبر وجود دارد و نیز بدانند که بسـیار خطرنـاك است. توجّه به اینکه ممکن است فرداشب، شب اوّل قبر ما باشـد و توجّه به اینکه آیا این شب اوّل قبر، برای ما راحت است یا نه، بسیار در تغییر شخصیّت و اصلاح رفتار و در نتیجه رهایی از عذاب و فشار قبر مؤثّر است.

قرآن کریم در سورهٔ «تکاثر»، راجع به قبر بسـیار صـریح و روشن صحبت می کند و مرتّب برای آمادگی و توجّه به این موقعیت، هشدار می دهد:

(بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ ، أَلْهٰاکُمُ اَلتَّکٰاثُرُ، حَتّٰی زُرْتُمُ اَلْمَقٰابِرَ، کَلاّٰ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ، ثُمَّ کَلاّٰ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ، کَلاّٰ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ اَلْیَقِینِ ، لَتَرَوُنَّ اَلْجَحِیمَ ، ثُمَّ لَتَرَوُنَّهٰا عَیْنَ اَلْیَقِینِ ، ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ اَلنَّعِیمِ)(1)

می فرمایـد: عدّه ای از شـما غافلید، دنیا و تعلّقات دنیوی شـما را مشـغول کرده است و ناگهان قبر را می بینید. بعد می فرماید: «ای کاش توجه پیدا می کردید» و دومرتبه تکرار می کند: «ای کاش توجه پیدا می کردید» سـپس می فرماید: «ای کاش آن مرتبهٔ یقین برای شـما پیدا می شـد» و پس از آن می فرماید: «ای کاش آن مرتبهٔ دوم یقین که عین الیقین است، برای شـما پیدا می شد». ای کاش به راستی واقعیّت را درك می کردید و حقیقت را می یافتید.

لذا این سورهٔ مبارکه از ابتدا تا انتها، علاوه بر تنبّه، ضـرورت توجه و بیداری را گوشـزد می کند و می فرماید: ای کاش از خواب غفلت بیدار می شدیـد، ای کاش توجه داشتیـد که بالأخره شب اول قبری هست و دیر یا زود آن شب فرامی رسد و باید در آن مقطع هولناك به سؤالات فرشتگان

1- . التکاثر، 1 تا 8: «به نام خداوند رحمتگر مهربان. تفاخر به بیشترداشتن، شما را غافل داشت، تا کارتان [و پایتان] به گورستان رسید، نه چنین است، زودا که بدانیـد، باز هم نه چنین است، زودا که بدانیـد، هرگز چنین نیست، اگر علم الیقین داشتیـد! به یقین دوزخ را می بینیـد، سپس آن را قطعاً به عین الیقین درمی یابید، سپس در همان روز است که از نعمتِ [روی زمین] پرسیده خواهید شد.»

و مأموران الهی پاسخ دهید، وگرنه عذاب و فشار قبر دارید و حفره ای از جهنّم فراروی شما گشوده می شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در شعری که منسوب به ایشان است، می فرمایند:

يَا مَنْ بِدُنْيَاهُ اشْتَغَلْ *** قَدْ غَرَّهُ طُولُ الْأَمَلِ

الْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً *** وَ الْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَل(1)

آن حضـرت می فرمایند: ای کسـی که به دنیا مشـغول و از قبر و قیامت غافل شده ای! آمال و آرزوها تو را فریب داده و از این جهت به فکر قبر و قیامت نیستی! بـدان که مرگ خبر نمی کند و ناگهان می میری و وارد قبر می شوی و در قبر اعمال قبلی تو تعیین می کند که وارد باغی از بهشت یا گودالی از جهنّم شوی. در آن هنگام حسرت و ندامت، تأثیری نخواهد داشت.

راهکار دوّم: توبه

توبه، همهٔ آثار گناهان و از جمله عذاب و فشار قبر و قیامت را محو و نابود می سازد. قرآن کریم می فرماید:

(مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صٰالِحاً فَأُوْلٰئِكَ يُبَدِّلُ اَللّٰهُ سَيِّئٰاتِهِمْ حَسَنٰاتٍ)(2)

اگر انسان جـداً توبه کنـد، گناه او هرچه بزرگ و هرچه فراوان باشد و آثار شوم گناه، برزخی باشد یا قیامتی، بالاخره خداوند متعال او را می بخشد و گناهان او مبدّل به حسـنات می شود؛ یعنی نه تنها گناهان و آثار و تبعات آن، محو و نابود می شود؛ بلکه یك پروندهٔ درخشانی که صفحهٔ اول ثواب توبه است، فراروی او گشوده می شود.

1- . دیوان الإمام علی علیه السلام، ص 312.

2- . الفرقان، 70: «مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند.»

راهکار سوّم: توسّل به اهل بیت علیهم السلام

توسّل به اهل بیت علیهم السلام ارتباط با ایشان و زیارت با معرفت آن ذوات مقدّس، عذاب و فشار قبر را نابود می کند. این موضوع کراراً به تجربه اثبات شده است که افرادی که در دنیا علاوه بر پیروی از چهارده معصوم علیهم السلام و کسب خشنودی ایشان، ارتباطی از طریق زیارت یا توسّل روزانه با آن بزرگواران داشته اند، در قبر از آسایش و رفاه خاصّی برخوردار شده اند.

مرحوم محدّث قمی رحمه الله در مفاتیح، خوابی از یك عالم بزرگ نقل می کند که پیشتوانهٔ قرآنی و روایی دارد. قضیّه از این قرار است که یکی از علما خواب ظالمی را دید که در قبر خود در رفاه بود. آن عالم تعجب کرد و علّت آسایش او را از خودش جویا شد. ظالم گفت: رفاه من موقت است و دلیل آن این است که امشب خانمی را در این قبرستان دفن کردند و پس از آن امام حسین علیه السلام به دیدن او آمدند و به خاطر قدوم امام حسین علیه السلام، عذاب این قبرستان به طور موقت برداشته شده است.

آن عالم نقل می کند که از خواب بیدار شدم و با قراینی که در خواب از مشخصّات آن خانم فهمیده بودم، به جستجوی اقوام او پرداختم و بالأخره شوهرش را در بازار یافتم. وقتی قضیّهٔ خواب را برای او گفتم و علّت را از وی جویا شدم، گفت: خانم من زنی بسیار مقدّس، متدیّن، نجیب و عفیف بود و علاوه بر اینها، علاقهٔ وافری به امام حسین علیه السلام داشت؛ لذا هر روز زیارت عاشورا می خواند و به حضرت سیّدالشّهدا علیه السلام متوسّل می شد و از این رو آن امام بزرگوار در شب اوّل قبر به دیدن او آمده اند.

آن روایت مشهور حضرت رضا علیه السلام را همهٔ شما شنیده اید که فرمودند: هرکه مرا زیارت کند، من در شش موقف به فریاد او خواهم رسید و یکی از آن مواقف، قبر است. یعنی حضرت رضا علیه السلام در قبر به دیدن زائر

خود می رونـد و او را از عـذاب و فشار قبر می رهانند؛ البته باید توجه داشـته باشـیم که منظور از زائر در این گونه روایات، مرد یا زن مؤمنی است که حقیقتاً به زیارت برود، نه اشخاص گناهکاری که برای تفریح به مشهد یا سایر مشاهد مشرّفه می روند و در همان مکان مقدّس هم گنـاه می کننـد. در روایاتی که آثار شـگفت آوری برای زیارت اهل بیت علیهم السـلام ذکر شـده است، معمولاً عبارت «عَارِفاً بِحَقِّهِ »(1) تکرار شده است و این بدان معناست که زیارت با معرفت، آن آثار را دارد.

مسلّم است که امام حسین یا امام رضا در قبر به دیدن آن خانم مؤمن و عفیفی می روند که علاوه بر رعایت تقوا، به زیارت می رود یا توسّل روزانه به اهل بیت علیهم السلام دارد. افراد بی حجاب یا بدحجاب که به مشهد می روند و به اجبار برای ورود به حرم چادر به سر می کنند و بلافاصله پس از خروج، بدحجاب می شوند، مشمول این روایت نمی شوند و لیاقت میزبانی حضرت رضا علیه السلام در قبر را نخواهند یافت؛ بنابراین اگر خانم عفیف یا مرد متدیّن به زیارت بروند، امام رضا علیه السلام به دیدارشان خواهند رفت.

عمل صالح، مکمّل شعار و اعتقاد

در اینجا جا دارد مطلبی را که بارها متذکر شده ایم، تکرار کنیم و آن اینکه: بحمدالله شـیعیان از نظر عقیده در وضـعیّت بسـیار خوبی قرار دارند؛ درّ گران بهای ولایت را درك می کنند که بسیار ارزشمند است، از نظر شعار هم در وضعیّت مطلوبی قرار دارند، جلسات عزاداری و نظایر آن حاکی از آن است که شیعه به شعائر دین اهمیّت می دهد و حتی اگر گاهی اعمال ناپسند در تعظیم شعائر نفوذ می کند؛

1- . الکافی، ج 4، ص 582؛ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 583 و....

امّا همین مقدار که شـیعه شعار منطبق با عقیده دارد، ارزنده است؛ امّا متأسّفانه در رکن سوّم ایمان که مکمّل شعار و اعتقاد است، کوتاهی شده است. شـیعیان باید طبق عقیده و شـعار راستین تشـیّع عمل کنند تا موفّق و سربلند باشند. همهٔ نارسایی ها و معضلات از کوتاهی در عمل سرچشمه می گیرد.

شیعیان باید در کردار و گفتار خود از سـیرهٔ عملی ائمّهٔ اطهار علیهم السـلام سرمشق بگیرند و از ایشان پیروی کنند. در واقع همان طور که دل شـیعیان برای سفر به کربلا پر می زند و آرزو دارند که در حرم مطهّر امام حسین علیه السلام باشند، باید دل آنان برای متابعت عملی از سیرهٔ امام حسین علیه السلام پر بزند و آرزو داشته باشند پیرو و شیعهٔ واقعی آن حضرت باشند تا رستگار شوند.

فضیلت حضور در مزار اموات

همان طور که بیان شـد، خانهٔ قبر محلّ برزخ انسان هاست، به این معنا که به خاطر وجود بدن در آنجا، روح یك تعلّق خاطری به این خانه دارد؛ لذا در تعالیم دینی سـفارش شده است که بر سر قبر گذشتگان بروید. ارواح مردگان، ما را می بینند و چون تعلّق روح به بدن هنوز به طور کامل از بین نرفته است، وقتی بر سـر قبور آن ها حاضـر می شویم و برای آن ها طلب مغفرت می کنیم یا حمد و سوره می خوانیم، به زائرین خود می نگرند و به آن ها دعا می کنند. قرائت حمد و سوره، خواندن قرآن، دادن خیرات و مبرّات، مانند هدیه ای گران بها و طبقی از نور برای آن هاست و مایـهٔ برکت و نجات ایشان می باشـد؛ لـذا فراوان سـفارش شده که وقتی بر سـر قبور می رویم، در آنجا قرآن بخوانیم، صدقه بدهیم و کارهای نیکی را به عنوان هدیه برای آن ها بفرستیم.

بنـابراین یکی از وظایف سـنگین بازمانـدگان اموات، یاد کردن از آنهاست. انسان ها تا وقتی در این دنیا زنـدگی می کننـد، می تواننـد برای رفتگان خود، خیرات و مبرّات بفرسـتند. کار نیك زنـده ها، موجب نجات مردگان است و در نتیجه، دعای خیر آن ها را برای انسان به همراه دارد. این یـادآوری و به فکربودن، برای همـهٔ فرزنـدان نسـبت به والـدین و خویشان، لازم و ضـروری است؛ مثلاً اگر کسـی از دنیا برود که نعوذبالله حقّالنّاس یا ظلمی بر گردن داشته باشد، فرزندان و بازماندگان او موظّفند که آن حق را ادا کنند. مردگان از زندگان توقّع دارند که به یاد آن ها باشند.

مرحوم محدث قمّی رحمه الله در آخر کتاب شـریف مفاتیح الجنان می فرماید: خواب شخصیّت بزرگی را دیدم، او گفت: شما را به خدا، لاأقل این استخوان هایی که پیش گربه و سگ ها می اندازید، به یاد ما و برای ما بیندازید.

ص: 73

4 فصل چهارم: حیات برزخی انسان

معنای برزخ

برزخ از لحاظ لغوی به معنی حدّ بین دو چیز گفته می شود(1) و در اصطلاح، حالتی بین مرگ و برانگیخته شدن برای قیامت است. به بیان دیگر، فاصلهٔ میان مرگ انسان تا وقوع قیامت کبری، «برزخ» است و عالم برزخ، عالمی بین دنیا و آخرت می باشد.

برزخ از نظر زمـانی ممکن است میلیون هـا سال طول بکشـد و انسان برای طی این منزل طولانی، بایـد ذخیره و توشـهٔ مناسبی در دنیا تهیه کرده باشد؛ زیرا در عالم برزخ، بهشت و جهنّم وجود دارد، بهشت و جهنّمی که ساخته و پرداختهٔ اعمال آدمیان در دنیاست.

1- . لسان العرب، ج 3، ص 8.

برزخ از دیدگاه قرآن کریم

قرآن کریم می فرماید: عدّه ای هنگام پشیمان هستند که چرا برای عالم قبر و برزخ و قیامت کاری نکرده و توشه ای فراهم نساخته اند و با التماس خاصی از خداوند متعال می خواهند که به دنیا برگردند:

(حَتّٰی إِذٰا جٰاءَ أَحَدَهُمُ اَلْمَوْتُ قٰالَ رَبِّ اِرْجِعُونِ ، لَعَلِّي أَعْمَلُ صٰالِحاً فِيمٰا تَرَكْتُ كَلاّٰ إِنَّهٰا كَلِمَةٌ هُوَ قٰائِلُهٰا وَ مِنْ وَرٰائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلیٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ)(1)

آنها می گویند: خدایا ما را برگردان تا یك عمر دیگری و یك زندگی دیگری داشته باشیم و در زندگی جدید، فکری برای قبر و قیامت خود بکنیم. آنان کلمهٔ «ارْجِعُونِ » را از حسرت تکرار می کنند، در پاسخ به آنان خطاب می شود: «کَلاَّ»! ثمری نمی بخشد و برگشتنی در کار نیست. سپس قرآن شریف در ادامهٔ آیه می فرماید: (وَ مِنْ وَرٰائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلیٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ).

در سورهٔ یس نیز پس از نقل جریان انطاکیه می فرماید مردم عنود و لجوج حبیب نجار را کشتند؛ امّا خداوند به او فرمود: به بهشت وارد شو.

(قِيلَ اُدْخُلِ اَلْجَنَّةَ قٰالَ يٰا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ، بِمٰا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ اَلْمُكْرَمِينَ)(2)

البته آشکار است که منظور از «بهشت»، بهشت عالم برزخ است که در روایات از قبر به «رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّة»(3) تعبیر شده است؛ چنان که آیات زیرین سورهٔ واقعه بر این معنا گواهند:

1- . المؤمنون، 99 و 100: «تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید، شاید من در آنچه وانهاده ام کار نیکی انجام دهم. نه چنین است، این سخنی است که او گوینده آن است و پشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.»

2- . یس، 26 و 27: «[سرانجام به جرم ایمان کشته شد، و بدو] گفته شد: به بهشت درآی. گفت: ای کاش، قوم من می دانستند، که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و در زمرهٔ عزیزانم قرار داد.»

3- . تفسیر القمی، ج 2، ص 94.

(فَلَوْ لاٰ إِذٰا بَلَغَتِ اَلْحُلْقُومَ ... فَأَمّٰا إِنْ كٰانَ مِنَ اَلْمُقَرَّبِينَ ، فَرَوْحٌ وَ رَيْحٰانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ .. وَ أَمّٰا إِنْ كٰانَ مِنَ اَلْمُكَذِّبِينَ اَلضّٰالِّينَ ، فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ ، وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ، إِنَّ هٰذٰا لَهُوَ حَقُّ اَلْيَقِينِ)(1)

زمان برزخ

اگر به مـا گفته انـد دوران فعلی، دورهٔ آخرالزّمـان است، معنایش این نیست که قیامت نزدیك است؛ بلکه معنایش این است که ما خاتمیّت داریم. یعنی در دوران مـا و بعـد از مـا پیغمـبری مبعوث نمی شود و تـا روز قیـامت، دین، دین اسـلام عزیز است؛ لـذا به این دوران، دورهٔ آخرالزّمان می گویند و معلوم نیست چند سال طول بکشد.

درواقع، عالم برزخ نیز که باید بسـیار به یاد آن باشـیم، ممکن است یك میلیارد سال طول بکشد و پس از آن قیامت برپا شود. شـیعه معتقد است بالأخره به دست شـیعیان و به رهبری امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، پرچم اسلام روی کرهٔ زمین افراشته خواهد شد و یك جامعـهٔ بهشتی و منهـای ظلم تشـکیل می شود که در آن، همه بـدون فقر، تبعیض، اختلاف، غم، غصّه، اضـطراب خاطر، نگرانی و ناامنی زندگی خواهند کرد. به عبارت دیگر، بعد از ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، حکومت، حکومت اهل بیت علیهم السـلام است و همـهٔ چهـارده معصوم علیهم السـلام می آینـد و در این جهان حکومت می کننـد که به آن دوران نورانی و بانشاط، دوران رجعت می گویند. حکومت آن بزرگواران هم ده سال و صد سال نیست، بلکه در روایات می خوانیم که مثلاً امام حسین علیه السلام بیش از هزار سال بر جهان حکومت می کنند.

1- . الواقعه، 83، 88 و 89، 92 تا 95: «پس چرا آن گاه که [جان شـما] به گلو می رسد،... و امّا اگر [او] از مقرّبان باشد، [در] آسایش و راحت و بهشت پر نعمت [خواهـد بود].... و امّـا اگر از دروغزنـان گمراه است، پس بـا آبی جوشـان پـذیرایی خواهـد شـد، و [فرجامش] درافتادن به جهنّم است. این است همان حقیقت راست [و] یقین.»

بعـد از دوران رجعت، نوبت به قیامت می رسـد و قیامت به پا خواهـد شد. از این جهت خیال نکنید که عالم برزخ یك سال و صد سال و هزار سال دیگر تمام می شود؛ بلکه شاید میلیون ها سال یا بیشتر طول می کشد و ازاین رو باید برای آن زمان طولانی که در خانهٔ قبر به سـر می بریم، چاره ای بیندیشـیم و آن خانهٔ ابدی را به باغی از باغ های بهشتی مبدّل سازیم؛ زیرا طول مدّت برزخ و درنگ در قبر، برای مؤمنان آزاردهنـده نیست و بسـیار کوتـاه می نمایـد؛ ولی برای غیرمؤمنان، این زمان، بسـیار طولانی است و با عـذاب و شـکنجهٔ توان فرسا همراه خواهد بود.

تقریب به ذهن معنای نسبی بودن زمان برزخ

طولانی بودن زمان برزخ برای برخی و کوتاه بودن آن در نظر برخی دیگر (نسبی بودن مـدّت برزخ) را با تشبیهی، به ذهن تقریب می دهیم. بسـیار دیده اید که زمان برای بیماری که از شدت درد به خود می پیچید، بسیار طولانی می نماید و در یك شب تا صبح، به اندازهٔ یك ماه یا بیشتر به او سخت می گذرد.

عکس آن را نیز دیده اید: کسـی که در شادی و لذت باشد، زمان در نظرش چنان باشتاب می گذرد که گویی چندین شبانه روز برای او مثل لحظه ای می گذرد.

مکان برزخ

همان گونه که بیان شد، اصل وجود عالم برزخ، از مسـلّمات مطروحه در آیات نورانی قرآن کریم و روایات شریف اهل بیت علیهم السلام و بلکه یکی

از ضروریات در اسلام است؛ امّا نکتهٔ مهم دربارهٔ این منزل آن است که عالم برزخ کجاست ؟

قرآن کریم با بیانی شیوا می فرماید: عالم برزخ، «عِنْدَ اللَّه» است؛ یعنی مانند خداوند متعال، جا نمی خواهد. به عبارت دیگر، خداوند متعال همه جا هست و فاقد زمان و مکان است، روح نیز چون مجرّد است و زمان و مکان ندارد، نزد خداست و نیازمند زمان و مکان نیست.

در برخی از روایات آمده است که انسان های نیکوکار و خوب، در وادی السّلام گرد هم قرار می گیرند(1) و انسان های زشت کردار و بد، در برهوت هستند؛(2) امّا مختصّات و مشخصات دقیق این دو مکان معلوم نیست.

آنچه مشخّص است اینکه در برزخ، مؤمنین، زیر پرچم مولا ـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام هستند. همان گونه که در قیامت، زیر لوای حمد هستند و از دست امیرالمؤمنین علیه السلام از آب کوثر می نوشند و با شفاعت ایشان و اهل بیت علیهم السلام به بهشت می روند. شاید معنای این روایات که می فرمایند مؤمنین در وادی السّلام هستند، این باشد که آنان، زیر سایهٔ لطف و عنایت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام هستند و انسان های بدکار، در بیابان خشك و بی آب و علف، سرگردان و در زحمت و مشقّت اند. به نظر می آید آنچه به عنوان برهوت در روایات برای سرنوشت انسان های بدکار آمده، از باب مثال است، بدین معنا که افرادی که ولایت ندارند، در عالم برزخ سرگردان هستند. کسانی که برای عالم برزخ خود زاد و توشه ای فراهم نساخته اند، در آنجا خانه و کاشانه ندارند و در عذاب الهی سرگردان و حیران خواهند بود.

1- . الکافی، ج 3، ص 243.

2- . الکافی، ج 8، ص 261؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 382.

اگر کسی بگوید عالم برزخ همین خانهٔ قبر است، ظاهراً اشتباه نکرده است؛ چنان که روایات بر این امر تصریح دارند:

«الْبَرْزَخُ الْقَبْرُ وَ فِيهِ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ بَيْنَ الـدُّنْيَا وَ الآخِرَة»(1)همچنین از برخی از روایات اسـتفاده می شود که قبر، خانـهٔ انسان ها تا وقوع قیامت است:

«... وَ اللّهِ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ قُلْتُ وَ مَا الْبَرْزَخُ؟ قَالَ : الْقَبْرُ مُنْـذُ حِينِ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَة»(2)وقتی بدن انسان را در قبر می گذارند، در واقع، قبر، خانـهٔ ابـدی بـدن می شود و روح که سال ها به این بـدن تعلّق داشـته، به قبر که خانـهٔ جسم و متعلّق به بدن است، دلبسـتگی خواهـد داشت. از این جهت می توان گفت: عـالم برزخ، قبر هرکسـی است. حتی بعـد از آنکه جسم انسان در قبر می پوسـد و تجزیه می شود نیز دلبستگی و رفت و آمد روح به قبر، پایان نمی یابد؛ البته جسم برخی بزرگان مانند علامه مجلسی رحمه الله در قبر سالم می ماند؛ ولی به هرحال، جسم آنان حیات ندارد و روح با خانهٔ قبر مأنوس است.

تجسّم اعمال در برزخ

مار و عقرب و حیوانات موذی که در قبر، یعنی همان عالم برزخ، به سـراغ افراد گناهکار می آیند، در اثر اعمال خود آنها در دنیا، پدید آمده اند و درواقع تجسّم گفتار و کردار خودشان هستند که منزل برزخ را به محیطی بسیار دردآور و ناگوار مبدّل می سازند.

یکی از علمای بزرگ را در خواب دیدند که ناراحت است. به او

1- . تفسیر القمی، ج 1، ص 19.

2- . الکافی، ج 3، ص 242.

گفتنـد: تو كه نبايد ناراحت باشـی و با شـناختی كه از تو داريم، بايد قبر تو باغی از باغ های بهشت باشد! ايشان جواب داده بود: قبر من يك بهشت و باغی از باغ های بهشت و توأم با رفاه است؛ ولی من در زمان حيات به شخصـی زخم زبان زدم و از كار خود توبه نكردم؛ لـذا آن زخم زبان اكنون به صورت عقربی درآمده و بعضی از اوقات، شصت پای مرا نيش می زند و نارحتی من از نيش آن عقرب است!

اين مطالب مسـلّم و قطعی است و روايات نيز مؤيّد آن است. بالاتر از سـخن بزرگان و علماء، در كلام پيغمبر اكرم صلی الله عليه و آله و ائمهٔ طاهرين عليهم السلام نيز اين مطالب به شيوه های گوناگون بيان شده است.

توجّه به عالم قبر و برزخ بسـيار حائز اهميّت است و بی توجّهی و غفلت از سـختی های آن، از ساده لوحی سرچشـمه می گيرد و خطرناك است. انسان برای زندگی دنيوی كه بيش از صد سال طول نمی كشد، به فكر آبادانی و ساخت منزل زيبا و مجلّل است؛ امّا عجيب است كه برای خانهٔ قبر كه شايد ميليون ها سال در آنجا بماند، به فكر نيست! انسان ها مخصوصاً خانم ها، به فكر تجمّل و زيبايی منازل خود هستند و در تهيهٔ اثاثيه، حسّاسيت خاصّی به كار می برند، درحالی كه به تعبير قرآن شريف، اين زندگی در مقابل برزخ، مانند يك روز يا قسمتی از يك روز است. قرآن كريم می فرمايد: وقتی سؤال می شود كه چقدر در دنيا مانديد؟ پاسخ می دهند:

(قٰالُوا لَبِثْنٰا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ)(1)

ما يك روز يا نصف روز مانـديم. وقتی برای دنيا كه به اين سـرعت می گـذرد، به فكر آبادانی و تهيـهٔ امكانات هستيم، چگونه برای برزخ كه ميليون ها برابر آن طول می كشد و حالت دائمی دارد، به فكر نيستيم ؟

1- . المؤمنون، 113: «می گويند: يك روز يا پاره ای از يك روز مانديم. از شمارگران [خود] بپرس.»

تبـدیل قبر به باغی از باغ های بهشت یا حفره ای از حفره های جهنّم، به دست خود انسان و وابسـته به اعمال او است و آنچه در قبر و عالم برزخ می بیند، تجسّم اعمال خودش است.

بروز و ظهور اعمال دنیوی در برزخ

قرآن کریم در آیات متعدّدی هشدار می دهد که آنچه بندگان در برزخ یا قیامت می بینند، خودشان از پیش برای خود فرستاده اند:

(ذٰلِكَ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ)(1)

خداونـد متعال، عـذاب خلق نکرده است؛ بلکه تهمت ها و سایر اعمال ناشایست انسان، این گونه بروز و ظهور می یابـد. هرکار زشتی که انسان در دنیا انجام می دهـد، غل و زنجیری بر گردن او خواهد بود و هرچه گناه بزرگ تر باشد، بر این غل و زنجیر افزوده می شود. به تعبیر قرآن کریم، گاهی به هفتاد زراع می رسد و هرچه گناهان بیشتر شود، آتشین تر و سوزنده تر می گردد:

(ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهٰا سَبْعُونَ ذِرٰاعاً فَاسْلُكُوهُ)(2)

دربارهٔ انسان های نیکوکار نیز قضیه به همین صورت است. هر نعمتی که به بهشتیان می رسد، تجسّم کارهایی نیکی است که در دنیا انجام داده اند و کلام (ذٰلِكَ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ) دربارهٔ آنان نیز صادق است؛ به همین علّت ملائکه خطاب به بهشتیان می فرمایند:

(كُلُوا وَ اِشْرَبُوا هَنِيئاً بِمٰا أَسْلَفْتُمْ فِي اَلْأَيّٰامِ اَلْخٰالِيَةِ)(3)

1- . آل عمران، 182: «این [عقوبت] به خاطر کار و کردار پیشین شماست.»

2- . الحاقه، 32: «پس در زنجیری که درازی آن هفتاد گز است وی را در بند کشید.»

3- . الحاقه، 24: «بخورید و بنوشید، گواراتان باد، به [پاداش] آنچه در روزهای گذشته انجام دادید.»

چنان که در مباحث قبل بیان شـد، اعمال انسان می توانـد باعث شود که قبر انسان به باغی از باغ های بهشت مبـدّل شود، یا چاهی از چاه های جهنّم باشد و تا قیامت امتداد یابد:

«وَ الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النَّارِ»(1)در برزخ، وضعیّت انسان های بدکردار، بسیار ناگوار خواهد بود. تجسّم اعمالی که در دنیا انجام داده اند، در برزخ دست وپاگیر آنان می شود و همیشه موجب آزار و اذیت آن ها است. قرآن کریم می فرماید:

(بَلیٰ مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحٰاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ)(2)

کسـانی که برای خودشـان مـار و عقرب و غـل و زنجیر و آتش جهنّم تهیه کرده انـد، در برزخ گرفتار آتش و غل و زنجیرهای آهنین و مار و عقرب می شوند که خود از پیش فرسـتاده اند و به قدری به آنان بد می گذرد که یك ساعتش، میلیون ها ساعت و یك شـبانه روزش، میلیون ها شبانه روز است. فریادرسی هم ندارند، فریادرس آنها همان عذابی است که آنان را احاطه کرده است.

قرآن کریم می فرمایـد: آتشـی که انسان ها برای خود تهیه کرده انـد تا روز قیامت ادامه خواهد داشت. در قیامت اگر کسـی با آن عذاب ها پاك شده باشد یا مورد شفاعت واقع شود، نجات می یابد و الاّ باز در همان دود و هرم جهنّم، مخلّد می شود.

1- . الامالی المفید، ص 265.

2- . البقره، 81: «آری، کسـی که بدی به دست آورد، و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل آتشند، و در آن ماندگار خواهند بود.»

ز آنچه می بافی همه روزه بپوش *** زآنچه می کاری همه ساله بنوش

این سخن های چو مار و کژدمت *** مار و کژدم می شود گیرد دمت

امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در خطبه ای برفراز منبر مسجد کوفه، پس از تذکّر اینکه مرگ و عالم قبر، قطعی است و هیچ کس گریزی از آن ندارد، اوضاع و احوال قبر و عالم برزخ را تشریح کرده، و می فرمایند:

«يَا عِبَادَ اللَّهِ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ لِمَنْ لَا يُغْفَرُ لَهُ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ الْقَبْرَ فَاحْذَرُوا ضَيْقَهُ وَ ضَنْكَهُ وَ ظُلْمَتَهُ وَ غُرْبَتَهُ إِنَّ الْقَبْرَ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ أَنَا بَيْتُ التُّرَابِ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ أَنَا بَيْتُ الدُّودِ وَ الْهَوَامِّ وَ الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النِّيرَانِ»(1)بنابر تعبیر امیرمؤمنان و مولای متقیان علیه السلام بعد از مرگ برای کسانی که آمرزیده نشده اند، عذاب و درد قبر شدیدتر از مرگ است. از این جهت آن حضرت به بندگان خداوند توصیه می کنند که از تنگی و تاریکی و وحشت و غربت قبر بهراسند و می افزایند: قبر، هر روز ندا می کند که من خانهٔ غربت، خانهٔ وحشت و خانهٔ دود و آتش هستم.

آتش برزخ یا همان آتش قبر، بسیار دردناك و تحمّل آن بسیار مشکل و حتی غیرممکن است. در روایات می خوانیم که پس از مرگ انسان، نکیر و منکر وارد قبر او می شوند و با او حرف می زنند و از وی سؤالاتی می پرسند و اگر نتواند پاسخ دهد، به او تازیانه می زنند و قبر او در اثر تازیانه، مملوّ از آتش می شود و او را می سوزاند.(2)

حال اگر کسی اعمال خود را اصلاح کند و با توبه و انابه به درگاه الهی بازگردد، عالم برزخ برای او بسیار خوب و نیکو خواهد بود، به گونه ای که

1- . بحارالأنوار، ج 74، ص 390.

2- . ر. ك: بحار الأنوار، ج 6، ص 221 تا 227.

وقتی پس از میلیون ها سال برای قیامت برانگیخته می شود و از او سؤال می کننـد که عالم برزخ تو چقدر طول کشـید، پاسخ می دهد: یك روز یا قسمتی از یك روز.

این افراد به راستی گذر زمان را درك نکرده اند؛ زیرا عالم خوشی را طی کرده اند و با دلی شاد، از قبر بیرون می آیند.

آثار شوم حقّالنّاس در عالم برزخ

ازجمله عواملی که حسابرسـی انسان را با شـدّت و سـختی مواجه می کند، حقّالنّاس است. حقّالنّاس در عالم برزخ قابل گذشت نیست و اگرچه انسان، نیکوکار باشد؛ ولی وجود حقّالنّاس در نامهٔ اعمال، موجب ناراحتی او خواهد شد.

یکی از علمای وارسته پس از مرگ، به خواب فرزندش که او هم از علمای گرانقدر بود، آمده بود. آن عالم نقل می کرد که پدرم را در خواب نگران و مضـطرب دیـدم. گفتم: چرا نگران و ناراحت هستیـد؟! شـما که باید جای عالی و روضه ای از ریاض الجنه را داشـته باشـید! پدرم گفت: من هیجده تومان به یکی از کسـبهٔ بازار بدهکار هسـتم و این بدهی را در دفترم ننوشـته ام. الان در برزخ به من می گویند که چرا در دفترت ننوشتی که این بدهکاری را ورثهٔ تو بپردازند؛ لذا آن هیجده تومان موجب عذاب من شده است! درحالی که در باغ و بهشت هسـتم و وضعیّت من خوب است و ملائکه مونس من هستند؛ امّا این حقّالنّاس مرا اذیّت می کند.

آن عالم بزرگوار می گوید: وقتی از خواب بیدار شدم، به بازار رفتم و به آن طلبکار که یك کاسب جزء بود، گفتم: تو از پدر من طلبکاری ؟

گفت: آری. گفتم: چقدر؟ جواب داد: هیجده تومان. از اینجا معلوم می شود که وضع مالی آن عالم خوب نبوده و محبور به قرض یا نسیه گرفتن شده است؛ امّا به هر علّتی در دفترش ننوشته یا فراموش کرده است آن را بنویسد. فرزند آن عالم می گوید: هیجده تومان را به آن شخص پرداختم و از او گله کردم که چرا قبلاً نگفتی طلبکار هستی تا طلب تو را بدهیم ؟! او جواب داد: چرا پدرت که عالم بود، بدهی خود را در دفتر ننوشت تا شما بپردازید؟ در ضمن من ترسیدم بگویم و شما باور نکنید.

واقعاً حقّالنّاس در عالم برزخ مشکل زاست و در روز قیامت، رسیدگی به آن بسیار سخت و حسّاس است. از این جهت در آموزه های دینی، ضایع کردن حقوق دیگران، بسیار مذمّت شده است.(1)

در روایات می خوانیم که خداوند متعال ممکن است از حقّ الله بگذرد؛ امّا به عزّت و جلال خود سوگند خورده است که از حقّالنّاس نخواهد گذشت:

«إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا بَرَزَ لِخَلْقِهِ أَقْسَمَ قَسَماً عَلَى نَفْسِهِ فَقَالَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا يَجُوزُنِي ظُلْمُ ظَالِمٍ وَ لَوْ كَفٌّ بِكَفٍّ وَ لَوْ مَسْحَةٌ بِكَفٍّ وَ لَوْ نَطْحَةٌ مَا بَيْنَ الْقَرْنَاءِ إِلَى الْجَمَّاءِ فَيَقْتَصُّ لِلْعِبَادِ بَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ حَتَّى لَا تَبْقَى لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ مَظْلِمَةٌ ثُمَّ يَبْعَثُهُمْ لِلْحِسَاب»(2)حقّالنّاس شامل تمام حقوقی می شود که انسان ها بر یکدیگر دارند و به دو قسم مالی و آبرویی منقسم می شود. حقّالنّاس مالی به معنای ازبین بردن اموال مردم، تصرّف عدوانی در اموال ایشان، غصب و امثال آن است. حقّالنّاس آبرویی نیز نظیر غیبت، تهمت، شایعه پراکنی و نقل قول بی اساس است که موجب آبروریزی دیگران می شود.

1- . ر. ك: سیروسلوك؛ توبه، ص 185 تا 207.

2- . الكافی، ج 2، ص 443.

ضرورت پرهیز از حقّالنّاس آبرویی

چنـان که گفته شـد، حقّالنّاس فقط در مال نیست؛ بلکه حقّالنّاس آبرویی بسـیار مهم تر است؛ ماننـد آنکه کسـی آبروی دیگران را ببرد، به راحتی غیبت کنـد، تهمت بزنـد و وجهـهٔ اجتماعی یا سیاسـی افراد را تخریب کنـد. پاسخ گویی به این نوع گناهان در برزخ و قیامت، برای انسان سخت خواهد بود و عذاب سخت الهی را به دنبال دارد.

در روایات آمده است که اگر کسـی به دیگری تهمت بزند، در روز قیامت روی تلّی از چرك و خون قرار می گیرد تا حسابرسـی خلایق تمام شود. سپس او را به جهنّم می برند و فریاد جهنّمیان از حضور این شخص بلند می شود.(1)

برای رهایی از حقّالنّاس، انسان باید در این دنیا به فکر باشد. حقّالنّاس بسـیار مشکل است و سختی های آن از هنگام مرگ شروع می شود و تا قیامت و پس از آن تا خدا، خدایی می کند، گریبان انسان را خواهد گرفت، مگر آنکه جدّاً توبه کند یا مورد شفاعت قرار گیرد.

عذاب ناشی از اعمالی که شبههٔ حقّالنّاس دارد

حقّالنّاس، مالی یا آبرویی، بسیار حائز اهمیّت است و روایات فراوانی راجع به آن وجود دارد. اهمیّت و حسّاسیّت حقّالنّاس به قدری است که حتی افکاری که شبههٔ حقّالنّاس دارد، نیز در برزخ انسان را معذّب خواهد کرد. در روایتی آمده است که قاضی مقدّسی از دنیا رفت و از این رو همسرش یقین داشته که وی بهشتی است؛ ولی در خواب دید ماری از بینی او بیرون می آید و از دهان او وارد می شود.

1- . ر. ك: بحار الانوار، ج 101، ص 292 تا 296.

زن از این وضـعیت عجیب ترسـید و به او گفت: چرا چنین است ؟ قاضی جواب داد: آن به خاطر برادر توست. روزی برادر تو با کسی نزاع داشت. برای حلّ مسأله به نزد من آمدنـد و من در دل خود دوست داشـتم که حق با برادر تو باشد. نتیجهٔ حکمیّت به نفع برادرت شد و من از این امر خوشحال شدم و با اینکه واقعاً حق با برادر تو بود، اکنون گرفتار این مارم![(1)]

همین که قاضی در دل، بین دو مسلمان تفاوت قائل شده، عمل او در برزخ مجسّم شده و موجب آزار او گردیده است.

از این مصادیق در زندگی بسـیاری از افراد فراوان یافت می شود. متأسّـفانه بسـیار مشاهده می شود افرادی بین مراجع، بدون دلیل، فرق می گذارنـد و یك مرجع تقلیـد را به دیگری ترجیح می دهند یا با تخریب شخصـیّت یك امام جماعت و با مقایسهٔ بی جهت، از امام جماعت دیگری تعریف می کننـد. برخی از طلاب، از روی سـلیقهٔ شخصـی برای مردم مرجع تقلید تعیین می کنند و آنان را از تقلید از مرجع خود بازمی دارند یا اساتید، علما و مدرسّین حوزه را با هم مقایسه و به هم ترجیح می دهند.

این افراد باید بدانند که تجسّم عمل آنان در برزخ، مار و عقرب می شود و به جان آنها می افتد و تمام شدنی هم نیست.

ثمرات شگرف خدمت به خلق خدا در برزخ

بر خلاف گناه بزرگ حقّالنّاس، عبادت خدمت به خلق خدا، در برزخ ثمرات شـگفتی دارد. خدمت به مخلوقات خداوند، اعمّ از انسان ها یا سایر موجودات، به طرز شـگفت آوری در نجات انسان در برزخ و قیامت مفیـد و مؤثّر است. اگر کسـی می خواهد در برزخ نجات پیدا کند، باید خدمت

1- . الکافی، ج 7، ص 410 (با اندکی اختلاف در عبارات.)

به مخلوقات را سـرلوحهٔ کارهای خود قرار دهد. علاّمهٔ مجلسی رحمه الله با آن مقامات بلند علمی و معنوی و خدمات فراوانی که به اسلام و مسـلمانان کرده است و اکنون در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله است، وقتی به خواب مرحوم جزائری آمد، فرمود: دو چیز خیلی برای من نفع داشت. یکی اینکه روزی از کوچه های یهودی نشـین اصفهان رد می شدم و سیبی در دست داشتم. دیدم یك کودك در آغوش مادرش، آن سیب را دیده و برای آن ذوق کرد. من نیز آن سیب را به او دادم. این عمل، یعنی خوشحال کردن آن کودك که ظاهراً یهودی هم بوده، برای علامهٔ مجلسـی رحمه الله بسـیار مفید واقع شده است؛ یعنی آن عمل به ظاهر کوچك و ناچیز، ارزش و فایدهٔ فوق العاده ای نزد اهل ملکوت و در برزخ داشته است.

علامـهٔ مجلسـی رحمه الله دربارهٔ دوّمین عملی که در راحتی برزخ او تأثیر داشـته، می فرمایـد: روزی به مسـجد می آمـدم و تگرگ تنـدی گرفت. دیـدم یك بچّه گربه زیر تگرگ است و راه نجاتی نـدارد، دلم برای او سوخت و بچه گربه را زیر عبای خود گرفتم تا تگرگ تمام شـد و سپس او را رها کردم. کمك به این بچّه گربه نیز برای من بسیار سودمند بود.

بنابراین هرکس به هر انـدازه می توانـد بایـد به خلق خـدا خدمت کند و به سادگی از کنار کمك به دیگران، رد نشود. حتّی در برخی اخبار و روایات نقل شده است: فردی به خاطر آزار یك گربه و گرسـنگی و تشـنگی دادن به او، جهنّمی شد و دیگری به خاطر آب دادن به یك سگ تشنه، لایق بهشت گردید.

نقش باقیات الصّالحات در آبادانی برزخ

از تعـالیم دینی اسـتفاده می شود که باقیات الصّالحات و اعمال نیك مانـدگار، ماننـد یك جوی روان، تا وقتی باقی است، برای صاحب آن اثربخش است و به مثابهٔ یك باران نعمت همیشـگی، بر سـر عاملین و بانیان آن می بارد. در زمان های گذشـته، مردم بیشتر به فکر کارهای خیر و باقیـات الصّالحـات بودنـد؛ مثلاً با ساختن مدرسـهٔ علمیه، مسـجد، بیمارسـتان و نظایر آن، خود را در ثواب عبادات یا خـدمات آن اماکن، سهیم می کردند.

عکس این قضـیه نیز صادق است و کسانی که به جای عمل نیك، کار بـدی را پایه ریزی کنند و باقی بگذارند، اثر آن عمل، مانند یك جوی کثیف و پر از اشـیای خبیث، همیشه به سوی آنـان، جاری خواهـد شـد. اگر کسـی مکانی برای گناه یا لهو و لعب بسازد، تا وقتی آن مکان پابرجـاست، در گنـاه کسـانی که در آن مرتکب گناه می شونـد، شـریك است؛ لـذا توجّه به باقیات الصالحات و جاری ساختن نهر روان و همیشگی نعمت و رحمت و اجتناب از نهر نقمت و بلا، بسیار حائز اهمیّت است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً كَانَ لَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»(1)بر اساس این روایت، اگر کسـی در تربیت فرزنـدان خود کوشا باشـد و اولاد صالح و شایسـته ای پس از خود بگذارد و آن فرد، مؤمن بوده و برای جامعه و مردم، مفیـد باشـد، هر کار نیکی که فرزنـد انجام می دهد، به همان اندازه پدر و مادر او نیز از ثواب آن بهره مند هستند، بدون آنکه چیزی از پاداش عامل آن، کم شود؛ یعنی تربیت فرزند صالح و شایسته، نهری جاری

1- . الفصول المختاره، ص 136.

از خیرات برای والـدین است. در مقابل، اگر کسـی در تربیت فرزنـدان خود کوتاهی کنـد و پسـر یا دختر نااهلی تربیت کند، هر گناهی که مرتکب شونـد، به همان انـدازه برای والـدین آنان نیز گناه و وزر و وبال خواهـد بود. اگر خدای نکرده دختری بی حجاب یا بدحجاب باشد، هرچه گناه کند، علاوه بر اینکه در نامهٔ خود او هست، در نامهٔ پدر و مادرش که در تربیت او تلاش نکرده اند نیز وجود خواهد داشت.

لـذا توجّه به این مطلب، بسـیار حائز اهمیّت است که انسان بایـد مواظب باشـد برای خود، باقیات صالحات برجا بگـذارد، نه اینکه باقیات طالحات بگذارد.

کاربرد فضیلت صبر، در عالم برزخ

«صبر» در دنیا، در عالم برزخ به کار خواهـد آمد؛ چنان که در روایات می خوانیم: وقتی بنده ای را در قبر گذاشـتند و روی آن را پوشاندند، اعمـالش یعنی نماز، روزه، خمس، صبر و خوبی هایی که به مردم کرده است، به سـراغش می آینـد. «صبر» گوشه ای می ایسـتد و به دیگر اعمال نظر می افکند که برای او چه می کنند؟ وقتی «نکیر» و «منکر» می آیند، صبر به نماز و دیگر اعمال می گوید:

« دُونَکُمْ صَاحِبَکُمْ فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا دُونَه »(1)

«صـبر» مصـادیق فراوانی دارد از جمله: صـبر بر فقر، سـاختن بر بـداخلاقی زن یـا شوهر، صـبر در عبـادات و صـبر بر معصـیت، صبر در معاشرت با مردم؛(2) اما آنچه بیش از همه در برزخ به کار می آید، «صبر بر معصیت» است.

1- . الکافی، ج 2، ص 90: «دوست شما را به خودتان می سپارم، او را حفظ کنید و اگر نتوانستید من او را نگاه خواهم داشت.»

2- . ر. ك: صبر کیمیای سعادت انسان.

خداوند سبحان در حقّ صابران می فرماید:

(أُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوٰاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُهْتَدُونَ)(1)

«صبر بر معصـیت» بدین معناست که وقتی مقدّمات گناهی فراهم شد و نفس بدان رغبت داشت، انسان صبر کند، از گناه درگذرد و به خدا پناه ببرد.

نیم نگاهی به نعمت های بهشت برزخی

در عالم برزخ، درجات انسان ها برای نیل به بهشت برزخی، متفاوت است. برخی از انسان های نیکوکار، وارد بهشت می شونـد و بهشـت آنان سـرشار از نعمت ها و خوبی هاست. آنچه در این دنیا انتظار داشته اند، به طور تمام و کمال در آنجا دریافت می کنند، همهٔ لذّت های روحی و جسـمی برای آنان مهیاست و از نظر خوراك و پوشاك و ازدواج و مسـکن، در سـرحدّ آرامش و راحتی هستند و درمقابل، از غم و غصه، نگرانی و اضـطراب خاطر، درد و رنـج و اختلاف خبری نیست؛ امّا چیزی که مهم تر از این هاست و تنها برای برخی از بهشتیان، در درجات بالا حاصل می شود، ملاقات با خداست:

(فَمَنْ كٰانَ يَرْجُوا لِقٰاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صٰالِحاً وَ لاٰ يُشْرِكْ بِعِبٰادَةِ رَبِّهِ أَحَداً(2)

هرکه خواستار ملاقات با خداوند متعال است، باید عمل نیکو انجام دهد و خود را از هرگونه شرك و بت پرستی پاك گرداند.

انسان می تواند به مقامی برسد که مورد تشویق خداوند قرار گیرد و پروردگار عالم به او سلام کند:

1- . بقره، 157: «بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان [باد] و راه یافتگان [هم] خود ایشانند.»

2- . الکهف، 110: «بگو: من هم مثل شـما بشری هستم و [لی] به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریك نسازد.»

(سَلاٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ)(1)

کسب این مقام، چیزی ورای بهشت و نعمت های بهشتی است و مخصوص خواص می باشد.

بنابراین افراد صالح و کسانی که فکری برای عالم برزخ کرده اند، در آنجا خیلی خوشـند. به اندازه ای خوش هستند که مثلاً یك میلیون سال در آنجا برای آنها یك ساعت است، آن قدر لذت می برند که میلیون ها سال در آنجا برای آنها یك روز است.

سرنوشت مستضعفین در برزخ

قرآن کریم می فرمایـد: هنگامی که ملائکه برای قبض روح افرادی که به خود ظلم کرده انـد، یعنی گناهکاران، می رونـد، از وضـعیت دین داری آنان در دنیا سؤال می کنند و آنها که خود از ضـعف دین داری و نیز کردار ناپسندشان در دنیا خبر دارند، عذر می آورند و برای فرار از مهلکه می گویند: ما از مستضعفین بودیم.

(إِنَّ اَلَّذِينَ تَوَفّٰاهُمُ اَلْمَلاٰئِكَةُ ظٰالِمِي أَنْفُسِهِمْ قٰالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قٰالُوا كُنّٰا مُسْتَضْعَفِينَ فِي اَلْأَرْضِ)

درواقع ملائکه می پرسـند: چرا جهنّمی شدیـد؟ چرا در دنیا نتوانستیـد برای برزخ خود، بهشتی بسازیـد؟ چرا با امکانات دنیوی، مقام قرب الهی و بهشت موعود را برای خود تهیه نکردید؟

از این گفتگو این نتیجه حاصل می شود که ظالمین و کفّار می دانند که اگر مستضـعف باشند، از برزخ جهنّمی رهایی خواهند یافت. ازاین رو در پاسخ به سؤال ملائکه می گویند: ما در دنیا مستضعف بودیم!

1- . یس، 58: «از جانب پروردگاری مهربان [به آنان] سلام گفته می شود.»

این افراد که در دنیا صـداقت نداشـته و اهل دروغ و نیرنگ بوده انـد، هنگام قبض روح نیز نمی تواننـد هویّت کاذب خود را پنهان کنند و به دروغ خود را مستضـعف جلوه می دهند و مثلاً اوضاع کفرآمیز یا بی دینی و بداخلاقی حاکم بر جامعهٔ خود را بهانه می کنند و می گویند: ما در چنین جامعه ای نمی توانستیم دین دار و مؤمن باشیم و از گناه دوری کنیم.

ملائکه پاسخ آنان را چنین می دهند:

(أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اَللّٰهِ وٰاسِعَةً فَتُهٰاجِرُوا فِیهٰا)

مگر زمین خدا گسترده نبود که مهاجرت کنید؟ سپس قرآن شریف می فرماید: جایگاه آنان جهنّم است و بد سرانجامی است.

(فَأُولٰئِکَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سٰاءَتْ مَصِیراً)(1)

قرآن کریم در آیهٔ بعد، مستضعفین واقعی را استثناء می کند:

(إِلاَّ اَلْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ اَلرِّجٰالِ وَ اَلنِّسٰاءِ وَ اَلْوِلْدٰانِ لاٰ یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لاٰ یَهْتَدُونَ سَبِیلاً)(2)

بنابر این آیهٔ شـریفه، ملائکه، هنگام قبض روح و در قبر و عالم برزخ، کاری با مستضـعفین حقیقی ندارند، به آسانی جان آنها را می گیرند و در برزخ و قیامت نیز بهشت و جهنّمی نخواهند داشت. اگر کسی واقعاً مستضعف باشد، (مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ) و (سٰاءَتْ مَصِیراً) شامل حال او نمی شود؛ امّا کافران و گناهکاران و به عبارت روشن تر، مقصّرین، چنین نیستند و باید پاسخگوی اعمال خود باشند.

1- . النساء، 97: «کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می دهنـد: ما در زمین از مستضـعفان بودیم. می گوینـد: مگر زمین خدا وسـیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است، و [دوزخ] بد سرانجامی است.»

2- . النساء، 98: «مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند.»

امّا در خصوص کافران، قرآن کریم قبض روح آنان را همراه با سختی توصیف می کند و می فرماید: ملائکه، هنگام قبض روح آنان، با تازیانه های آتشین به سر و صورت و پشت آنها می زنند و می گویند: عذاب سوزان را بچشید و جانشان را می گیرند.

(وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ يَتَوَفَّى اَلَّذِينَ كَفَرُوا اَلْمَلاٰئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبٰارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذٰابَ اَلْحَرِيقِ)(1)

مستضعفین چه کسانی هستند؟

حال که سرنوشت مستضعفین در برزخ روشن شد، لازم است راجع به خصوصیات مستضعفین و شناخت بیشتر این افراد، مطالبی بیان شود. مستضعفین به چهار گروه منقسم می شوند:

گروه اوّل: کسانی هستند که کشش فکری لازم را ندارند و در روایات و مباحث فقهی، با نام «ابله» و «سفیه» از آنان یاد می شود. این افراد، به علّت نداشتن کشش فکری، نمی توانند خود را بهشتی کنند و معاند و لجوج نیز نیستند که خود را جهنّمی سازند؛ بنابر این در عالم برزخ و قیامت، نه در بهشت هستند و نه در جهنّم؛ ولی در آسایش هستند.

گروه دوّم: افرادی هستند که کشش فکری آنها خوب است؛ امّا راهی برای هدایت ندارند. دسترسی به هدایت ندارند و هجرت و حقیقت یابی هم برای آنان میسّر نیست.

این گروه از مستضعفین، از معارف قرآن و عترت و تعالیم ناب تشیّع محروم مانده اند و اساساً ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به گوش آنها نخورده که بخواهند قبول یا رد کنند.

1- . الأنفال، 50: «و اگر ببینی آنگاه که فرشتگان جان کافران را می ستانند، بر چهره و پشت آنان می زنند و [گویند:] عذاب سوزان را بچشید.»

آنان به علّت دسترسی نداشتن به هدایت، به بهشت که مختصّ شیعهٔ حقیقی و ولایی است و یا به جهنّم که محلّ عذاب معاندین و افراد لجوج است، نمی روند؛ ولی در رفاه و آسایش اند.

بنابراین، اینکه مشهور شده بهشت مختص شیعیان است و مابقی افراد در جهنّم هستند، حرف درستی نیست؛ زیرا جهنّم مخصوص معاندین و افراد لجوج و کسانی است که با دست خود، برای خودشان جهنّم درست کرده اند و بسیاری از افراد مانند مستضعفین، برزخ خاصّی ندارند و در قیامت نیز با توجّه به رحمت واسعهٔ الهی جهنّمی نمی شوند و در رفاه خواهند بود.

گروه سوّم: غافل غیرمقصرند که هیچ گاه به فکرشان خطور نمی کند که به دنبال هدایت و رستگاری بروند. برخی از افراد، اصلاً به مخیّلهٔ آنها راه نمی یابد که کاری برای سعادت و دین داری خود بکنند و بخواهند از آتش جهنّم نجات یابند. آنان از وقتی به دنیا آمده اند تا هنگام مرگ، به تعالیم دینی توجّهی نداشته اند که بخواهند از آن شانه خالی کنند. این افراد نیز اگر راهی برای هجرت و دریافت حقیقت نداشته اند، جزو مستضعفین هستند.

گروه چهارم: افرادی هستند که دچار جهل مرکّبند. این گونه اشخاص، حق را به عکس فهمیده اند و با خذلان و کج فهمی، مسیری را طی کرده اند.

آن کس که نداند و نداند که نداند *** در جهل مرکّب ابدالدّهر بماند

جاهل به جهل مرکّب که جزء مستضعفین قرار دارد، فردی است که در مقدّمات کوتاهی نکرده است و معذور می باشد. او راهی را به عنوان دین رفته است، امّا به خاطر خذلانی که برای او ایجاد شده، نتوانسته حق و حقیقت را دریابد و البته در این باره، لجبازی و تعصّب بی جا نیز نداشته است؛ امّا اگر کسی دانسته و از روی عناد و لجاجت، خود را از هدایت الهی و از حقیقت دین محروم سازد، مستضعف محسوب نمی شود.

جایگاه مستضعفین در قیامت

گرچه در آینده راجع به قیامت مطالبی بیان خواهد شد؛ امّا جا دارد جایگاه افراد مستضعف در قیامت، در همین جا بررسی شود. اشخاصی که به معنای واقعی مستضعف هستند، در قیامت در بهشت به سر نمی برند! آنان در جهنّم نیز جایگاه ابدی ندارند. پس در قیامت چه سرنوشتی دارند؟

از قرآن و روایات، چنین استفاده می شود که مستضعفین در قیامت، نه مانند اهل بهشت، لذّت می برند و نه مثل جهنّمیان کیفر می بینند؛ زیرا بهشت مقام قرب الهی است و قرآن کریم، هنگام توصیف بهشت و نعمت های بهشتی، با عباراتی نظیر (أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ)(1) و (وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ)(2) آن را جایگاه متّقین و مؤمنین برمی شمرد. جهنّم نیز براساس تصریح قرآن کریم، جایگاه افراد «کافر، معاند، منافق، طغیانگر، مستکبر و مرتد»(3) و به طورکلی میعادگاه افراد لجوج، عنود و مقصّر است که با آگاهی، خود را به جهنّم انداخته اند.

امّا مستضعفین (افراد بی تقصیر) که در عالم برزخ در رفاه بوده اند، در قیامت هم از جایگاهی بدون مشکل برخوردارند که از آن راضی خواهند بود.

ریشه یابی سرنوشت مستضعفین در آخرت

سؤالی که در این مبحث مطرح می شود، این است که چرا مستضعفین چنین سرنوشتی در آخرت دارند؟ چرا بهشت یا جهنّم شامل حال آنان نمی شود؟ در پاسخ باید گفت: بنابر تصریح قرآن کریم، بهشت و جهنّم و نعمت ها و نقمت های آن دو، ساخته و پرداختهٔ اعمال آدمیان در دنیاست.

1- . آل عمران، 133: «برای پرهیزگاران آماده شده است.»

2- . التوبه، 72: «خداوند به مردان و زنان با ایمان وعده داده است.»

3- . آل عمران، 116؛ ق، 24؛ التوبه، 68؛ النبأ، 21؛ النحل، 29؛ آل عمران، 86 و....

به بیان دیگر، پروردگار عالم عذاب جهنّم ندارد و کردار زشت و ناپسند بندگان در دنیا، عذاب جهنّم را پدید می آورد و برای افراد، جهنّمی آماده می کند تا در آن داخل شوند.

قرآن کریم در این باره می فرماید: هنگامی که افراد جهنّمی به جهنّم می افتند و سرنوشت شوم خود را مشاهده می کنند، به آنان خطاب می شود:

(ذٰلِكَ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ)(1)

همچنین بهشت برای کسی است که خود آن را تهیه کرده باشد، همان گونه که در بهشت به بهشتیان خطاب می شود:

(كُلُوا وَ اِشْرَبُوا هَنِيئاً بِمٰا أَسْلَفْتُمْ فِي اَلْأَيّٰامِ اَلْخٰالِيَةِ)(2)

امّا افراد مستضعف که در دنیا بهشتی برای خود تهیه نکرده و نیز جهنّمی نساخته اند، در قیامت، نه مقامی خواهند داشت و نه به کیفر و عذاب الهی دچار می شوند؛ زیرا بهشت و جهنّم، اثر اعمال انسان هاست و آن ها در اثر استضعاف خود، عمل نیك یا بدی ندارند.

1- . آل عمران، 182: «این [عقوبت] به خاطر کار و کردار پیشین شماست.»

2- . الحاقه، 24: «بخورید و بنوشید، گواراتان باد، به [پاداش] آنچه در روزهای گذشته انجام دادید.»

5 فصل پنجم: منزل قیامت

نفخ صور اوّل و نابودی عالم هستی

از آیات قرآن کریم و نیز از روایات، استفاده می شود که روزی عالم هستی نابود و عالم برزخ، تمام می شود. در آن زمان، که معلوم نیست چند سال یا چند میلیون سال تا وقوع آن طول بکشد، به جز خداوند سبحان، هیچ کس وجود ندارد و حق تعالی می فرماید:

(لِمَنِ اَلْمُلْكُ اَلْيَوْمَ لِلّٰهِ اَلْوٰاحِدِ اَلْقَهّٰارِ)(1)

خداوند متعال خطاب می کند: کسانی که گردنکشی می کردند و خود را قدرت محض می دانستند، کجایند؟ فرعون منش ها و کسانی که می گفتند: خانه ام و سلطنتم، کجا هستند؟ سپس خود خداوند پاسخ می دهد: احدی جز خداوند یگانهٔ قهّار وجود ندارد.

1- . غافر، 16: «امروز فرمانروایی از آنِ کیست ؟ از آنِ خداوند یکتای قهّار است.»

به این واقعه، نفخ صور اوّل می گویند و در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که اسرافیل در صور یا شیپور خود می دمد و تمامی عالم نابود می شوند. قرآن کریم، نابودی عالم هستی پس از نفخ صور را چنین بیان می فرماید:

(وَ نُفِخَ فِي اَلصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ اَللّٰهُ)(1)

نظیر این آیه در قرآن بسیار است؛ مثلاً در سوره یس، از «نفخ صور» به «صیحهٔ واحده»(2) یاد کرده است.

در روز قیامت، زمین، یکسره و یکپارچه در قبضهٔ قدرت خداوند تعالی است و آسمان ها به دست پراقتدار او در هم پیچیده می شوند؛ یعنی عالم هستی نابود می شود.

(وَ اَلْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ وَ اَلسَّمٰاوٰاتُ مَطْوِيّٰاتٌ بِيَمِينِهِ)(3)

با نفخ صور، همهٔ هستی می میرند، الاّ کسانی که خداوند سبحان می خواهد؛ یعنی کسانی هستند که خداوند سبحان اراده فرموده است، در آن زمان نابود نشوند.

قرآن کریم در آیهٔ دیگری می فرماید:

(كُلُّ شَيْ ءٍ هٰالِكٌ إِلاّٰ وَجْهَهُ)(4)

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیهٔ شریفه می فرمایند:

«نَحْنُ وَجْهُ اللهِ الَّذِي لَا يَهْلِكُ »(5)

1- . الزمر، 68: «و در صور دمیده می شود، پس هرکه در آسمان ها و هرکه در زمین است می میرد.»

2- . یس، 53.

3- . الزمر، 67: «و حال آنکه روز قیامت زمین یکسره در قبضه [قدرت] اوست و آسمان ها درپیچیده به دست اوست.»

4- . القصص، 88: «جز ذات او همه چیز نابودشونده است.»

5- . التوحید، ص 150: «مائیم وجه خدا که هلاك نمی شویم.»

آن چهارده نور مقدّس، در ازل، تجلّی ذاتی خداوند متعال بوده و تا ابد باقی خواهند بود و با نفخ صور نابود نمی گردند؛ امّا سایر انسان ها و نه تنها انسان ها، بلکه تمام مخلوقات و موجودات و نیز عالم هستی یك پارچه نابود می شوند.

معنای دمیدن در صور

ظاهراً روایات و آیات به این معنا اشاره دارد که «اسرافیل» که موکّل دمیدن در «صور» است، در صور (شیپور) می دمد و زندگان می میرند و با دمیدنی دیگر همهٔ مردگان زنده می شوند؛ ولی شاید «دمیدن صور» معنایی کنایی داشته باشد؛ یعنی «دمیدن در صور» کنایه از بیدارکردن، خبردادن و آماده کردن مردم باشد؛ زیرا برای این کار معمولاً از «شیپور» یا «طبل» استفاده می شود و شاید بدین معنا باشد که حضرت اسرافیل به اذن خدا خطاب به خلایق می گوید: «بمیرید» و آنگاه همهٔ خلایق می میرند. بار دیگر می گوید: «زنده شوید» و آنگاه همه زنده می شوند؛ یعنی ممکن است که مراد از دمیدن، «گفتن» باشد.

فاصلهٔ زمانی بین دو نفخهٔ صور

فاصلهٔ زمانی بین این دو نفخ صور، نزد ما معلوم نیست؛ امّا معلوم است که در آن مدّت، به جز خداوند متعال و اهل بیت علیهم السلام هیچ موجودی وجود ندارد و پس از گذشت هزاران یا میلیون ها سال، میکائیل در شیپور خود می دمد و عالم هستی زنده می شود:

(وَ نُفِخَ فِي اَلصُّورِ فَجَمَعْنٰاهُمْ جَمْعاً)(1)

1- . الکهف، 99: «و [همین که] در صور دمیده شود، همهٔ آن ها را گرد خواهیم آورد.»

پس از به وجودآمـدن مجـدّد عـالـم هستی و موجودات آن، قیـامت برپـا می شود؛ یعنی عالَم و موجودات آن که نابود شـده بودنـد، دوباره موجود و احیاء می شوند.

زنده شدن مردگان

پس از آنکه بار دوم در «صور» دمیده شد، مردگان زنده خواهند شد. شاید آیهٔ شریفه ای که قرآن کریم می فرماید:

(قٰالُوا رَبَّنٰا أَمَتَّنَا اِثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنَا اِثْنَتَیْنِ)(1)

اشاره ای باشـد به این معنا که مردن اول انتقال از دنیا به عالم برزخ است و زنـده شدن اول، چشم به عالم برزخ گشودن باشد. و مردن دوم همان اولین نفـخ صور است و زنـده شدن دوم، دومین دمیدن در صور باشد. ظاهراً آنچه از قرآن فهمیده می شود این است که بعد از «نفخ صور دوم» عالم هستی زنده می شود:

(إِلَی اَللّٰهِ تَصِیرُ اَلْأُمُورُ)(2)

نابودی و احیای مجدّد عالم هستی

برای روشن شدن نابودی و احیای موجودات و عالم هستی در آستانهٔ قیامت، ناچاریم از یك مثال استمداد کنیم؛

از منظر قرآن کریم، انسان خلیفـة الله است و از این رو، همان گونه که خداونـد متعال، خالق است، انسان نیز می توانـد خالق باشد، با این تفاوت که انسان، در ذهن خود می تواند چیزی خلق کند که به آن وجود ذهنی

1- . غافر، 11: «در آن حال کفّار گویند: پروردگارا تو ما را دوباره میراندی و باز زنده کردی.»

2- . الشوری، 53: «رجوع تمام امور آفرینش به سوی خداست.»

گفته می شود. هیچ انسانی خالی از این قوّه نیست و کسی نیست که نتواند در ذهن خود چیزی خلق کند، حتّی اگر بی سواد یا از کارافتاده باشد.

خداوند متعال، وقتی اراده کند، با آن اراده، هرچه بخواهد می شود؛ لذا حضرت باری تعالی خلاّق العلیم است و هرچه بخواهد، فوراً خلق می کند:

(وَ هُوَ اَلْخَلاّقُ اَلْعَلِیمُ ، إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ)(1)

انسان نیز به عنوان خلیفة الله، می تواند در ذهن خود، هرچه اراده کند، خلق نماید و مخلوق ذهنی، وابسته به انسان است که خالق آن می باشد؛ یعنی اگر کسی چیزی را در ذهن خود خلق یا تصوّر کند، به محض انصراف از آن، به طورکلّی آن را نابود می سازد و هنگامی که دو مرتبه به آن چیز توجّه پیدا کند، مجدّداً در ذهن او خلق و ساخته می شود.

مثلاً اسم کسی احمد است و شما او را می شناسید، حال اگر احمد را تصوّر کنید، وجود ذهنی احمد به تمام معنا در ذهن شما شکل می گیرد. تا وقتی به او توجّه دارید، احمد هست؛ ولی به محض اینکه از او صرف نظر کنید، احمدِ در ذهن، به طورکلّی نابود می شود و با توجّه مجدّد، احمدِ در ذهن، موجود می شود.

نکتهٔ مهم آنکه، وجود ذهنی احمد، همان احمد است، درحالی که خود احمد نیست؛ زیرا با صرفنظر از او، نابود می شود. غیر از احمد هم نیست؛ زیرا در لحاظ دوّم، همان احمد، به تمام معنا در ذهن می آید؛ پس ماهیّت احمدِ در ذهن چیست ؟ باید بگوییم: «مثل» احمد است.

همین جریان که در ذهن انسان اتّفاق می افتد، در رابطه با خداوند متعال، در عالم وجود اتّفاق می افتد:

1- . یس، 81 و 82: «آری، اوست آفریننده دانا، چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می گوید: باش؛ پس [بی درنگ] موجود می شود.»

(إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (1)

به تعبیر بزرگـان، این «كُنْ »، كنِ ایجـادی است؛ به این معنا كه پروردگار عالم اراده می كنـد و عالم ایجاد می شود یا پروردگار عالم اراده می كند و عالم نابود می شود.

نفخ صور اسـرافیل و میكائیل نیز به همین معناست كه با ارادهٔ پروردگار، عالم هستی نابود می شود و بعد از شاید هزاران سال، دوباره اراده می كنـد و عـالم موجود می گردد. عالمی كه مجـدّدا ایجاد می شود، خود عالم قبلی نیست، همان گونه كه غیر آن هم نیست، بلكه «مثل» آن عالم است. همان كه در آخر سورهٔ یس، با تعبیر زیبایی می فرماید:

(أَ وَ لَيْسَ اَلَّذِي خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ بِقٰادِرٍ عَلىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلىٰ وَ هُوَ اَلْخَلاّٰقُ اَلْعَلِيمُ)(2)

قرآن كریم در آیهٔ دیگری می فرماید: منكران معاد تعجّب می كنند از اینكه چگونه معاد جسـمانی واقع می شود؟ سـپس پاسخ می دهد كه خداوند قادر متعال، نه تنها می تواند همهٔ موجودات را پس از مرگ زنده كند، بلكه خطهای سر انگشتان انسان را نیز زنده می كند:

(بَلىٰ قٰادِرِينَ عَلىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنٰانَهُ)(3)

این آیهٔ كریمه، یكی از معجزات تكوینی و تشـریعی بزرگ قرآن كریم است. زیرا در روی كرهٔ زمین، خطوط سر انگشتان هیچ انسانی، شبیه انگشتان دیگری نیست و حتّی خطوط سرانگشت دو قلوها نیز متفاوت است. در احیای مجدّد، آن خطوط نیز باز احیا می گردد.

1- . یس، 82: «كارش این بس كه می گوید: باش؛ پس [بی درنگ] موجود می شود.»

2- . یس، 81: «آیا كسی كه آسمان ها و زمین را آفریده توانا نیست كه [باز] مانند آن ها را بیافریند؟ آری، اوست آفرینندهٔ دانا.»

3- . القیامة، 4: «آری [بلكه] تواناییم كه [خطوط] سر انگشتانش را [یكایك] درست [و بازسازی] كنیم.»

پس از آنکه بـا ارادهٔ خداونـد سـبحان، عالـم نابود می شود: (فَصَّعِقَ مَنْ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ)(1) و خداونـد یا ائمّهٔ معصومین علیهم السـلام پاسـخ می دهند که همه چیز متعلّق به خداوند یکتا و قهّار است: (لِمَنِ اَلْمُلْكُ اَلْيَوْمَ لِلّٰهِ اَلْوٰاحِدِ اَلْقَهّٰارِ(2)، سپس زمانی می گذرد، باز خداوند متعال اراده می کند و فوراً دوباره عالم را ایجاد می فرماید. عالمی که مجدّدا ایجاد می شود، همان عالَم قبلی است؛ امّا خودش نیست و غیر آن هم نیست، بلکه «مثل» آن است.

وقتی خداونـد قادر، اراده کنـد، عالمی که به طور کلی نابود شـده است، باز همان عالم به تمام معنا و به طورکلّی زنـده می شود. این زنـده شدن مجدّد، به معنای معاد است. قرآن کریم می فرماید:

(يَوْمَ تُبَدَّلُ اَلْأَرْضُ غَيْرَ اَلْأَرْضِ وَ اَلسَّمٰاوٰاتُ)(3)

اثبات و بیان خصوصیّات معاد، معجزهٔ بزرگ قرآن

گرچه بین عـالم مـادّی دنیـا و عـالم آخرت، تفـاوت های فراوانی وجود دارد؛ امّا در خلق دوبارهٔ عالم در قیامت، همه چیز «مِثل» عالم در دنیاست. نظیر تصور ذهنی که از «احمد» بیان شد و خلق دوبارهٔ آن که مثل احمد است.

قرآن کریم، تمام شبهات را با کلمهٔ (مِثْلَهُمْ) جواب داده است!

به راستی قرآن معجزهٔ جاویـدی برای نبوّت پیامبر خاتم صـلی الله علیه و آله است که یك نفر انسان درس نخوانده و «اُمّی»(4) که در میان جامعه ای بی سواد زندگی می کرده است، چنین کتابی بیاورد که (تِبْيٰاناً لِكُلِّ شَيْ ءٍ)(5) است و با بیان یك کلمه، بسیاری از شبهات دربارهٔ معاد و قیامت را پاسخ دهد.

1- . الزمر، 68: «پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است می میرد.»

2- . غافر، 16: «امروز فرمانروایی از آنِ کیست ؟ از آنِ خداوند یکتای قهّار است.»

3- . ابراهیم، 48: «روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمان ها [به غیر این آسمان ها] مبدّل گردد.»

4- . الأعراف، 157.

5- . النحل، 89: «روشنگر هر چیزی است.»

قرآن کریم، با عباراتی موجز، بسیاری از مشکلات علمی، فلسفی و اعتقادی را پاسخ داده است و تفاوت آن با کتاب های دیگر در آن است که مثلاً صدرالمتألهین وقتی می خواهد در کتاب اسفار، معاد را با حرکت جوهری اثبات کند، کتابی قطور دربارهٔ آن می نویسد؛ ولی قرآن کریم با یك کلمهٔ (مِثْلَهُمْ) کار را تمام می کند. این نحوهٔ بیان، از معجزات بزرگ قرآن کریم است.

همچنین قرآن کریم با بیان برخی از مشخّصات معاد، مانند احیاء خطوط سر انگشتان، روییدن پوست جدید پس از سوختن پوست در جهنّم و نظائر آن، بر معاد جسمانی و روحانی تأکید و تصریح می کند.

البته قرآن کریم معجزات فراوان دیگری نیز دارد، مثلاً طنطاوی، آیات بسیاری را دربارهٔ علوم طبیعی از آن استخراج کرده است؛(1) ولی در باب قیامت، دقّت کافی و لازم در معجزات قرآن نشده است. توجّه به همین آیات کوتاه، مانند (بَلیٰ قٰادِرِینَ عَلیٰ أَنْ نُسَوِّیَ بَنٰانَهُ) و کلمهٔ (مِثْلَهُمْ) می تواند شبهات و سؤالات فراوانی را پاسخ گوید؛ ولی متأسّفانه کمتر به آن ها توجّه می شود.

کمی تدبّر در وضعیّت انسان و اینکه او به عنوان موجودی بسیار ضعیف، می تواند در ذهن خود چیزی خلق کند و سپس نابود کند و مجدّداً آن را بسازد، می تواند راهی به سوی شناخت قدرت مطلق حق تعالی باشد. وجود ضعیف انسان، تصویر موجودی ضعیف را ایجاد می کند؛ ولی پروردگار عالم، وجودی قوی و قدرتمند و به عبارت قرآن کریم (ذُو اَلْقُوَّةِ اَلْمَتِینُ)(2) است. وقتی وجود قوی است، موجود آن نیز قوی است و آثار حیات بر آن هویدا و پیدا خواهد بود.

1- . ر. ك: التفسیر الوسیط للقرآن الکریم (الطنطاوی).

2- . الذاریات، 58: «خداست که خود روزی بخشِ نیرومندِ استوار است.»

پس از خلقت مجدّد عالم هستی و احیاء عالَم، خداوند متعال همهٔ موجودات را گرد هم جمع می کند: (وَ نُفِخَ فِي اَلصُّورِ فَجَمَعْنٰاهُمْ جَمْعاً)؛ البته دربارهٔ اینکه کجا چنین اجتماع عظیمی تشکیل می شود، مطلب خاصّی نمی دانیم، اینکه چگونه همهٔ انسان ها از زمان خلقت آدم علیه السلام تا قیامت، در یك مکان جمع می شوند، به راحتی فهمیدنی نیست؛ ولی این را می دانیم که چنین کاری برای خداوند متعال، سهل و آسان است و با ارادهٔ الهی، به راحتی چنین امری شکل می گیرد و همه یك جا جمع و محشور می شوند:

(إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (1)

معاد روحانی و جسمانی

همان گونه که قبلاً نیز بیان شد، ما دورنمایی بیشتر از معاد نداریم و نمی توانیم حقیقت آن را درك کنیم؛ ولی با توجّه به آنچه قرآن کریم فرموده یا در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است، می توانیم برداشت هایی داشته باشیم. درخصوص روحانی یا جسمانی بودن معاد نیز باید بگوییم عقیدهٔ اسلام و تشیّع، آن است که معاد، هم جسمانی و هم روحانی است و اعتقاد به معاد روحانی یا معاد جسمانی تنها، غلط است.

معاد جسمانی به این معناست که انسان با مشخصات دنیویش، در قیامت حاضر شده، به حسابش رسیدگی می شود و پس از بازرسی و حساب و کتاب به دوزخ یا بهشت می رود. معاد جسمانی از ضروریات اسلام است و آیات فراوانی بر آن دلالت دارد.(2)

1- . یس، 82: «چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می گوید: باش؛ پس [بی درنگ] موجود می شود.»

2- . ر. ك: النساء، 56؛ یس 65 و 78 و 79؛ الواقعه، 20 تا 23 و 52 تا 56؛ الحاقه، 24؛ المطففین، 34 و 35 و...

در معاد، انسان ها مانند دنیا، از جسم و روح برخوردارند؛ یعنی اهل بهشت و اهل جهنّم، هم لذت یا الم روحی دارند و هم لذت یا الم جسمی؛ مثلاً بهشتیان علاوه بر برخورداری از نعمت های جسمی نظیر حورالعین و انواع خوردنی و آشامیدنی، از نعمت های معنوی و روحی مانند ملاقات با خدا و اهل بیت علیهم السلام نیز لذّت می برند. جهنّمیان نیز افزون بر آنکه از نظر روحی به شدّت معذّبند، عذاب جسمی دارند.

در میان فلاسفه اگرچه در جسمانی یا روحانی بودن معاد اختلاف نظر وجود دارد و بعضی از فلاسفه، تنها به معاد روحانی معتقدند؛ اما فیلسوفان مسلمان، همه معاد جسمانی را امری مسلّم می دانند؛ لذا «شیخ الرئیس» در کتاب شفا می گوید: حتّی اگر نتوانیم معاد جسمانی را از نظر دلیل ثابت کنیم؛ اما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاد جسمانی خبر داده و باید تعبداً بپذیریم که معاد جسمانی هست.(1)

خواجه نصیرالدین طوسی نیز در تألیفات خود می نویسد: «این مسئله (معاد جسمانی)، نزد ما ممکن است و چون صادق، به آن خبر داده است، پس قائل شدن به معاد جسمانی واجب است.»(2) همچنین صدرالمتألهین رحمه الله حرکت جوهری(3) را عمدتاً برای اثبات معاد جسمانی بیان کرده است.

بنابراین از نظر اسلام، اعم از اهل سنّت، شیعه، فقهاء، فلاسفه و متکلمین، «معاد» که از اصول دین است، هم روحانی و هم جسمانی است. انسان با همان ترکیبی که در دنیا دارد، روز قیامت در صحرای محشر حاضر می شود و پس از دادرسی با همان هیئت به بهشت یا دوزخ می رود.

1- . ر. ك: الشفاء (الالهیات)، ص 423.

2- . ر. ك: تلخیص المحصل، ص 392.

3- . موضوع مهمی که ملاصدرا در آن ابتکار به خرج داده فرضیهٔ مشهور «حرکت جوهری» است. قبل از ملاصدرا اکثریت حکما، حرکت را در اعراض جسم منحصر می دانستند. ملاصدرا جوهر را نیز متحرك دانست. او تصریح کرد حرکتی که در جوهر پدید می آید، تغییری است اشتدادی و استکمالی و به حقیقت جوهر جسم خدشه وارد نمی سازد و آن را دگرگون نمی کند. مرحوم ملاصدرا از فرضیه حرکت جوهری نتایج بسیاری می گیرد، از آن جمله است «معاد جسمانی».

ترکیب جسم و روح در قیامت

دربارهٔ نحوهٔ ترکیب جسم و روح که دو چیز متضاد هستند، بحث های زیادی بین دانشمندان مطرح شده است. از جمله فلاسفه، مباحث زیادی بیان کرده اند تا نحوهٔ ترکیب این دو را بدانند؛ امّا جز خداوند متعال، کسی نمی داند جسم و روح، چگونه با هم ترکیب شده و آمیخته اند؛ ولی به هرحال، مرکّب بودن انسان از جسم و روح، نزد همه آشکار است. در قیامت نیز وقتی انسان ها برانگیخته می شوند، باز مرکّب از روح و جسم هستند.

بررسی معاد جسمانی در قرآن کریم

آیات چندی از قرآن کریم، بر معاد جسمانی دلالت دارد؛ مثلاً گفتیم که خداوند در قرآن قسم یاد می کند که نه تنها استخوان های پوسیده را جمع می کنیم، بلکه قادریم سر انگشتانشان را هم به شکل نخستین درست کنیم:

(بَلیٰ قٰادِرِینَ عَلیٰ أَنْ نُسَوِّیَ بَنٰانَهُ)(1)

همچنین در سورهٔ الحاقه می خوانیم:

(فَأَمّٰا مَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هٰاؤُمُ اِقْرَؤُا کِتٰابِیَهْ ، إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاٰقٍ حِسٰابِیَهْ ، فَهُوَ فِي عِیشَةٍ رٰاضِیَةٍ ، فِي جَنَّةٍ عٰالِیَةٍ ، قُطُوفُهٰا دٰانِیَةٌ ، کُلُوا وَ اِشْرَبُوا هَنِیئاً بِمٰا أَسْلَفْتُمْ فِي اَلْأَیّٰامِ اَلْخٰالِیَةِ)(2)

خطاب (کُلُوا وَ اِشْرَبُوا) اقتضا دارد که مخاطب به اندام و جهاز هاضمه مجهز باشد، وگرنه خطاب لغو خواهد بود؛ پس، از این عبارت هم پی خواهیم برد که باید معاد جسمانی باشد.

1- . القیامة، 4: «آری [بلکه] توانائیم که [خطوط] سر انگشتانش را [یکایك] درست [و بازسازی] کنیم.»

2- . الحاقه، 19 تا 24: «امّا کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود، گوید: بیایید و کتابم را بخوانید. من یقین داشتم که به حساب خود می رسم. پس او در یك زندگی خوش است: در بهشتی برین، [که] میوه هایش در دسترس است. بخورید و بنوشید، گواراتان باد، به [پاداش] آنچه در روزهای گذشته انجام دادید.»

نظیر این آیات که بر معاد جسمانی تصریح می کند فراوان است، به طوری که بر چیز دیگری تأویل پذیر نیست.

در قرآن کریم، دربارهٔ عُزَیر پیامبر و حضـرت ابراهیم و نیز استدلال های مخالفین، حکایت هایی وارد شده است که دلایل روشنی بر معاد جسمانی هستند.

حکایت عزیر پیامبر

عزیر از بندگان شایسـته خداوند و مردی صالح و دارای مقام نبوت بود. وی روزی از خانهٔ خود به مقصد دوری بیرون آمد. در بین راه به قریه ای رسید که در اثر حوادث طبیعی ویران شده و استخوان های پوسیده و بدن های متلاشی شدهٔ اهل آن در معرض دید عابرین بود.

«عزیر» در این قریه درنگی کرد و بعد از تأمّل و تفکّر در وضع اسفناك قریه، با تعجّب این سؤال در ذهنش نقش بست و چنین به زبان آورد:

(أَنّٰی یُحْیِي هٰذِهِ اَللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهٰا(1)

او از مشاهدهٔ بدن های متلاشی شده، درواقع دو سؤال برایش مطرح شده بود:

اول: زنده کردن آن ها پس از مدت طولانی که از مرگشان می گذشت، کاری بسیار بزرگ و مهم است.

دوم: چگونه این اندام متلاشی شده و استخوان های پوسیده و بدن های پاره پاره به صورت نخستین خود درخواهد آمد؟

اگرچه «عزیر» به معاد جسـمانی اعتقاد داشت و می دانست که خداونـد قادر به زنـده کردن آن ها است؛ ولی می خواست به «حق الیقین» برسد.

1- . البقره، 259: «چگونه خداوند، [اهلِ] این [ویرانکده] را پس از مرگشان زنده می کند؟»

عزیر پیامبر درحالی که کنار آبی نشسته و الاغش به کناری بود، از دنیا رفت. پس از گذشت صد سال پروردگار عالم او را دوباره زنده کرد و از او سؤال کرد: «چقدر درنگ کرده ای ؟» گفت: یك روز یا مقداری از روز را درنگ کرده ام:

(لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ)

ولی، خداوند سبحان فرمود:

(قٰالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عٰامٍ فَانْظُرْ إِلیٰ طَعٰامِكَ وَ شَرٰابِكَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَ اُنْظُرْ إِلیٰ حِمٰارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آیَةً لِلنّٰاسِ وَ اُنْظُرْ إِلَی اَلْعِظٰامِ کَیْفَ نُنْشِزُهٰا ثُمَّ نَکْسُوهٰا لَحْماً(1)

صد سال است که تو به خواب مرگ فرورفته ای و درنگ کرده ای. در طعام و شراب خود نظر کن که هنوز تغییری نکرده است و الاغ خود را نیز بنگر تا احوال بر تو معلوم شود. ما تو را برای خلق حجت قرار دهیم که امر بعثت را انکار نکنند. به استخوان ها بنگر که چگونه آن ها را از زمین بلند می کنیم و به هم پیوند می دهیم. سپس، گوشت به آن ها می پوشانیم و زنده می کنیم.

«عزیر» به الاغ متلاشی شده اش که صد سال از مرگش می گذشت نگاه کرد، جمع شدن استخوان هایش را مشاهده کرد و با مشاهدهٔ این منظره گفت:

(أَعْلَمُ أَنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ)(2)

این ماجرا به خوبی معاد جسمانی را اثبات می کند.

1- . البقره، 259: «گفت: [نه] بلکه صد سال درنگ کردی، به خوراك و نوشیدنیِ خود بنگر که تغییر نکرده است، و به درازگوش خود نگاه کن [که چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوییم] و هم تو را [در مورد معاد] نشانه ای برای مردم قرار دهیم. و به [این] استخوان ها بنگر، چگونه آنها را به هم پیوند می دهیم؛ سپس گوشت بر آن می پوشانیم.»
2- . البقره، 259: «همانا اکنون به حقیقت و یقین می دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست.»

حکایت حضرت ابراهیم علیه السلام

قرآن کریم در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

(وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ اَلْمَوْتىٰ قٰالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قٰالَ بَلىٰ وَ لٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي)(1)

خداوند بدو فرمود چهار پرنده بگیر (و آن ها را بکش) و گوشت آن ها را به هم بیامیز و مخلوط کن. سپس، هر قسمتی را سر کوهی بگذار، آنگاه آن مرغان را بخوان تا به سوی تو شتابان پرواز کنند تا بدانی که خداوند بر همه چیز توانا و به حقایق امور داناست.

حضرت ابراهیم علیه السلام به فرمان الهی عمل کرد و آن پرندگان را خواند. گوشت و پوست و استخوان در هم آمیختهٔ مرغان پس از فراخواندن ابراهیم علیه السلام از هم جدا شد و هر یك از مرغان دوباره جان گرفت و به سوی ابراهیم علیه السلام شتافت.

این حکایت نیز نمونهٔ دیگری از احیای مردگان است.

داستان اُبی بن خلف

«ابی بن خلف» که مردی لجوج بود، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و استخوان های پوسیدهٔ مرده ای را در مقابل پیامبر نهاد و شروع به کوبیدن آن ها کرد. آنگاه آن را در کف دستش ریخت، بر بادش داد و رو به پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت: خداوند چگونه این مرده را زنده خواهد کرد؟! آیا واقعاً این استخوان های پوسیده زنده می شوند؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: آری؛(2) سپس این آیهٔ شریفه نازل شد:

1- . البقره، 260.

2- . مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 8، ص 678.

(وَ ضَرَبَ لَنٰا مَثَلاً وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قٰالَ مَنْ يُحْيِ اَلْعِظٰامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ ، قُلْ يُحْيِيهَا اَلَّذِي أَنْشَأَهٰا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ)(1)

شبهۀ آکل و ماکول

در مقابل معاد جسمانی، شبهات یا به عبارت دیگر استبعداتی مطرح شده است؛ ولی، این شبهات در مقابل براهین اقامه شده دربارۀ معاد جسمانی، ارزش علمی ندارد؛ زیرا، به تعبیر شیخ الرئیس، چون پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خبر از «معاد جسمانی» داده است، بر ماست که تصدیق کنیم، حتّی اگر به برهان ثابت نشود. شبهه و استبعاد در مقابل کلام خداوند تعالی، جهل در مقابل علم است و در واقع نوعی ندانستن است، نه شبهه.

شبهۀ آکل و ماکول، از این قبیل شبهات است که پیش و پس از میلاد حضرت مسیح علیه السلام و در کلمات افلاطون و علمای پس از او و نیز در میان متکلّمین و فلاسفۀ اسلامی به تقریرهای مختلفی تحریر شده است. از میان این تقریرها، تقریری راکه دربردارندۀ تمامی تقریرهای دیگر است و قدری هم رنگ علمی به خود گرفته، تحریر می کنیم:

این دنیا از زمان حضرت آدم علیه السلام تا روز قیامت چند صد بار زیر و رو شده است و می شود؛ بنابراین، هر انسان چندین بار به این دنیا می آید و باز می گردد؛ یعنی می میرد، سپس تبدیل به خاك می شود و خاك مبدل به گیاه و گیاه، نطفه و بالأخره انسان می شود. دوباره انسان می میرد و آن سیر را از سر می گیرد.

1- . یس، 78 و 79: «و برای ما مَثَلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد. گفت: چه کسی این استخوان ها را که چنین پوسیده است زندگی می بخشد؟ بگو: همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر [گونه] آفرینشی داناست.»

در این هـا آنچه دگرگون می شود، صورت است نه ماده. به عبارت دیگر، انسان است که گاهی گیاه می شود و گاه دیگر حیوان، گاهی خاك است و گاه دیگر باز انسان.

با این وصف، روز قیامت چه چیزی زنـده می شود؟! جسم انسان چندین مرتبه دگرگون شده و مادهٔ او چندین بار صورت های مختلفی را به خود گرفته است. پس شخصـی که میلیون هـا سال پیش مرده و تبـدیل به جسـمی دیگر شـده و شایـد چنـدین بار به صورت های متفاوتی درآمده است، آن روح واحد به کدام یك از این اجسام تعلّق می گیرد؟

همچنین، اگر کـافری مسـلمانی را بخورد و بـدن مسـلمان جزء جسم کافر شود، روز قیامت جسم مسـلمان که با جسم کافری یکی شـده است، آیا به جهنّم می رود یا جسم کافر را همراه خویش به بهشت می برد؟

تقریر دیگری از شبهه

در تقریری دیگر از شبهه، گفته می شود که این سؤال دربارهٔ انسان بدون «آکل و ماکول» نیز صدق می کند؛ زیرا انسان هر چندسال یك بار به طورکلی، دگرگون می شود. به تعبیر فیزیولوژیست هـا، پس از هر هفت سـال تمـامی سـلول های بـدن او، به طور کامل تغییر می یابـد، چنـان که انسان چهارده ساله غیر از انسان هفت ساله است و شـخص بیست ویك ساله غیر از هر دوی آن هاست؛ بنابراین، جسم همواره در حال انحلال و تبدیل به جسم و سـلول های جدیدی است و شـبهه در اینجا نیز مطرح است. کسی که در جوانی مرتکب گناه شده و در سنین پیری مرده است، روحش به کدامین بدن تعلّق می یابد؟ بدنی که در جوانی معصیت کرده است یا آن که در پیری عابد و زاهد شده ؟

اگر روح به بـدن سـنین جوانی تعلّق یابد، شـخص باید به جهنّم برود، در این صورت حساب سـنین پیری اش که انسان عابد و زاهدی بوده است، چه می شود؟! و اگر روح متعلق به بـدن زمان پیری شود و در ازای زهـد و عبادت انجام داده شـده، به بهشت رود، معصـیت جوانی اش چه خواهد شد؟!

پاسخ شبهه براساس بنای عقلا

اسـتاد بزرگوار ما، حضـرت امام خمینی قدس سـره، استحقاق عقاب و ثواب را امری عرفی می دانستند و می فرمودند: باید دید که عقلا در کجا عقاب را می پسندند و در کجا نمی پسندند و هم چنین ثواب را.

یعنی اگر کسـی سـی سال پیش ظلمی کرده و گریخته باشد، آیا پس از یافتن وی نمی گویید که این شـخص، همان شخصـی است که سی سال پیش به من ظلم کرده است ؟ آیا او را مسـتحقّ کیفر نمی دانید؟ آیا هیچ عاقلی در این امر به شـما اعتراض می کند؟ اگرچه سلول های بدن او چندبار کاملاً دگرگون شده است؛ ولی او همان شخصی است که به شما ظلم کرده و مستحقّ کیفر است.

همچنین، حالتی را در نظر بگیرید که شخصی به شما لطفی کرده و گره از کار شما گشوده باشد. پس از بیست سال او را دوباره ببینید، آیا او را دوباره اکرام و احترام نمی کنید و او را سـپاس نمی گویید؟ با این که تمام سلول های بدن وی دگرگون و کاملاً شخص دیگری شده است. اما این امر موجب نمی شود که خود را مدیون وی ندانید و احترام او را بر خود لازم نبینید.

این دو مثال در پاداش و کیفر، جواب از شبههٔ «آکل و مأکول» براساس بنای عقلاست.

ص: 115

ریشهٔ فلسفی بنای عقلی

نباید توهم کرد که بنای عقلا اساس محکمی ندارد؛ «بلکه ریشهٔ فلسفی دارد. این ریشه از جملهٔ معروف فلاسفه: «حقیقت شيء به صورت است نه به ماده» گرفته شده است؛ یعنی، حقیقت انسان به «منیّت» او است. به سخنی دیگر، حقیقت انسان چیزی است که به آن، به وسیلهٔ الفاظی چون «من» و «تو» و «او» اشاره می شود. این «من» و «تو» و «او» هیچ گاه تغییر نمی یابد و گذشت زمان اگرچه باعث دگرگونی سلول های بدن و تغییر کامل جسم انسان می شود؛ اما درحقیقت او بی تأثیر است. چنان که در مثال بالا دیدیم وقتی به شخصی که بیست سال پیش به شما خوبی کرده است برمی خورید، این شخص را همان شخص بیست سال پیش می دانید و می گویید «تو» بیست سال پیش گره از کار بستهٔ «من» گشودی؛ یعنی، «تو» همان شخصیت بیست سال پیش را داری و «من» نیز همان شخص بیست سال پیش هستم.

بنابراین «من» و «تو» و «او» هیچ گاه معدوم نمی شوند و تغییر نمی یابند و آن چیزی که در معرض دگرگونی قرار دارد، «جسم» و به تعبیر حافظ «خرقه» است. درواقع، جسم همچون لباس است و ازاین رو، جسم نو به منزلهٔ لباس نو است. همان گونه که لباس وسیلهٔ حفظ انسان از سرما و گرما است، جسم نیز وسیله ای است که انسان به واسطهٔ آن لذّت و کیفر می بیند.

پس در واقع روح انسان به وسیلهٔ جسمش کیفر می بیند. همچنین، هرگونه لذّتی نیز مربوط به روح است که به وسیلهٔ جسم، صورت و تحقّق می پذیرد. لذا هیچ مرده ای از گل باران شدن لذت نخواهد برد؛ زیرا، جان در بدن ندارد. تنها انسان زنده است که از گل باران شدن لذّت می برد و این لذت مربوط به روح اوست. با این بیان، معلوم شد که جسم تنها به

منزلـهٔ لباس برای انسان است و آنکه بایـد لـذت ببرد یا ألم ببیند، «من» یا حقیقت انسان است و جسم (هر جسـمی که باشد) تنها، وسـیلهٔ تحقّق لذّت یا رنج است.

با تبیین ریشـهٔ فلسـفی بناء عقلا، این نتیجه حاصل می شود که «روح» انسان پاداش یا کیفر می بیند؛ اما وسـیلهٔ عقاب و ثواب روح انسان، «جسم» است.

پاسخ شبهه با مراجعه به قرآن کریم

فلاسـفهٔ اسلام، علمای کلام و مفسّرین، این شبهه را پاسخ گفته اند؛ اما بهترین جواب ها، پاسخ قرآن است که دقّت در یك کلمهٔ آن، مانند (مِثْلَهُمْ) باعث می شود این شبههٔ مهم، سالبهٔ به انتفاع موضوع شود.

قرآن شریف در چهار فراز، به این موضوع دقیق اشاره کرده است که برای تبیین دقیق بحث از منظر قرآن کریم، به آنها اشاره می شود:

1. سورهٔ اسراء، آیهٔ 99:

(أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اَللّٰهَ اَلَّذِي خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ قٰادِرٌ عَلیٰ أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ (1)

عبـارت (أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ) اشاره به این دارد که آن عالم ماننـد این دنیا است، اما نه همان؛ زیرا اگر «همان» مورد نظر بود، می فرمود: « ان یخلقهم ». این حقیقت در آیهٔ دیگری چنین نمودار شده است:

(یَوْمَ تُبَدَّلُ اَلْأَرْضُ غَیْرَ اَلْأَرْضِ وَ اَلسَّمٰاوٰاتُ وَ بَرَزُوا لِلّٰهِ اَلْوٰاحِدِ اَلْقَهّٰارِ)(2)

یعنی، عالم آخرت غیر از این دنیاست و قبل از قیامت، جهان در هم پیچیده شده و نابود می شود و عالم دیگری، بروز و ظهور می کند:

1- . آن خدایی که آسمان ها و زمین را خلق کرده، قادر است که مانند این ها را باز بیافریند.

2- 1. ابراهیم، 48: «روزی که زمین به غیر این زمین، و آسـمان ها [به غیر این آسمان ها] مبدل گردد، و [مردم] در برابر خدای یگانه قهار ظاهر شوند.»

(حَتّٰی إِذٰا مٰا جٰاؤُهٰا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصٰارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ)(1)

انسان خطاب به اعضای خود می گوید:

(لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنٰا)(2)

اعضاء و جوارح در جواب گویند:

(أَنْطَقَنَا اَللّٰهُ اَلَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْ ءٍ)(3)

2. سورهٔ یس، آیه 81:

(أَ وَ لَيْسَ اَلَّذِي خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ بِقٰادِرٍ عَلىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلىٰ وَ هُوَ اَلْخَلاّٰقُ اَلْعَلِيمُ (4)

3. سورهٔ واقعه، آیه های 60 و 61:

(نَحْنُ قَدَّرْنٰا بَيْنَكُمُ اَلْمَوْتَ وَ مٰا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ، عَلىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثٰالَكُمْ وَ نُنْشِئَكُمْ فِي مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ (5)

4. سورهٔ نساء، آیهٔ 56:

(كُلَّمٰا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنٰاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهٰا لِيَذُوقُوا اَلْعَذٰابَ (6)

از مجموع آیاتی که ذکر شد، درمی یابیم که:

1. معاد انسان، معادی است جسمانی؛

2. جسم در عالم آخرت غیر از جسم دنیایی است؛

1- . فصّلت، 20: «تا چون بدان رسند، گوششان و دیدگانشان و پوستشان به آنچه می کرده اند، بر ضدّشان گواهی دهند.»

2- . فصّلت، 21: «چرا بر ضدّ ما شهادت دادید؟»

3- . فصّلت، 21: «همان خدایی که هر چیزی را به زبان درآورده ما را گویا گردانیده است.»

4- . آیا آن خدایی که آسمان ها و زمین را آفریده است، (موجود ضعیفی) چون آنان را (پس از مردن) قادر نیست بیافریند؟ آری، البته که او آفرینندهٔ دانا است.

5- . مرگ را میان همهٔ شما خلایق، مقدر ساختیم، هیچ کس بر قدرت ما سبقت نتواند گرفت در فانی کردن و آفرینش مخلوقاتی دیگر چون شما و برانگیختگان به صورتی که اکنون از آن بی خبرید.

6- . هر چه پوست تن آن ها بسوزد، به پوست دیگرش مبدل سازیم تا سختی عذاب را بچشد.

3. انسان به وسیلهٔ جسم آخرت، سختی عذاب و لذّت ثواب را احساس می کند و اگر در عذاب الهی، جسم از بین برود، پوست دیگری می روید تا وسیلهٔ عذاب مجرمین فراهم باشد.

اجتماع آدمیان در قیامت

پس از آنکه با ارادهٔ پروردگار متعال، عالم وجود، نابود و مجدداً خلق شد، همه، در جایی که از آن به «محشر» تعبیر می شود، جمع می گردند. قرآن کریم، با عباراتی نظیر (فَجَمَعْنٰاهُمْ جَمْعاً)(1) و (یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً)(2) متذکّر این واقعیّت شده، ولی به ذکر مکان و خصوصیّات آن نپرداخته است. چنان که در آیه ای می فرماید: فریادی بیش نیست و ناگهان همگی نزد ما حاضر می شوند:

(إِنْ کٰانَتْ إِلاّٰ صَیْحَةً وٰاحِدَةً فَإِذٰا هُمْ جَمِیعٌ لَدَیْنٰا مُحْضَرُونَ)(3)

در آیه ای دیگر قرآن می فرماید:

(یَوْمَ یُنْفَخُ فِي اَلصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوٰاجاً)(4)

و در جای دیگر می فرماید:

(یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ اَلنّٰاسُ أَشْتٰاتاً لِیُرَوْا أَعْمٰالَهُمْ)(5)

از قرآن شریف دانسته می شود که روز محشر، پنجاه هزار سال است:

(تَعْرُجُ اَلْمَلاٰئِکَةُ وَ اَلرُّوحُ إِلَیْهِ فِي یَوْمٍ کٰانَ مِقْدٰارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ)(6)

1- . الکهف، 99: «همه آنها را گرد خواهیم آورد.»

2- . الأنعام، 128: «و [یاد کن] روزی را که همه آنان را گرد می آورد.»

3- . یس، 53: «[باز هم] یك فریاد است و بس؛ و بناگاه همه در پیشگاه ما حاضر آیند.»

4- . النباء، 18: «روزی که در صور دمیده شود، و گروه گروه بیایید.»

5- . الزلزلة، 6: «آن روز، مردم [به حال] پراکنده برآیند تا [نتیجه] کارهایشان به آنان نشان داده شود.»

6- . المعارج، 4: «فرشتگان و روح، در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می روند.»

امـا همـان گونه که قبلاً دربارهٔ طولانی بودن زمان توضـیح دادیم و به نسبی بودن آن اشاره کردیم، روز قیامت نیز در نظر مؤمن طولانی نمی آید، چنان که از حدیث زیر اسـتفاده می شود؛ صاحب مجمع البیان در ذیل آیهٔ شریفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که از حضرت دربارهٔ طولانی بودن این روز سؤال شد. حضرت فرمودند: برای مؤمن به اندازه خواندن يك نماز در دنیاست.(1)

محشـر، جا و مکانی است که نور ندارد و نور آن، نور ولایت اهل بیت علیهم السـلام است. هرکس با نوری که خود از پیش فرسـتاده، می توانـد مسـیر خود را روشن کنـد. درحقیقت خود انسان ها در دنیا نور قیامت را تهیه می کنند. در روایات نیز آمده است نور حضـرت زهرا علیها السـلام چراغ و روشـنایی بهشت و قیامت است؛ یعنی هرکس بتواند در دنیا از نور وجود پربرکت حضرت زهرا علیها السلام بهره مند شود، در قیامت نیز چراغ و روشنایی دارد. قرآن کریم می فرماید:

(یَوْمَ تَرَی اَلْمُؤْمِنِینَ وَ اَلْمُؤْمِناٰتِ یَسْعیٰ نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمٰانِهِمْ بُشْرٰاکُمُ اَلْیَوْمَ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ)(2)

1- . مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 10، ص 531.

2- . الحدید، 12: «آن روز که مردان و زنان مؤمن را می بینی که نورشان پیشاپیشـشان و به جانب راسـتشان دوان است. [به آنان گوینـد:] امروز شما را مژده باد به باغ هایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در آن ها جاودانید. این است همان کامیابی بزرگ.»

6 فصل ششم: تجسّم عمل

معانی تجسّم عمل

تجسّم عمل در قرآن کریم به سه گونه تصویر شـده است که یك نوع آن مربوط به دنیاست و شـکل دیگر آن مربوط به آخرت و نوع سوّم آن، هم در دنیا و هم در آخرت وجود خواهد داشت.

معنای اوّل تجسّم عمل

یـك معنـا از تجسّم عمل آن است که هر کاری انجام می دهیم، چه خوب و چه بـد، ولو در ظاهر نبینیم، اما در همین دنیا مجسّم می شود که مردم به آن «مکافات عمل» می گویند. این معنای از تجسّم عمل، همان سـعد و نحس دنیوی اعمال است. کارهای نیك آدمی موجب پیدایش حیات طیّبه یعنی زندگی سالم و با ارزش و سـعد می شود و کارهای بد او موجب حیات همراه با خباثت یعنی زندگی ناسالم و بی ارزش می شود.

ص: 121

قرآن کریم می فرماید:

(وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ اَلْقُریٰ آمَنُوا وَ اِتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَیْهِمْ بَرَکٰاتٍ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لٰکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْنٰاهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ)(1)

یعنی اگر مردم جداً مؤمن و متقی باشند، صد در صد در رفاه و آسایش قرار می گیرند و برکات، از آسمان و زمین برای آنها نازل می شود و یك زندگی مبارك، عاری از غم، غصّه، فقر، تبعیض، ظلم و اختلاف برای آنان پدید می آید. در مقابل، اگر مردم ایمان و تقوا نداشته باشند، از آسمان و زمین بلا و مصیبت بر آنها می بارد و زندگی نحسی، توأم با دلهره، ناامنی، نگرانی و سختی، خواهند داشت.

طبق تصریح قرآن کریم، هر کسی؛ مرد یا زن؛ مؤمن باشد و عمل صالح و کار شایسته انجام دهد، خداوند متعال زندگی او را طیّب و پاکیزه می گرداند و به او حیات حقیقی می بخشد و پاداشی بهتر و برتر از عمل او، به او عطا می فرماید:

(مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیٰاةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ)(2)

اگر اعمال افراد در جامعه، بد باشد، مخصوصاً اینکه در رعایت حقّالنّاس کوتاهی کنند، آن جامعه شقی و بدبخت است و اگر اعمال آنها مخصوصاً در احترام به حقوق یکدیگر و در خدمت به خلق خدا، خوب باشد، آن جامعه در همین دنیا روی سعادت و خوش بختی را می بیند.

اساساً بازتاب گناه و معصیت، شومی و نحسی و بازتاب ثواب و نیکی،

1- . الأعراف، 96: «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند؛ پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم.»

2- . النحل، 97: «هر کس، از مرد یا زن، کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه ای، حیاتِ [حقیقی] بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می دادند پاداش خواهیم داد.»

سعـادت است. قرآن کریم می فرمایـد: یـا رسول الله! ملّتی را مثال بزن که بسـیار در رفاه و آسایش بودنـد و از نظر امنیت دل، زنـدگی آنها منهای غم و غصه بود؛ امّا گناه کردند و آن گناهان زندگی خوب و مبارکشان را به زندگی نحسی مبدّل کرد:

(وَ ضَرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً قَرْیَةً کٰانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً یَأْتِیهٰا رِزْقُهٰا رَغَداً مِنْ کُلِّ مَکٰانٍ فَکَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اَللّٰهِ فَأَذٰاقَهَا اَللّٰهُ لِبٰاسَ اَلْجُوعِ وَ اَلْخَوْفِ بِمٰا کٰانُوا یَصْنَعُونَ)(1)

بنـابراین مشـکلات اجتمـاعی و حتی اقتصادی مردم، با ظهور و بروز گناه در جامعه، رابطـهٔ مسـتقیم دارد. مثلاً افراد گناهکار، در اثر گناه و نافرمانی، معمولاً زندگی پریشان و ناآرامی دارند و این مصـیبت را خود به وجود آورده اند. اشخاص ناباب و تابع هوی و هوس و کسانی که خانهٔ آنان پر از شهوت و هوس رانی است، طبق سنّت خداوند سبحان، بدبخت و پریشان احوال خواهند بود.

عبارت (بِمٰا کٰانُوا یَصْنَعُونَ) و الفاظ مشابه آن، به طور مکرّر در قرآن کریم بیان شده است و این معنا را می رساند که بسیاری از مصائب و بلاهای اجتماعی، بازتاب اعمال خود انسان ها است. قرآن کریم در آیـهٔ دیگری می فرمایـد: کسانی که کافر شدند، پیوسـته تجسّم عمل و بروز و ظهور زشتی کردار خود را می بینند و مصیبت کوبنده ای به آنان و به اطرافیان آنان می رسد:

(لاٰ یَزٰالُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا تُصِیبُهُمْ بِمٰا صَنَعُوا قٰارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِیباً مِنْ دٰارِهِمْ)(2)

1- . النحل، 112: «و خـدا شـهری را مثل زده است که امن و امان بود [و] روزیش از هر سو فراوان می رسـید، پس [ساکنانش] نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند، و خدا هم به سزای آنچه انجام می دادند، طعم گرسنگی و هراس را به [مردم] آن چشانید.»
2- . الرعد، 31: «کسانی که کافر شده اند پیوسته به [سزای] آنچه کرده اند مصیبت کوبنده ای به آنان می رسد یا نزدیك خانه هایشان فرود می آید.»

کفر در این آیه، کفر عملی به معنای گناه و معصیت را هم شامل می شود. بنابراین خداوند برای هیچ کس شومی و بدبختی نخواسته است، امّا انسان ها با اعمال و رفتار خود، چنین مشکلاتی را فراهم کرده و زندگی توأم با نحوست برای خود پدید می آورند. چنان که اعمال نیکوی آدمیان، سعادت و رستگاری دنیا و آخرت را برای آنان در پی خواهد داشت.

قرآن کریم می فرماید:

(وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ أَعْمىٰ)(1)

منظور از «ذکر» در این آیه را نماز دانسته اند؛ امّا نماز در این آیه مصداقی برای انجام واجبات و ترك محرّمات است و در حقیقت، می فرماید: انسان گناهکار و کسی که به انجام واجبات شرعی اهمیت نمی دهد، در دنیا زندگی تنگ و سختی دارد و در آخرت هم کور است.

معنای دوّم تجسّم عمل

معنای دوّم تجسّم عمل آن است که هرچه انجام می دهیم، از بین نمی رود و در قیامت بروز و ظهور آن را می بینیم. اعمال خوب، هویدا و بارز می شوند و اعمال بد نیز ظاهر و حاضر می شوند:

(يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ مٰا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهٰا وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً وَ يُحَذِّرُكُمُ اَللّٰهُ نَفْسَهُ وَ اَللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبٰادِ)(2)

1- . طه، 124: «و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگیِ تنگ [و سختی] خواهد داشت، و روز رستاخیز او را نابینا محشور می کنیم.»

2- . آل عمران، 30: «روزی که هر کسی آنچه کار نیك به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده می یابد؛ و آرزو می کند: کاش میان او و آن [کارهای بد] فاصله ای دور بود. و خداوند، شما را از [کیفر] خود می ترساند، و [در عین حال] خدا به بندگان [خود] مهربان است.»

هرچه در پروندهٔ اعمال انسان باشد، چه خوب و چه بد، ولو ذره ای باشد، به عنوان مونسی در قیامت همراه انسان است. خداوند سبحان با رأفت و مهربانی خود، برای این روز مهم، زنگ خطر می زند و زودتر از قیامت، به انسان ها متذکّر می شود که مواظب اعمال خود باشید، زیرا آن اعمال در قیامت در کنار شما و با شما هستند. اعمال بد اطراف انسان را می گیرند و این صحنه به اندازه ای برای انسان شرم آور و موجب خجالت است که مرتّب می گوید: ای کاش بین من و اعمالم فاصله بود. از آیهٔ شریفه معلوم می شود که در قیامت، خجالت از ظهور اعمال، بیش از خجالت از جهنّم و سوزندگی آن است.

آیهٔ دیگری که نظیر آن در قرآن کریم فراوان است، می فرماید:

(فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ ، وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ)(1)

بعضی از مفسّرین در ذیل این آیه گفته اند: انسان در قیامت، جزای عمل را می بیند، امّا این طور نیست، بلکه «یَرَهُ » می رساند که خود عمل را می بینند. چنان که در آیهٔ دیگری می فرماید: خود اعمال به آن ها نشان داده می شود:

(یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ اَلنّٰاسُ أَشْتٰاتاً لِیُرَوْا أَعْمٰالَهُمْ)(2)

عمل خوب، رفیق و مونس خوبی برای انسان در قبر و برزخ و قیامت است و اگر عمل بد باشد، رفیق بدی در قبر و برزخ و قیامت است:

این سخن های چو مار و کژدُمت *** مار و کژدُم گشت و می گیرد دُمت

1- . الزلزلة، 7 و 8: «پس هر که هم وزن ذرّه ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید، و هر که هم وزن ذرّه ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید.»

2- . الزلزلة، 6: «آن روز، مردم [به حال] پراکنده برآیند تا [نتیجه] کارهایشان به آنان نشان داده شود.»

قرآن کریم هشـدار می دهـد که قیامت، روز رسوایی است و اعمال بـد، به صورت وحشت ناکی همراه و کنار انسان هسـتند. بـداخلاقی و بدرفتاری در زندگی، صورت بدی پیدا می کند و این صورت زشت و کریه، رفیق و همراه انسان از قبر تا قیامت است.

سعد و نحس اعمال در قیامت

قرآن کریم می فرماید:

(فَأَصْحٰابُ اَلْمَیْمَنَةِ مٰا أَصْحٰابُ اَلْمَیْمَنَةِ)(1)

در واقع می توانیم آیه را چنین معنا کنیم: «افرادی که مبارکند، در اثر اعمالشان مبارك و عالی هستند».

همچنین، قرآن می فرماید: افراد شوم، چقدر شومند!

(وَ أَصْحٰابُ اَلْمَشْئَمَةِ مٰا أَصْحٰابُ اَلْمَشْئَمَةِ)(2)

قرآن کریم، در ادامه، علّت شومی این افراد را بیان می دارد و می فرماید:

(فِي سَمُومٍ وَ حَمِیمٍ ، وَ ظِلٍّ مِنْ یَحْمُومٍ ، لاٰ بٰارِدٍ وَ لاٰ کَرِیمٍ ، إِنَّهُمْ کٰانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُتْرَفِینَ ، وَ کٰانُوا یُصِرُّونَ عَلَی اَلْحِنْثِ اَلْعَظِیمِ)(3)

افراد شوم، یعنی جهنّمیان، قبل از رفتن به جهنم، زیر دود و هُرم جهنّم هستند و خودشان این وضعیّت را برای خود درست کرده اند. آنان با گنـاه روی گنـاه، با اتراف و عیّاشـی و سایر گناهان، این چنین شوم شـده انـد. گناهان، شوم و نحس بودنـد و انجام آن اعمال نحس، موجب ایجاد نحسی برای آن افراد شده است؛ چنان که سعد و سعادت نیز بر اثر اعمال خود انسان پدید آمده است.

1- . الواقعة، 8: «یاران دست راست؛ کدامند یاران دست راست ؟»

2- . الواقعة، 9: «و یاران چپ؛ کدامند یاران چپ ؟»

3- . الواقعة، 42 تا 46: «در [میـان] باد گرم و آب داغ و سایه ای از دود تار، نه خنك و نه خوش، اینان بودنـد که پیش از این ناز پروردگان بودند، و بر گناه بزرگ پافشاری می کردند.»

معمولاً ـ بزرگان مانند علامه مجلسی رحمه الله در بحار الأنوار، تجسّم عمل را همین گونه معنا می کنند و بحث های مفصّلی نیز روی تجسّم عمل به این معنا دارند.

معنای سوّم تجسّم عمل

شکل سوّم تجسّم عمل به این معناست که اعمال انسان، تأثیر به سزایی در تکوین هویّت او دارد و عمل هرکسی برای او «ملکه» می سازد. این هویت و شخصیت، در دنیا و آخرت همراه اوست:

(وَ كُلَّ إِنْسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ اَلْقِيامَةِ كِتاباً يَلْقاهُ مَنْشُوراً، اِقْرَأْ كِتابَكَ كَفىٰ بِنَفْسِكَ اَلْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً(1)

(قالَ اِخْسَؤُا فِيها وَ لا تُكَلِّمُونِ (2)

(لَهُمْ فِيها زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ (3)

خوش کن صفتت چرا که در عالم حشر *** حشر تو به صورت صفت خواهد بود

امام صادق علیه السلام نیز با مشاهدهٔ کثرت حجّاج در بیت الله الحرام فرمودند:

« مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيجَ »(4)

از نظر قرآن کریم و روایات، بلکه از نظر عقل، تناسخی در انسان ها وجود دارد و آن این است که اعمال او، خوب یا بد، به تدریج، شخصیّت او را تغییر می دهد. این تناسخ، غیر از آن تناسخِ باطل است و ربطی به آن ندارد؛

1- . الإسراء، 13 و 14: «و کارنامه هر انسانی را به گردنش آویخته ایم، و روز قیامت برای او نامه ای که آن را گشوده می بیند بیرون می آوریم. [گفته شود] نامه ات را بخوان. کافی است که امروز خود حسابرس خویش باشی.»

2- . المؤمنون، 108: «[بروید] در آن گم شوید و با من سخن مگویید.»

3- . هود، 106: «و امّا کسانی که تیره بخت شده اند، در آتش، فریاد و ناله ای دارند.»

4- . بصائر الدّرجات، ص 358: «چه بسیارند ناله کنندگان و چقدر کم هستند حاجیان!»

زیرا به قول مرحوم صدرالمتألّهین رحمه الله، پذیرش آن تناسخِ باطل، پذیرش تناسخ به معنای برگشت از فعل به قوه است و برگشت فعل به قوه محال است.

بزرگانی نظیر مرحوم صدرالمتألّهین رحمه الله، ضمن قبول دو معنای اوّل و دوّم از تجسّم عمل، بر شکل سوّم آن پافشاری دارند و این معنا از تجسّم عمل را اصل می دانند.

بر اساس شکل سوّم تجسّم عمل، عادت به گناه و انجام اعمال زشت و ناپسند، انسان را از صورت انسانی خارج می کند و شخصیت درونی او را به یك حیوان تبدیل می کند. مثلاً پیروی از هوی و هوس، شهوت رانی، اتراف و متوغّل شدن در شهوات نفسانی، او را به صورت میمون درمی آورد. ظلم، جنایت، حقّالنّاس و درنده خویی، او را مبدّل به سگ می کند. حقّه بازی و نیرنگ، او را شبیه حیوانی موذی و بدجنس مانند روباه می سازد. اگر کسی در دنیا توبه نکند و درون خود را شستشو ندهد، کم کم تناسخ باعث می شود به صورت یك حیوان درآید.

همچنین اعمال صالح و شایسته، هویت و شخصیت درونی انسان را به یك انسان کامل تغییر می دهد. بروز این شخصیت، هم در دنیا و هم در آخرت است و در بهشت، حورالعین از عشق او حیران می مانند. در حالی که حورالعین از نظر زیبایی بی نظیر هستند، امّا در مقابل انسان کامل که زیبایی خاصّی دارد و از نظر روحی، منهای صفات رذیله، منهای جهل و مرض و نقصان است، متحیّر می مانند.

تحلیل بحث تشبیه انسان به حیوانات در قرآن

آیـاتی در قرآن کریم وجود دارد که برخی از انسـان هـا را به حیوانـاتی نظیر سـگ(1) یا الاغ(2) تشبیه می کنـد یـا بعضـی از افراد را مثل حیوانات و پست تر از آن ها می شمارد(3) و حتّی در جایی می فرماید: آن ها از هر جنبنده ای پست تر هستند.(4)

دسـته ای از مفسّـران، آن آیات شـریفه را از باب تشبیه یا از باب سـرزنش شمرده اند، امّا باید گفت: این آیات شریفه، از حقیقت شخصیت برخی انسان ها خبر می دهـد و با بیان واقعیّات، هویت آن افراد را تبیین می فرماید. بنابراین خداوند متعال نه قصد اهانت به بندگان خود را دارد، نه از این آیات قصد انشاء دارد، بلکه این گونه آیات اخباری است و صرفاً خبر از واقعیت می دهد.

یعنی اگر افکار، گفتار و کردار کسـی ناشایست و بد باشد، به تناسب آن اعمال، به صورت حیوانی شـهوت پرست یا بوزینه ای شکم پرست یا خوکی متکبّر یا پلنگی ظالم یا سگی هار و خلاصه به صورتی زشت و پلید جلوه خواهد کرد. چنان که اعمال نیکو و شایسته، از او انسان کامل می سازد.

مثلاً قرآن کریم با بیان آیـهٔ (إِنَّ شَـرَّ اَلـدَّوَابِّ عِنْدَ اَللهِ اَلصُّـمُّ اَلْبُکْمُ اَلَّذِینَ لاٰ یَعْقِلُونَ)(5) خبر می دهد: کسـی که تعقّل ندارد، کسی که کور باطن و کر باطن است، در قیامت، به صورت جنبنده ای پست و مانند یك میکروب محشور می شود.

1- . الأعراف، 176.

2- . الجمعه، 5.

3- . الأعراف، 179.

4- . الأنفال، 22.

5- . الأنفال، 22: «قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی اند که نمی اندیشند.»

در آیهٔ دیگری می فرماید:

(مَثَلُ اَلَّذِينَ حُمِّلُوا اَلتَّوْرٰاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهٰا كَمَثَلِ اَلْحِمٰارِ يَحْمِلُ أَسْفٰاراً بِئْسَ مَثَلُ اَلْقَوْمِ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ لاٰ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِينَ)(1)

این آیه نیز به بیـان یـك خبر می پردازد و آن اینکه عـالم بی عمـل در قیامت به صورت الاغی وارد صف محشـر می شود. به بیان دیگر، آیهٔ شریفه، علمِ عالم بی عمل را نظیر بار کتاب یك الاغ می داند که برای او هیچ فایده ای ندارد.

همچنین در قرآن کریم می خوانیم:

(فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ اَلْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ)(2)

آیا خداوند متعال در این آیه قصد سرزنش بندگان و ناسزاگویی به آنان را داشته است ؟ در اینجا هم باید بگوییم: خداوند سبحان، ناسزا نمی گویـد، بلکه هشـدار می دهد و با خبر دادن از یك واقعیت می فرماید: برخی افراد در اثر اعمال خود، به صورت یك سگ وارد محشـر می شوند.

این اشـخاص در دنیا هم هویت حیوانی دارند، امّا هویت آنان مخفی است و کسانی که چشم بصـیرت دارند، می توانند شخصیت حقیقی آن ها را ببینند.

اثر توبه بر تجسّم عمل

«تجسّم عمل»، به هر سه معنی، از نظر قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السـلام و از نظر عرفان و فلسـفه، بحث مفصّـلی دارد که ذکر جزئیّات آن، خارج از موضوع این کتاب است؛ ولی آن چه نیازمند توجّه جدّی است، این که اگر

1- . الجمعه، 5: «مَثَل کسانی که [عمل به] تورات بر آنان بار شـد [و بدان مکلّف گردیدند] آنگاه آن را به کار نبسـتند، همچون مَثَلِ خری است که کتاب هایی را بر پشت می کشـد. [وه] چه زشت است وصف آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند. و خدا مردم سـتمگر را راه نمی نماید.»

2- . الأعراف، 176: «از این رو داسـتانش چون داسـتان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام برآورد، و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآوَرَد.»

عمل و جزا دو وجود از حقیقت واحـدی هسـتند؛ پس چگونه گناهان با توبه آمرزیـده می شود و انسان توّاب، به نتیجـهٔ اعمال گذشـته اش گرفتار نمی شود؟

آنچه از روایات اسـتفاده می شود این است که توبه از گناه، موجب خلاصـی از آتش جهنّم و رهایی یافتن از مار و مورهای قبر و عذاب در برزخ و گرزهـای آتشـین جهنّم و غل و زنجیرها و زقّوم و حمیم است. در حقیقت، «توبه»، تجسّم اعمال بـد و ناشایست انسان را در دنیا و آخرت، محو و نابود می کند:

(إِلاّٰ مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صٰالِحاً فَأُوْلٰئِكَ يُبَدِّلُ اَللّٰهُ سَيِّئٰاتِهِمْ حَسَنٰاتٍ)(1)

برخی از علمای دین و نیز برخی از فلاسـفه، قائل به «لعان» هستند؛ یعنی بر این باورند که تجسّم اعمال بد انسان نابود نمی شود، بلکه حق تعالی بین شـخص گنه کار و اثر گناه و تجسّم اعمال او، فاصـله می انـدازد و این همان درخواست گنهکاران، در روز قیامت است که هرگز اجابت نمی شود:

(يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ مٰا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهٰا وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً)(2)

بر اسـاس این اعتقـاد، گنـاه و آثار آن نابود و محو نمی شود، بلکه موجود است و هیـچ گاه معـدوم نخواهـد شـد و پروردگار متعال از روی تفضّـل، گنـاه را می آمرزد. یعنی تجسّم اعمـال و رفتـار ناپسـند آدمی، پس از توبه بایگـانی می شود و گناه کار از آن پس، آثار گناه خود را احساس نمی کند.

1- . الفرقان، 70: «مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند.»

2- . آل عمران، 30: «روزی که هر کسـی آنچه کار نیك به جای آورده و آنچه بـدی مرتکب شده، حاضـر شده می یابد؛ و آرزو می کند: کاش میان او و آن [کارهای بد] فاصله ای دور بود.»

در روز قیامت نیز با تجسّم اعمال بد، رسوا نمی شود و آن اعمال در پروندهٔ او محاسبه نمی گردد. در واقع، طبق این نظریه، پروندهٔ اعمال بد و تجسّم آن اعمال، پس از توبه وجود دارد، ولی بایگانی می شود و اثری ندارد.

استاد بزرگوار ما حضرت امام خمینی می فرمودند: امر توبه بالاتر از «لعان» است و اگر کسی از گناهان گذشتهٔ خود توبه کند، پروندهٔ آن گناهان صرفاً مختومه و بایگانی نمی شود، بلکه نابود می گردد.

آیهٔ شریفهٔ قرآن کریم که می فرماید: (یُبَدِّلُ اَللّٰهُ سَیِّئٰاتِهِمْ حَسَنٰاتٍ) نیز مؤید همین واقعیت است.

در واقع با قاطعیت می توان بیان کرد که هر سه شکل تجسّم عمل، بعد از توبه، محو و نابود می گردد و این لطف خداوند متعال، یکی از برکات و آثار ارزشمند توبه به شمار می رود.

بنابراین، توبه، با تبدیل سیئات به حسنات، «هویت حیوانی» و زشت را که در اثر ارتکاب گناه برای آدمی پدید آمده است، به «هویت انسانی» و نیکو تبدیل می کند و در واقع شخصیت او را تغییر می دهد.

دیگر آثار اعمال انسان

اعمال انسان علاوه بر سه معنایی که در بحث تجسّم عمل بیان شد، دارای آثار دیگری نیز در دنیا و آخرت هست که مختصراً به دو اثر آن اشاره می شود:

1. اعمال و نیات، بر دل ما اثر می گذارد و دل ما را نورانی یا تیره می کند. قرآن کریم در این باره چنین می فرماید:

(أَفَمَنْ شَرَحَ اَللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلیٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَیْلٌ لِلْقاٰسِیَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِکْرِ اَللهِ أُولٰئِکَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِینٍ)(1)

آنان که به احکام الهی متعبدند و رابطهٔ آن ها با خداوند متعال نظیر نماز و روزه خوب است، دل آن ها به نور خدا منوّر است، در حفظ بیت المال، خدمت به مردم و شادکردن دل مسلمانان کوشا هستند، دلشان نورانی و باصفاست و دلی که نورانی باشد، محلّ نزول رحمت الهی است و وای به دلی که قساوت دارد.

2. اعمـال و نیـات مـا، اثر علّت و معلولی دارد که به تنهـا به خود فرد، برنمی گردد؛ یعنی گنـاه فرد گناهکار، هم خودِ او و هم خانوادهٔ او را گرفتار می کنـد. نه تنها عاقبت گنهکاران ختم به خیر نمی شونـد؛ بلکه عاقبت فرزندانشان و خانواده اش نیز به خیر نمی انجامد. قرآن کریم تقوا و سخن راست والدین را عاملی برای نیك فرجامی فرزندان معرّفی می فرماید:

(وَ لْیَخْشَ اَلَّذِینَ لَوْ تَرَکُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّیَّةً ضِعٰافاً خٰافُوا عَلَیْهِمْ فَلْیَتَّقُوا اَللهَ وَ لْیَقُولُوا قَوْلاً سَدِیداً)(2)

تقوا و شهادت به حق، علت نیك بختی فرزندان است. با این بیان، نمی توان گفت که چرا گناه والدین دامن فرزندان را می گیرد؛ زیرا، این دو از سـنخ علّت و معلول است و این آتشی است که والدین به درون خانوادهٔ خویش می زنند و تر و خشك را با هم می سوزانند. قرآن دربارهٔ این گونه فتنه ها، چنین هشدار می دهد:

1- . الزمر، 22: «پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرش] اسلام گشاده، و [در نتیجه] برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می باشد [همانند فرد تاریکدل است]؟ پس وای بر آنان که از سخت دلی یاد خدا نمی کنند؛ اینانند که در گمراهی آشکارند.»

2- . النساء، 9: «و آنان که اگر فرزندان ناتوانی از خود بر جای بگذارند بر [آینده] آنان بیم دارند، باید [از سـتم بر یتیمان مردم نیز] بترسند. پس باید از خدا پروا دارند و سخنی [به جا و] درست گویند.»

(وَ اِتَّقُوا فِتْنَةً لاٰ تُصِيبَنَّ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً)(1)

بنابراین گناه و سـتم انسان تنها به خود او برنمی نگردد، بلکه ممکن است همه را در آتش خود بسوزانـد. چنان که نیکوکاری، تنها برای خود نیکوکار سودمند نیست و فرزندان و اطرافیان او نیز از عمل خیر و ثواب او بهره مند خواهند شد.

ص: 134

1- . الأنفال، 25: «و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید.»

7 فصل هفتم: حسابرسی در مواقف قیامت

حساب و کتاب

از قرآن کریم به خوبی استفاده می شود که در روز قیامت، به حساب افراد و نحوهٔ عملکرد آنان در دنیا رسیدگی می شود:

(وَ نَضَعُ اَلْمَوٰازِینَ اَلْقِسْطَ لِیَوْمِ اَلْقِیٰامَةِ فَلاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ إِنْ کٰانَ مِثْقٰالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنٰا بِهٰا وَ کَفیٰ بِنٰا حٰاسِبِینَ)(1)

خداونـد متعال می فرمایـد: ما در روز قیامت، ترازوهای عادلانه می گذاریم و اعمال نیك و بد انسان ها را با آن می سـنجیم. در آن روز، به هیچ کس هیچ گونه ظلم و سـتمی نمی شود و از استحقاق کسی کاسته نمی شود و اگر عمل مکلف به وزن دانهٔ خردلی هم باشد، آن را می آوریم و همین کافی است که ما حسابگر و حسابرس باشیم.

همچنین قرآن کریم در آیهٔ دیگری با عبارت (وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمّٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)(2) بر سؤال از همهٔ اعمال انسان در قیامت تأکید می ورزد و در آیاتی نیز مصادیق سؤالات قیامت را بیان می فرماید.(3)

1- . الأنبیاء، 47: «و ترازوهـای داد را در روز رسـتاخیز می نهیم، پس هیـچ کس [در] چیزی سـتم نمی بینـد، و اگر [عمـل] هموزن دانه خردلی باشد آن را می آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم.»

2- . النحل، 93: «از آنچه انجام می دادید حتماً سؤال خواهید شد.»

3- . الزخرف، 44؛ التکاثر، 8؛ الزخرف، 19؛ النمل، 56 و....

نامهٔ عمل

به حساب و کتاب روز قیامت، در اصطلاح علم کلام «تطایر کتاب» گویند؛ یعنی، وقتی نامهٔ عمل انسان، مثل مرغ هایی که آشیانهٔ خود را پیدا می کنند، صاحبان خود را می یابند.

قرآن کریم در خصوص «نامهٔ عمل» آیاتی دارد که در این فراز به بررسی برخی از آن آیات می پردازیم تا مراد از «نامهٔ عمل» بیشتر روشن شود.

در قرآن آمده است که نامهٔ عمل نیکوکاران به دست راستشان داده می شود و نامهٔ عمل مردمان بد را به دست چپ یا از پشت به آن ها می دهند.

(فَأَمّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هاؤُمُ اِقْرَؤُا كِتابِيَهْ)(1)

سپس، او علت پاکی پروندهٔ اعمالش را این گونه بیان می کند:

(إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسابِيَهْ)(2)

بعد، قرآن در بیان حال و وصف این گونه افراد می فرماید:

(فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ ، فِي جَنَّةٍ عالِيَةٍ ، قُطُوفُها دانِيَةٌ ، كُلُوا وَ اِشْرَبُوا هَنِيئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِي اَلْأَيّامِ اَلْخالِيَةِ)(3)

قرآن دربارهٔ کسانی که نامهٔ اعمالشان به دست چپ آن ها داده می شود نیز می فرماید:

(وَ أَمّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِشِمالِهِ فَيَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتابِيَهْ ، وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِيَهْ ، يا لَيْتَها كانَتِ اَلْقاضِيَةَ ، ما أَغْنىٰ عَنِّي مالِيَهْ ، هَلَكَ عَنِّي سُلْطانِيَهْ)(4)

1- . الحاقه، 19: «امّا کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود، گوید: «بیایید و کتابم را بخوانید.»

2- . الحاقه، 20: «من یقین داشتم که به حساب خود می رسم.»

3- . الحاقه، 21 تا 24: «پس او در یک زندگی خوش است، در بهشتی برین، [که] میوه هایش در دسترس است. بخورید و بنوشید، گواراتان باد، به [پاداش] آنچه در روزهای گذشته انجام دادید.»

4- . الحاقه، 25 تا 29: «و امّا کسی که کارنامه اش به دست چپش داده شود، گوید: «ای کاش کتابم را دریافت نکرده بودم، و از حساب خود خبردار نشده بودم. ای کاش آن [مرگ] کار را تمام می کرد. مال من، مرا سودی نبخشید، قدرت من از [کف] من برفت.»

در سورهٔ انشقاق دربارهٔ نامهٔ عمل انسان ها، همین معنا آمده است:

(فَأَمّٰا مَنْ أُوتِيَ كِتٰابَهُ بِيَمِينِهِ ، فَسَوْفَ يُحٰاسَبُ حِسٰاباً يَسِيراً، وَ يَنْقَلِبُ إِلىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً، وَ أَمّٰا مَنْ أُوتِيَ كِتٰابَهُ وَرٰاءَ ظَهْرِهِ ، فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً، وَ يَصْلىٰ سَعِيراً، إِنَّهُ كٰانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً)(1)

از این آیات استفاده می کنیم کسانی که شهادت ناحق می دهند، منافقان و ریاکاران، وارونه و واژگونه به صف محشر می آیند. این ها کسانی اند که نامهٔ عملشان از پشت به آن ها داده می شود.

اتمام حجّت

آیهٔ دیگری که بسیار تکان دهنده و سازنده است، در سورهٔ اسراء قرار دارد. خداوند سبحان می فرماید:

(وَ كُلَّ إِنسٰانٍ أَلْزَمْنٰاهُ طٰائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ كِتٰاباً يَلْقٰاهُ مَنْشُوراً، اِقْرَأْ كِتٰابَكَ كَفىٰ بِنَفْسِكَ اَلْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً، مَنِ اِهْتَدىٰ فَإِنَّمٰا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمٰا يَضِلُّ عَلَيْهٰا وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ وَ مٰا كُنّٰا مُعَذِّبِينَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُولاً)(2)

در بحث های اصولی نیز این آیه مورد استشهاد قرار می گیرد که خدای تعالی بدون حجّت کار نمی کند و در همین دنیا حجّت را برای انسان تمام می کند و در آخرت برمبنای حجّت ها به دوزخ و بهشت می برد.

1- . الانشقاق، 7 تا 13: «امّا کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود، بزودی اش حسابی بس آسان کنند، و شادمان به سوی کسانش بازگردد. و امّا کسی که کارنامه اش از پشت سرش به او داده شود، زودا که هلاك [خویش] خواهد، و در آتشِ افروخته درآید. او در [میان] خانواده خود شادمان بود.»

2- . الإسراء، 13 تا 15: «و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته ایم، و روز قیامت برای او نامه ای که آن را گشاده می بیند بیرون می آوریم. نامه ات را بخوان؛ کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی. هر کس به راه آمده تنها به سود خود به راه آمده، و هر کس بیراهه رفته تنها به زیان خود بیراهه رفته است. و هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد، و ما تا پیامبری برنینگیزیم، به عذاب نمی پردازیم.»

معانی نامهٔ عمل

اشاره

«نامـهٔ عمـل» چیست ؟ آیا نامـهٔ عمل صـفحهٔ دل انسان است ؟ بعضـی از آیات شـریفه بر این معنی دلالت دارنـد. به این اعتبار، «هویت انسان» همان «نامهٔ عمل» او است.

آیا مراد از «نامـهٔ عمل» اعمال انسان است که اطراف او را فراگرفته ؟ بعضـی از آیات دیگر بر این معنی هم دلالت دارند. یا مقصود از «نامهٔ عمل» نسخه برداری از اصل حساب است. قرآن در این باره می فرماید:

(مٰا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّٰ لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ)(1)

به این اعتبار، معنای «نامـهٔ عمل» این خواهد بود که از آنچه آن دو ملك موکّل می نویسـند، خلاصه برداری می شود و فردای قیامت نشان می دهند.

اگر قرآن دلالت بر هر سه معنا داشته باشد، نامهٔ عمل سه چیز است:

1. صفحهٔ نفس انسان

به این معنا، نامهٔ عمل عبارت خواهد بود از صفحهٔ نفس انسان، یعنی معلوم شدن هویت و سرائر آدمی.

(هُنٰالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مٰا أَسْلَفَتْ)(2)

در سورهٔ مطفّفین تعبیر دیگری از نامهٔ عمل شده است، آنجا که می فرماید:

(یَوْمَ یَقُومُ اَلنّٰاسُ لِرَبِّ اَلْعٰالَمِینَ ، كَلاّٰ إِنَّ كِتٰابَ اَلْفُجّٰارِ لَفِي سِجِّینٍ ، وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا سِجِّینٌ)(3)

«کلاّ» در اینجا «تحقیقیه» است و به این معناست که یقین داشته باشید نامهٔ

1- . ق، 18: «[آدمی] هیچ سخنی را به لفظ درنمی آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می کند].»

2- . یونس، 30: «آنجاست که هر کسی آنچه را از پیش فرستاده است می آزماید.»

3- . المطففین، 6 تا 8: «روزی که مردم در برابر پروردگار جهانیان به پای ایسـتند. نه چنین است [که می پندارند]، که کارنامه بدکاران در سجّین است. و تو چه دانی که سجّین چیست ؟»

عمل بدکاران در جهنّم است؛ یعنی، نامهٔ عمل آنان صفحات دل های جهنمی می شود؛ پس، نامه عمل هویت انسان است.

(یُعْرَفُ اَلْمُجْرِمُونَ بِسِیمٰاهُمْ فَیُؤْخَذُ بِالنَّوٰاصِي وَ اَلْأَقْدٰامِ)(1)

سیمای افراد درآن روز نشان می دهد که کدام یك از افراد اهل جهنّم است و کدام نیست.

2. اعمال تجسم یافته

(کَلاّٰ إِنَّ کِتٰابَ اَلْأَبْرٰارِ لَفِي عِلِّیِّینَ ، وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا عِلِّیُّونَ ، کِتٰابٌ مَرْقُومٌ ، یَشْهَدُهُ اَلْمُقَرَّبُونَ)(2)

بنابراین، بهشت ها نتیجهٔ اعمال صالحی است که ملائك موکّل حاضـر و شاهد و ناظر آن بوده اند و همان کارهاست که نامهٔ عمل انسان را سفید کرده است.

در سورهٔ کهف نیز نامهٔ عمل به معنای تجسّم اعمال آمده است، آنجا که می فرماید:

(وُضِعَ اَلْکِتٰابُ فَتَرَی اَلْمُجْرِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمّٰا فِیهِ وَ یَقُولُونَ یٰا وَیْلَتَنٰا مٰا لِهٰذَا اَلْکِتٰابِ لاٰ یُغٰادِرُ صَغِیرَةً وَ لاٰ کَبِیرَةً إِلاّٰ أَحْصٰاهٰا وَ وَجَدُوا مٰا عَمِلُوا حٰاضِراً وَ لاٰ یَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً)(3)

در تأیید این معنا در روایت می خوانیم که اگر انسان سوتی بکشد، آن را فرشتگان موکّل ضبط خواهند کرد. از هیچ چیز غفلت و دریغ نمی کنند.

1- . الرحمن، 41: «تبهکاران از سیمایشان شناخته می شوند و از پیشانی و پایشان بگیرند.»

2- . المطففین، 18 تا 21: «نه چنین است، در حقیقت، کتاب نیکان در علّیّون است. و تو چه دانی که علّیّون چیست ؟ کتابی است نوشته شده. مقرّبان آن را مشاهده خواهند کرد.»

3- . الکهف، 49: «و کارنامه [عمل شما در میان] نهاده می شود، آنگاه بزهکاران را از آنچه در آن است بیمناك می بینی، و می گویند: ای وای بر مـا، این چه نـامه ای است که هیـچ [کار] کوچك و بزرگی را فرو نگذاشـته، جز اینکه همه را به حساب آورده است. و آنچه را انجام داده اند حاضر یابند، و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی دارد.»

از اوّل عمر تا به آخر، همه چیز را بدون استثناء ضبط می کنند. همچنین قرآن کریم می فرماید: (وَ وَجَدُوا مٰا عَمِلُوا حٰاضِراً) یعنی هر آنچه در دنیا به جای آورده اند، در پیش رو خواهند یافت. به گونه ای که اعمال انسان در عالم آخرت اطرافش را می گیرند.

خداوند تعالی در قرآن بندگانش را از عواقب گناه برحذر می دارد و می فرماید: بدانید که در روز قیامت اعمالتان شما را احاطه خواهند کرد. اگر اعمال بد مرتکب شده باشید، چنان به عذاب گرفتار آیید که زبان حالتان چنین خواهد بود: ای کاش بین من و اعمال بد من فاصله بسیاری می بود.

3. خلاصه حساب

معنای دیگر نامهٔ عمل، خلاصه حساب است:

(وَ تَرىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جٰاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعىٰ إِلىٰ كِتٰابِهَا اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)(1)

بر اساس این آیه، مردمان در قیامت به زانو در آمده، به سوی کارنامهٔ خود خوانده می شوند؛ البته، یك قوم در میان به زانو درآمدگان نیستند، آنان شیعیان خالص امیرالمؤمنین علیه السلام هستند که در دنیا در مسیر ولایت اهل بیت علیهم السلام گام برداشته اند و از نظر اعتقاد، شعار و عمل پیرو آن حضرت بوده اند.

تفکیك نیکوکاران و بدکاران در صحنهٔ قیامت

دربارهٔ اینکه خوبان و بدکاران چگونه در قیامت از هم مشخّص می شوند، قرآن کریم می فرماید: مجرمان از چهره هایشان شناخته می شوند:

(يُعْرَفُ اَلْمُجْرِمُونَ بِسِيمٰاهُمْ)(2)

1- . الجاثیه، 28: «و هر امّتی را به زانو در آمده می بینی؛ هر امّتی به سوی کارنامه خود فراخوانده می شود [و بدیشان می گویند:] آنچه را می کردید امروز پاداش می یابید.»

2- . الرحمن، 41: «تبهکاران از سیمایشان شناخته می شوند.»

در روایات نیز آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام با سعهٔ وجودی خود، به صف محشر می آیند و شیعه را از غیرشیعه تمیز می دهند. صورت های شیعیان سفید و درخشنده است و ملائکه احترام خاصّی برای ایشان قائل هستند. امیرالمؤمنین علیه السلام شیعیان را زیر لوای حمد و در کنار حوض کوثر می برند. حوض کوثر، حقیقت حضرت زهرا علیها السلام است و امیرالمؤمنین علیه السلام ساقی آن است. شیعیان به دست مبارك آن حضرت از آب کوثر سیراب می شوند. اگر کسی آب کوثر را بنوشد، هرگونه زشتی و بدی از وجود او پاك می شود؛ اگر سیاه است، سفید می شود، اگر پیر است جوان می گردد، اگر بیمار است سلامتی می یابد، اگر ناقص العقل است، عقل او کمال پیدا می کند و خلاصه هرگونه بدی و زشتی، با خوردن آب کوثر از وجود انسان پاك می گردد و یك انسان به تمام معنا می شود.

قیامت با تمام سختی هایش، برای چنین انسانی به مثابهٔ یك لحظهٔ گذراست و پس از آن، با جواز امیرالمؤمنین علیه السلام و پشت سر ایشان با یك چشم برهم زدن، به بهشت وارد می شود.(1)

همان گونه که نیکوکاران و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام با درخشندگی چهره هایشان شناخته می شوند، بدکاران و منکران ولایت نیز با چهره هایشان شناخته می شوند. چنان که قرآن کریم، سیمای مجرمان را نشان گر بدی و زشتی آنان می داند:

«نَحْنُ نُوقَفُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ بَیْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَمَنْ یَنْصُرُنَا عَرَفْنَاهُ بِسِیمَاهُ فَأَدْخَلْنَاهُ الْجَنَّةَ ، وَ مَنْ أَبْغَضَنَا عَرَفْنَاهُ بِسِیمَاهُ فَأَدْخَلْنَاهُ النَّار»(2)

1- . ر. ك: الغدیر، ج 2، ص 453 تا 460.

2- . شواهد التنزیل، ج 1، ص 263.

قرآن شریف دربارهٔ بدکاران می فرماید: موهای سر و پاهایشان را می گیرند و آن ها را به جهنّم پرتاب می کنند:

(فَيُؤْخَذُ بِالنَّوٰاصِي وَ اَلْأَقْدٰامِ)(1)

بـدکاران بایـد در آتش جهنّمی که خود تهیه کرده انـد، بسوزند و چاره ای جز سوختن ندارند. به راستی که عذاب جهنّم دشوار است و یك لحظه از آن، به اندازهٔ هزاران سال سختی و رنج به همراه دارد.

حسابرسی نیکوکاران

آیـات شـریفهٔ قرآن کریم در موضوع معـاد و نیز روایاتی که در این زمینه وجود دارد، نشانگر سـختی قیامت و دقیق بودن حسابرسـی اعمال است؛ امّا بایـد دانست که حسابرسـی در قیامت با همهٔ سـختی ها و مشـکلات خود، برای مؤمنین و کسانی که با عنایت امیرالمؤمنین علیه السلام زیر لوای حمد قرار گرفته اند و از آب کوثر سیراب گشته اند، لحظه ای بیش نخواهد بود.

این افراد، با توجه به لیاقتی که در دنیا و در پرتو پیروی از اهل بیت علیهم السـلام کسب کرده انـد، بنابر تعبیر روایات، مانند برق جهنده، به بهشت و جایگاه خود خواهند رسید.

به نظر می رسد منظور از اصحاب «اعراف» که قرآن کریم از آنان سخن می گوید نیز شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام هستند که در قیامت، زیر لوای حمـد قرار می گیرنـد و در آن جایگاه فرح بخش، به تماشای محشـر و محاسـبهٔ اعمال و وضـعیّت مردمان می نشـینند تا حسابرسی تمام شود و از جایگاهی که دارند و از تماشای صحنهٔ محشر، لذّت می برند.

1- . الرحمن، 41: «و از پیشانی و پایشان بگیرند.»

حسابرسی بدکاران

دربارهٔ بدکاران، وضعیّت بسیار سخت و ناراحت کننده خواهد بود. برعکس نیکوکاران که با نور ایمان و نور ولایت راه خود را می یابند و در یك لحظه نجات پیدا می کنند، بدکاران در تاریکی و ظلمت مطلق به سر می برند و باید سختی روزهای متعدّد و بسیار طولانی قیامت را تحمّل کنند و به سؤالاتی که از آن ها پرسیده می شود، پاسخ گویند. آنان در ظلمت و تاریکی، همدیگر را نمی بینند و در آن صحرای پر هیاهو به همدیگر تنه می زنند و موجبات ناراحتی یکدیگر را فراهم می کنند. خلاصه به تعبیر قرآن کریم، شومی و بدبختی گریبان گیر بدکاران و گناه کاران است:

(وَ أَصْحٰابُ اَلشِّمٰالِ مٰا أَصْحٰابُ اَلشِّمٰالِ ، فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ ، وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ ، لاٰ بٰارِدٍ وَ لاٰ كَرِيمٍ ، إِنَّهُمْ كٰانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُتْرَفِينَ ، وَ كٰانُوا يُصِرُّونَ عَلَى اَلْحِنْثِ اَلْعَظِيمِ)(1)

دست چپی ها (کسانی که نامهٔ عملشان به دست چپ داده شده است)، بسیار شومند. آنان زیر هرم و دود جهنّم هستند. آتش و دودی که خودشان به واسطهٔ اعمال دنیوی خود، مانند پیروی از هوی و هوس، تجمّل گرایی، اسراف و به طور کلی گناه، به وجود آورده اند. آنان با اصرار بر گناه و تن دادن به خواهش های نفسانی و شهوانی، این آتش و درد و رنج را برای خود فراهم ساخته و چاره ای از آن ندارند.

قرآن کریم بارها در تشریح مسائل و وقایع قیامت، بر این نکته تأکید می فرماید که قیامت برای بدکاران بسیار سخت و برای نیکوکاران آسان و راحت است. همچنین منشأ این سختی و یا آرامش و راحتی در قیامت را اعمال خود انسان ها در دنیا برمی شمرد.

1- . الواقعه، 41 تا 46: «و یاران چپ؛ کدامند یاران چپ ؟ در [میان] باد گرم و آب داغ. و سایه ای از دود تار. نه خنك و نه خوش. اینان بودند که پیش از این ناز پروردگان بودند. و بر گناه بزرگ پافشاری می کردند.»

مواقف قیامت

از قرآن و روایات معلوم می شود که در قیامت، مواقف بسیاری برای حسابرسی به حساب بندگان وجود دارد. ازجمله مواقف قیامت، می توان به مواقف اهل بیت علیهم السلام نماز و حق النّاس اشاره کرد که از بندگان راجع به محبّت و ولایت اهل بیت علیهم السلام، اهمیّت آنان به نماز و میزان مراعات حقّالنّاس سؤال می شود و اگر پاسخ قانع کننده ای نداشته باشند، حق عبور از آن مواقف را ندارند.

گذر از مواقف قیامت، به تعبیر قرآن کریم، پنجاه هزار سال طول می کشد. قرآن، هنگام بیان شدّت حسابرسی در قیامت و سختی آن، یك جا می فرماید: قیامت هزار سال است(1) و در جای دیگر می فرماید: پنجاه هزار سال طول می کشد!(2) امام صادق علیه السلام در توضیح این مطلب فرموده اند: «قیامت پنجاه موقف دارد که هر موقف آن، هزار سال طول می کشد!»(3)

البته این سختی ها و طول کشیدن قیامت، برای مؤمنین و نیکوکاران، لحظه ای بیش نیست و بسیار گذراست، چنان که وقتی به پیامر اکرم صلی الله علیه و آله عرض شد که حسابرسی در قیامت چقدر طولانی و سخت است ؟! فرمودند: برای مؤمن یك لحظه است، و کمتر از خواندن یك نماز در دنیا طول می کشد:

«وَ الّذي نَفسِ مُحمَّد بِيَده إنَّه لَيَخِّفُ علَى المُؤمِن حتّى يَكون أخفّ عَليه مِن صَلاة مَكتوبَة يُصليها في الدُّنيا»(4)در واقع، صدمات و سختی های مؤمن حقیقی در دنیا و ریاضت های دینی او، موجبات آرامش و راحتی او را در قیامت فراهم می سازد؛ بنابراین هرچه

1- . السجده، 5: «كٰانَ مِقْدٰارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ - در روزی که مقدارش - آن چنان که شما [آدمیان] برمی شمارید - هزار سال است.»

2- . المعارج، 4: «كٰانَ مِقْدٰارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ - در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است.»

3- . أمالی المفید، ص 274 و 275.

4- . مجمع البیان، ج 10، ص 531.

مؤمنین بیشتر در انجـام واجبات و عبادات کوشا باشـند و از گناه و نافرمانی خداونـد اجتناب ورزنـد، در قیامت، راحت تر و شادتر خواهند بود. با وجود این، آیا واقعاً ارزش ندارد کسـی هشـتاد سال یا در نهایت صد سال زندگی دنیا را در مضـیقه و مشـقّت باشد و پا روی هوی و هوس و شـهوات خود بگذارد تا پنجاه هزار سال در رفاه و آسایش باشد؟ مسلّما ارزش دارد. درحالی که زمان قیامت، فقط پنجاه هزار سال حسابرسی نیست؛ بلکه برای همیشه و ابدی خواهد بود.

مواقف دشوار

اشاره

دربارهٔ تعـداد مواقف قیامت و پرسـش های آن مواقف، اقوال مختلفی بین شـده است؛ اما آنچه آشـکار است، این که، در قیامت سه موقف بسیار سنگین در پیش روی انسان است و اگر از این سه موقف به سلامت بگذرد، از مواقف دیگر نیز خواهد گذشت.

این مواقف دشوار عبارتند از: موقف نماز، موقف اهل بیت علیهم السلام و موقف حقّالنّاس.

1. موقف نماز

در این موقف از نماز سؤال می شود، چنان که در حدیث شریف آمده است:

«أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا وَ إِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا سِوَاهَا»(1)

1- . فلاح السائل، ص 127: «نخستین چیزی که از بنده سؤال می شود، نماز است. اگر پذیرفته شود اعمال دیگر نیز پذیرفته خواهد شد و چنان که پذیرفته نشود، دیگر اعمال هم قبول نخواهد شد.»

اگر بنده از این موقف به سلامت گذشت، در مواقف دیگر کارش آسان خواهد بود و چون در این موقف درماند، از همانجا به پاهایش غل و زنجیر می زنند و وی را به دوزخ می افکنند.

2. موقف اهل بیت علیهم السلام

در این موقف که از دشوارترین مواقف است، از محبّت اهل بیت علیهم السلام سؤال می شود. اگر کسی در این موقف بتواند به پرسش ها پاسخ گوید، مثل کسی است که در بازپرسی اوّل پرونده اش خوب باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ یَوْمَ الْقِیَامَةِ حَتَّی یُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ عَنْ عُمُرِهِ فِیمَا أَفْنَاهُ وَ عَنْ شَبَابِهِ فِیمَا أَبْلَاهُ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَیْنَ اکْتَسَبَهُ وَ فِیمَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَیْت»(1)«زمخشری» و «فخر زاری» که از علمای بزرگ اهل تسنّن هستند، در ذیل آیهٔ «مودّت» در سورهٔ شوری نقل می کنند:

«مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِیداً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَکْمِلَ الْإِیمَانِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَکُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ... أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مَکْتُوبٌ بَیْنَ عَیْنَیْهِ آیِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ کَافِراً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ

1- . الخصال، ج 1، ص 253: «هیچ بنده ای روز قیامت قدم از قدم برنمی دارد، مگر اینکه از چهار چیز از او سؤال شود: 1. زندگی خود را چگونه گذرانده است ؟ 2. جوانی خویش را در چه راهی صرف کرده است ؟ 3. دارایی خود را چگونه و از چه راهی به دست آورده و در چه راهی خرج کرده است ؟ 4. دوستی و محبّت اهل بیت علیهم السلام.»

آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّة»(1)

3. موقف حق الناس

در سوّمین موقف که شاید از دو موقف دیگر مشکل تر است، از «حقّالنّاس» سؤال می شود.(2) خداوند متعال ممکن است از حقّ خود بگذرد، ولی فرموده است که از حقّ مردم نمی گذرد:

«وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا يَجُوزُنِي ظُلْمُ ظَالِمٍ »(3)در این موقف برخلاف مواقف دیگر، ملائکه به بازپرسی نمی پردازند؛ بلکه خداوند قهار است که به حقّالنّاس رسیدگی می فرماید و به اندازه ای در این موقف سخت گرفته می شود که چهل نماز مقبول را در عوض یك درهم می گیرند!

1- . الکشاف، ج 4، ص 220؛ مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر فخر رازی)، ج 27، ص 595: «آگاه باشید! هر که با محبت اهل بیت پیامبر علیهم السلام جان بسپارند، شهید است و نیز هر آنکه محبت آن ها را به دل داشته باشد، چون بمیرد تائب و آمرزیده است و زنهار هر که با محبت اهل بیت پیامبر از جهان چشم پوشد، بهشت بر او واجب می شود.... بدانید هرکه با دشمنی آل محمّداز دنیا برود، روز قیامت در حالی محشور می شود که روی پیشانی او نوشته شده محروم شده از رحمت خداوند. زنهار! هر که با کینه اهل بیت پیامبر چشم از جهان فروبندد، بدرستی که کافر از جهان رفته است. هر که با کینهٔ اهل بیت علیهم السلام جان سپارند، بوی بهشت را نشنود.»

2- . ر. ك: سیر و سلوك؛ توبه، ص 185 تا 207.

3- . الکافی، ج 2، ص 443: «به عزت و جلالم سوگند از حقّ مردم و ظلمی که ظالم کرده است، نخواهم گذشت.»

8 فصل هشتم: میزان و صراط

میزان در قیامت

میزان هر چیزی به تناسب آن چیز است؛ مثلاً وسیلهٔ سنجش موادی همچون گندم و جو، ترازوهای معمولی است؛ ولی طلا را با وزنه های بسیار ظریف و دقیقی وزن می کنند. همچنین پارچه را متر می کنند؛ یعنی میزان پارچه، متر است و علمی مانند فلسفه، میزانی به نام منطق دارد.

بر اساس تصریح قرآن کریم، اعمال آدمیان در قیامت نیز با میزان متناسب با خود سنجیده می شود:

(وَ نَضَعُ اَلْمَوٰازِینَ اَلْقِسْطَ لِیَوْمِ اَلْقِیٰامَةِ)(1)

میزان سنجیدن هر چیزی باید متناسب با آن چیز باشد و همان طور که میزان برای سنجش امور مادّی، ترازوست، میزان در روز قیامت نیز، طبق فرمودهٔ قرآن کریم، «حق» است:

1- . الأنبیاء، 47: «و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می نهیم.»

(وَ اَلْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ اَلْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِينُهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ)(1)

به عبارت رساتر، خدای سبحان، در قیامت، اعمال آدمیان را با «حق» می سنجد و وزن هر عملی به مقدار حقّی است که در آن است، به این معنا که هر چه عمل انسان بیشتر مشتمل بر حق باشد، به همان اندازه ارزش و اعتبار دارد و به تعبیری، وزن دارد. از این جهت می توان گفت که عمل نیکو در آخرت، وزین است و عمل بد، چون مشتمل بر حق نیست، در قیامت وزنی ندارد. در نتیجه هرکه اعمال صالحش سنگین باشد، اهل بهشت و هرکس اعمال صالحش سبك باشد، جهنّمی است:

(فَأَمّٰا مَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِينُهُ ، فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رٰاضِيَةٍ ، وَ أَمّٰا مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِينُهُ ، فَأُمُّهُ هٰاوِيَةٌ)(2)

مصادیق میزان اعمال

اشاره

در قرآن کریم میزان به صیغهٔ جمع استعمال شده و این به آن معناست که ظاهراً در روز قیامت نه یك میزان، بلکه میزان هایی وجود دارد که انسان را با آن ها می سنجند.

در واقع، میزان مصادیق مختلفی دارد که به طور مختصر، به آنها اشاره می شود:

1. هویت

هویت برای انسان، میزان اعمال است و همین هویت موجب سنگینی یا سبکی در روز قیامت است. چنان که ورود انسان به صف محشر در حالی

1- . الأعراف، 8: «و در آن روز، سنجش [اعمال] درست است. پس هر کس میزان های [عمل] او گران باشد، آنان خود رستگارانند.»

2- . القارعه، 6 تا 9: «امّا هر که سنجیده هایش سنگین برآید، پس وی در زندگی خوشی خواهد بود! و امّا هر که سنجیده هایش سَبُك برآید، پس جایش «هاویه» باشد.»

که ملائـك اطرافش را بـا احترام و عزّت گرفته باشـند و در زیر پرچم ولاـیی مولاـ امیرمؤمنان علیه السـلام صورتش چون ماه شب چهارده بدرخشد، «میزان» اعمال اوست و هویتش نشان می دهد که بهشتی است؛ ولی چون انسان را به صورت زشتی وارد صف محشر کنند، در حـالی که غـل و زنجیر به پا و گردن دارد، این هیئت و هویت همان میزان اعمال اوست؛ پس سـنگینی از نظر عزّت و آبروست و سـبکی از حیث بی حیثیتی و بی احترامی اوست.

2. تجسّم اعمال

تجسّم عمل به معنای دوّم، در روز قیامت برای انسان میزان است؛ زیرا در ذات اعمال سـبکی و یا سنگینی نهفته است؛ ولی، سنگ خارا و خرمهره ذاتاً سبك و بی ارزش است.

بنابراین، نیکوکاران روز قیامت چون پا به صـحرای محشـر گذارنـد، تجسم اعمال نیکوی آنان به صورت های زیبا و دلپـذیر نشان از بهشتی بودن آن ها دارد و خود میزان است که سـره را از ناسـره می نمایاند؛ اما، بدکاران وقتی محشور می شوند، اعمال ناشایست آن ها به صورت هـای زشت و نفرت انگیز و در هیئت خون و مـار و مور و وحوش مجسم می شود و آن هـا را احاطه خواهـد کرد و این تجسم خود میزانی است گویا.

3. نامهٔ عمل

در آن روز، فشرده ای از حساب اعمال انسان ها به دستشان داده می شود. این خود بهترین میزان است؛ یعنی اگر نامهٔ عمل انسان به دست راست او داده شود، اهل رستگاری و بهشت است و اگر نامهٔ عمل را به دست چپش بدهند،

از دوزخیان خواهد بود؛ پس آنچه انسان را به دوزخ می افکند، سبك بودن نامهٔ اعمال او است و آنچه او را از بهشتیان می کند، سنگینی نامهٔ اعمال او است.

4. اهل بیت علیهم السلام

طبق نقل برخی از روایات،(1) میزان در قیامت، انبیاء و اوصیاء علیهم السلام هستند و اعمال انسان ها با آنان سنجیده می شود. بر این اساس، می توان گفت: میزان سنجش اعمال هر امّتی، پیامبر آن امّت و اوصیای او هستند و میزان سنجش اعمال مردمان آخرالزّمان، حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و ائمّهٔ طاهرین علیهم السلام هستند، چنان که در برخی روایات فرموده اند:

«نَحنُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ»(2)حتی از آنجا که چهارده معصوم علیهم السلام، حقّ مطلق و عین حق و انسان کامل و مظهر تامّ فضایل اخلاقی و صفات نیکوی انسانی هستند، می توان گفت: آن ذوات نورانی، میزان سنجش اعمال، برای همهٔ بشریّت هستند و پروردگار متعال، حساب همهٔ آدمیان را با ایشان می سنجد.

آنچه گفتن آن و تفکّر دربارهٔ آن، برای ما شیعیان، لذّت بخش و افتخارآمیز است، اینکه میزان اعمال ما، امیرامؤمنین علی علیه السلام است؛ همان گونه که در زیارت ایشان می خوانیم:

«سَلَامٌ عَلَی مِیزَانِ الْأَعْمَال»(3)پس، امید فراوان داریم که پروندهٔ اعمال ما، در قیامت و هنگام سنجش با آن امام بزرگوار، موجب روسفیدی ما در برابر ایشان و سربلندی مولا یمان در پیشگاه خداوند و در برابر امّت های دیگر باشد؛ زیرا گناه ما، سرافکندگی امام و مقتدای ما را به همراه خواهد داشت.

1- . معانی الأخبار، ص 31.

2- . تفسیر الصافی، ج 2، ص 182.

3- . المزار الکبیر، ص 185.

تناسب عمل با میزان

حال که دانستیم ترازوی قیامت، معصومین علیهم السلام هستند و به خصوص اعمال شیعیان را با اعمال ایشان می سنجند، باید به این نکتهٔ اساسی توجه کنیم که اگر اعتقاد، گفتار و کردار شیعیان متناسب با اهل بیت علیهم السلام باشد، بهشتی می شوند، وگرنه ترازوی اعمال وزن و اعتباری نخواهد داشت.

در واقع، بدیهی است که میزان، عمل به دستور پیشوایان دینی علیه السلام و گام برداشتن در مسیر آن ها و متخلّق شدن به اخلاق آن بزرگواران و تمسّك به ولایتشان و عشق ورزیدن به وجود مبارکشان است. کسی که در دنیا به آن بزرگواران معرفت پیدا نکند و در طریق آنان گام برندارد، یقیناً در آخرت اهل نجات نخواهد بود؛ زیرا میزانش سبك است. کسی که به اهل بیت علیه السلام نزدیك باشد، در واقع به حق تعالی نزدیك شده و کسی که از آن ها دور شود، از خداوند دور شده است و دورشدن از آن ها باعث سبکی میزان و قرب بدان ها موجب سنگینی میزان است.

شیعیان باید در اعمال خود به ویژه در اهمیت به واجبات و ترك محرّمات، در نماز، در حجاب و پوشش، در فضائلی مثل صداقت، امانت داری، وفای به عهد، ایثار، گذشت، فداکاری و خدمت به خلق خدا، تابع اهل بیت علیه السلام باشند تا میزان اعمال آنان سنگین و معتبر شود.

جوانان عزیز باید توجّه داشته باشند و به سادگی از کنار این مطالب عبور نکنند و با شعارهایی احساسی مانند: «همه غرق گناهیم و یك حسین داریم!» خود را نفریبند. محبّت امام حسین علیه السلام نعمت بسیار بزرگ و ارزشمندی است؛ ولی معرفت به اعمال و خواسته های امام حسین علیه السلام برتر و والاتر است. در زیارت امام حسین علیه السلام می خوانیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ»(1)وقتی بیش از بیست آیه از قرآن کریم راجع به حجاب و عفاف سخن می گوید و حجاب حضرت زهرا علیها السلام چادر است، کوتاهی در حجاب و عفاف، چه تناسبی با سیرهٔ آن حضرت دارد؟

کسی که خودگرا و خودمحور است و به فکر دیگران نیست، چه تناسبی با حضرات معصومین علیهم السلام دارد؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ »(2)

مگر کسی می تواند مدّعی پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام باشد؛ ولی در عمل هیچ شباهتی به آنان نداشته باشد؟

ماهیت صراط در قیامت

«صراط» در لغت به معنی راه و در اصطلاح، راه به سوی بهشت است. از آیات نورانی قرآن کریم استفاده می شود که راه بهشت از جهنّم می گذرد و همهٔ انسان ها باید آن راه را طی کنند و گریزی از آن ندارند. سپس اگر بهشتی باشند از جهنّم می گذرند و به بهشت می رسند و اگر جهنّمی باشند، نمی توانند از جهنّم خارج شوند:

(وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاّٰ وٰارِدُهٰا كٰانَ عَلىٰ رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا وَ نَذَرُ اَلظّٰالِمِينَ فِيهٰا جِثِيًّا)(3)

1- . الکافی، ج 4، ص 574.

2- . الکافی، ج 2، ص 163.

3- . مریم، 71 و 72: «و هیچ کس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می گردد. این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است. آنگاه کسانی را که پرهیزگار بوده اند می رهانیم، و ستمگران را به زانو درافتاده در [دوزخ] رها می کنیم.»

بنابراین، اینکه در بین عوام مشهور شده که پلی در قیامت تعبیه شده است و همه باید از روی آن پل بگذرند، صحیح نیست و گفته هایی که در این زمینه وجود دارد، نظیر اینکه شاعر می گوید: «هر که از پل بگذرد، خندان بود»، یك مثال عوامانه بیش نیست، بلکه منظور آن است که راه بهشت از جهنّم می گذرد.

براساس این آیهٔ شریفه، همه از جهنّم رد می شوند و خداوند متعال، شیعیان متّقی، یعنی کسانی را که علاوه بر شعار و اعتقاد قلبی، در عمل نیز شیعه و پیرو اهل بیت علیهم السلام بوده اند، نجات می دهد. گویا جهنّم حیات دارد، حرف می زند و شیعهٔ واقعی را می شناسد که آنان به سلامت از جهنّم می گذرند.

امّا کسانی که در دنیا ستمگر بوده اند، یعنی به خود، به خداوند یا به مردم، ظلم کرده و در واقع متّقی نبوده اند، در جهنّم می مانند و هنگام عبور از جهنّم، یارای رفتن ندارند، زانوهایشان خم می شود و در قعر جهنّم فرومی روند. به عبارت دیگر جهنّم آن ها را می بلعد.

سپس خداوند تعالی می فرماید: در قیامت هر امتی پشت سر امامش حاضر می شود:

(یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمٰامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ کِتٰابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولٰئِكَ يَقْرَؤُنَ کِتٰابَهُمْ وَ لاٰ يُظْلَمُونَ فَتِيلاً وَ مَنْ کٰانَ فِي هٰذِهِ أَعْمىٰ فَهُوَ فِي اَلآخِرَةِ أَعْمىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلاً)(1)

طبق این آیات شریفه، کسانی که در این دنیا راه را گم کرده و در واقع، باطن آنان نابینا بوده است، در قیامت نیز راه را گم می کنند و در جهنّم فرومی روند؛

1- . الإسراء، 71 و 72: «[یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم. پس هرکس کارنامه اش را به دست راستش دهند، آنان کارنامه خود را می خوانند و به قدر نخك هسته خرمایی به آنها ستم نمی شود. و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد در آخرت [هم] کور [دل] و گمراه تر خواهد بود.»

امّا آنان که در دنیا بینا بوده اند و صـراط هدایت و رستگاری را که همان راه اهل بیت علیهم السلام است، یافته اند و در آن راه حرکت کرده اند، در قیامت نیز در صـراط هدایت و به دنبال امامان و پیشوایان خود، به بهشت می روند، به این معنا که امیرالمؤمنین علیه السـلام یا یکی از ائمـهٔ طاهرین علیهم السـلام به جلو می رونـد و شـیعیان به دنبال آن انوار مقدس حرکت می کنند. بدیهی است وقتی آتش به امامان می رسد، اظهار ادب می کند و ایشان بلافاصله به بهشت وارد می شوند.

اما کسانی که ولایت حضـرت علی علیه السلام را ندارند و به عبارت دیگر کسانی که در دنیا از آن حضرت پیروی نداشته اند، در جهنّم می مانند و گم می شوند و جهنّم آن ها را می بلعد.

دنیا و آخرت، به مثابهٔ یك سكّهٔ دو رو

در قضـیّهٔ عبور همگانی از جهنّم، نکتهٔ دقیقی وجود دارد و آن این است که باطن این دنیا همان آخرت است و ظاهر آخرت، این دنیاست و در حقیقت، دنیا و آخرت مانند یك سكهٔ دو رو عمل می کنند، به این معنا که هرکس در دنیا بتواند نفس امّاره را مطیع خود کند و از صفات رذیله بگـذرد و هوی و هوس و شـیطان درون و شـیطان برون را تحت کنترل خود درآورد، در قیـامت می توانـد از آتش جهنّم بگـذرد؛ اما کسانی که در این دنیا تسـلیم نفس امّاره شـده و در اثر تبعیّت از هوی و هوس نابود شـده و غرق در تجمّل گرایی شده اند و صـفات رذیله، مانند حسادت، تکبّر، خودخواهی و منیّت بر آن ها مسلّط گشته است، در روز قیامت هم آتش جهنّم آن ها را در خود می بلعد.

در واقع، آتش جهنّم به واسـطهٔ خود انسان روشن می شود و اگر کسی در این دنیا نتواند هوی و هوس را مهار کند و نتواند از شیطان درون و برون بگذرد، در قیامت هم نمی تواند آتش جهنّم را مهار کند.

همان گونه که در دنیا انسان دو بُعدی است و از بعد حیوانی و انسانی تشکیل شده است و همان گونه که در دنیا باید از بعد حیوانی استفاده صحیح کند و مانند بُراق و مرکب بر آن سوار شود تا به عرش خدا برسد، در قیامت نیز دو بعدی است و با بعد انسانی و معنوی به بهشت می رود و بعد حیوانی، او را در جهنّم نگاه می دارد.

به عبارت روشن تر، همان طور که در دنیا گاهی به جای غلبهٔ بعد روحی و معنوی بر بعد جسمی و حیوانی، بعد جسمی بر بعد روحی غلبه می کند و نفس امّاره، انسان را مهار می کند و شیطان درون و برون بر او مسلّط می شوند، در قیامت نیز با غلبهٔ بعد حیوانی، خواه ناخواه به جهنّم می رود و جهنّم او از همین جا شروع می گردد.

در حقیقت، آیهٔ (وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاّٰ وٰارِدُهٰا كٰانَ عَلیٰ رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا) یعنی راه بهشت، تقواست و اگر انسان نتواند از آن راه بگذرد و اگر فاسق و ظالم و فاجر باشد، در جهنّم خواهد ماند: (وَ نَذَرُ اَلظّٰالِمِينَ فِيهٰا جِثِيًّا).

بنابراین باید انسان فکری برای قیامت و به خصوص برای صراط آن بکند تا بتواند به سلامت، از جهنّم بگذرد و به بهشت برسد. عمل انسان در دنیا باید به گونه ای باشد که در قیامت بتواند به دنبال اهل بیت علیهم السلام حرکت کند و مانند برق جهنده وارد بهشت شود و با اهل بیت علیهم السلام محشور گردد که حشر با ایشان، از هر قصر و حورالعین و از هر بهشتی، برتر و بالاتر است.

معنای دیگر صراط

صراط، به تعبیر دیگر، ائمّهٔ معصومین علیهم السلام هستند؛ چنان که خود فرموده اند:

«نَحْنُ صِرَاطُهُ الْمُسْتَقِيم»(1)

1- . تفسیر فرات الکوفی، ص 138.

یعنی هر که در دنیا آنان را شـناخت و آن ها را متابعت کرد و به ولایت آنان تمسك جست، حتماً به صراط مستقیم الهی هدایت شده است و کسی که در دنیا به صراط مستقیم الهی هدایت شده باشد؛ البته از صراط به آسانی خواهد گذشت. کلام مولای موحدان امیرمؤمنان علیه السلام به این معنا اشاره دارد که فرمودند:

«أَنَا صِرَاطُ اللّهِ الْمُسْتَقِيمُ وَ عُرْوَتُهُ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصامَ لَها»(1)من صراط مستقیم الهی و دستگیره محکم الهی هستم که گسستگی ندارد.

بنابراین، شـناخت امامان علیهم السـلام و چنگ زدن به ولایت آن ها، راهی است که به سوی خدوانـد تبارك و تعالی می انجامد و موجب گذشتن سریع و آسان از صراط در روز قیامت می شود.

1- . تصحیح اعتقادات الإمامیة، ص 108.

9 فصل نهم: شاهدان در قیامت

نظارت شهود در دنیا

اشاره

در قیامت، شاهدانی، بر اعمال همهٔ انسان ها، اعمّ از خوب یا بد، شهادت می دهند. پس معلوم می شود که این شاهدان در دنیای فِعلی بر اعمال ما نظارت دارنـد؛ بلکه بایـد نحوهٔ اعمال و نیّات ما را نیز درك کننـد، چراکه شاهد برای ادای شـهادت، باید حاضـر و ناظر بر موضوع شهادت باشـد و از چگونگی و کمّ و کیف آن اطّلاع کامل داشـته باشد. به همین علّت، توجّه به شاهدان قیامت بسـیار حائز اهمیّت است. تعداد این گواهان، بیش از ده مورد است که در ادمه، تنها به برخی از آنها اشاره می شود.

ص: 159

اوّلین شاهد: خداوند متعال

اوّلین شاهـد در قیامت، خداونـد سـبحان است. پروردگار عالم در دنیا ناظر و شاهـد اعمال همـهٔ بندگان است و در قیامت، علیه یا له آنها شهادت می دهد:

(فَكَفىٰ بِاللهِ شَهِيداً)(1)

(إِنَّ اَللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ)(2)

شهادت خداوند متعال له یا علیه انسان، بسیار حائز اهمیّت است و قرآن کریم، مکرّراً انسان را به آن توجّه داده است.(3)

دوّمین شاهد: انبیای الهی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

شاهـد دوّم، انبیـای الهی بالأـخص، پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله هسـتند. انبیاء الهی علیهم السـلام همان طور که جلودار امّت خود هستند، در قیامت هم شاهد بر امّت خود خواهند بود:

(وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنا بِكَ شَهِيداً عَلىٰ هٰؤُلاٰءِ)(4)

بنابراین مسـلمانان باید مواظب عملکرد خود باشد که گفتار و رفتار ناپسند، نه تنها آنان را از شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محروم می سازد؛ بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله علیه آن ها شهادت می دهند. وای به حال کسانی که در روز قیامت، شفیعان ایشان، دشمنان آن ها باشند:

1- . یونس، 29: «و گواهیِ خدا میان ما و میان شما بس است.»

2- . الحج، 17: «زیرا خدا بر هر چیزی گواه است.»

3- . ر. ك: آل عمران، 98؛ المائدة، 117؛ یونس، 46؛ سبأ، 47 و...

4- . النحل، 89: «و [به یـاد آور] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشـان برایشان برانگیزیم، و تو را [هم] بر این [امت] گواه آوریم، و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، بر تو نازل کردیم.»

وَيلٌ لِمَن شُفَعاؤُه خُصَماؤُه *** وَ الصّور فِي يَومِ القيامَة ينفَخ(1)

قرآن کریم، از شکایت و چه بسا از نفرین شفیع امّت، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر می دهد:

(وَ قٰالَ اَلرَّسُولُ يٰا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اِتَّخَذُوا هٰذَا اَلْقُرْآنَ مَهْجُوراً)(2)

اگر ملّت مسلمان به قرآن کریم عمل نکنند و قرآن سرمشق زندگی آن ها نباشد یا در زندگی آن را نادیده بگیرند، در روز قیامت، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نه فقط علیه آنان شهادت می دهند؛ بلکه از آن ها گله و شکایت کرده و حتّی نفرین می کنند و می فرمایند: خدایا! این قوم من، از کسانی بودند که در دنیا روی قرآن پا گذاشتند و قرآن در خانه و زندگی آن ها مهجور بود و به آن عمل نمی کردند!

سوّمین شاهد: ائمّهٔ اطهار علیهم السلام

سوّمین شاهد قیامت، ائمّهٔ طاهرین علیهم السلام هستند. قرآن کریم، به انسان ها متذکّر می شود که هرچه می خواهید انجام دهید؛ امّا بدانید که در محضر خداوند متعال و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمّهٔ طاهرین علیهم السلام هستید:

(وَ قُلِ اِعْمَلُوا فَسَيَرَى اَللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلىٰ عٰالِمِ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)(3)

منظور از مؤمنون در این آیه، طبق روایات، حضرات معصومین علیهم السلام هستند.(4)

1- . مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 328.

2- . الفرقان، 30: «و پیامبر [خدا] گفت: پروردگارا، قوم من این قرآن را رها کردند.»

3- . التوبه، 105: «و بگو: [هر کاری می خواهید] بکنید، که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست، و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می شوید؛ پس شما را به آنچه انجام می دادید آگاه خواهد کرد.»

4- . الکافی، ج 1، ص 219.

بنابراین، آیهٔ شـریفه می فرماید: ای انسان هرچه می خواهی انجام بده؛ امّا مواظب و متوجّه باش که در خلوت و جلوت، در محضر خداوند متعال، پیامبر و ائمّه علیهم السـلام هستی! در محضـر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف هستی؛ پس ادب حضور را مراعات کن و بدان که در روز قیامت، ایشان بر اعمال تو شهادت می دهند.

همچنین قرآن شریف در آیهٔ دیگری می فرماید:

(وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَی اَلنّٰاسِ وَ یَکُونَ اَلرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً)(1)

در این آیهٔ شـریفه هم، براساس روایات وارد شده، مراد از امّت وسط، ائمهٔ طاهرین علیهم السلام هستند(2) که انسانِ کامل و بهترینِ افراد می باشند و در روز قیامت، علیه انسان یا له او شهادت می دهند.

همهٔ شـیعیان و محبّان اهل بیت علیهم السـلام آرزو دارند که مثلاً امام حسـین علیه السـلام از آن ها شفاعت کنند؛ امّا برای رسیدن به این خواسـته، باید توجّه داشته باشند که در خلوت و جلوت، در محضر امام حسین علیه السلام هستند و نوع عملکرد آن ها، باعث می شود آن حضرت، له یا علیه آنان شهادت دهند.

چهارمین شاهد: ملائکهٔ الهی

اشاره

دسـتهٔ چهارم شاهـدان قیامت، ملائکهٔ الهی می باشـند. از دیدگاه قرآن، ملائکهٔ شاهد، سه گروهند: ملائکهٔ مقرّب و ملائکه ای که محافظ انسان ها هستند و ملائکه ای که مسئول ثبت اعمال روزانهٔ انسان ها هستند.

1- . البقره، 143: «و بدین گونه شما را امّتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر بر شما گواه باشد.»

2- . شواهد التنزیل، ج 1، ص 119.

دستهٔ اوّل: ملائکهٔ مقرّب

دستهٔ اوّل، ملائکهٔ مقرّب خداوند، نظیر حملهٔ عرش، جبرییل، میکاییل و اسرافیل هستند:

(کِتٰابٌ مَرْقُومٌ ، یَشْهَدُهُ اَلْمُقَرَّبُونَ)(1)

این ملائکهٔ مقرّب، غیر از نکیر و منکر و ملائکه ای که به صورت روزانه اعمال انسان را ثبت می کنند، هستند. خوشا به حال کسانی که در روز قیامت فرشته ای مانند جبرئیل، به نفع آنان شهادت دهد.

در روایات آمده است در قیامت، ملائکه ای که شهادت می دهند، به استقبال فرد مورد نظر می آیند و با احترام خاصی او را به صف محشر برده، برای او و به نفع وی شهادت می دهند. مسلّماً چنین انسانی شادی و سرور زائدالوصفی پیدا خواهد کرد که به تعبیر قرآن کریم، همهٔ اهل محشر را به دیدن نامهٔ اعمالش دعوت می کند:

(هٰاؤُمُ اِقْرَؤُا کِتٰابِیَهْ)(2)

دستهٔ دوّم: ملائکهٔ محافظ

دوّمین دسته از ملائکهٔ شاهد، ملائکه ای هستند که برای حفظ ما از شرور انسی و جنّی و آفات، همیشه همراه انسان هستند و از او مواظبت می کنند:

(لَهُ مُعَقِّبٰاتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اَللّٰهِ)(3)

1- . المطففین، 20 و 21: «کتابی است نوشته شده که مقرّبان شاهد آن هستند.»

2- . الحاقة، 19: «بیایید و کتابم را بخوانید.»

3- . الرعد، 11: «برای انسان مأمورانی است پی درپی، که به فرمان خدا او را از پیش رو و از پشت سر پاسداری می کنند.»

دستهٔ سوّم: ملائکهٔ مراقب

دستهٔ سوّم، ملائکهٔ مراقبند که «رقیب» و «عتید» نامیده می شوند و برای نوشتن اعمال ما گمارده شده اند و در هر روز و شب تغییر می کنند:

(ما یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّٰ لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ)(1)

این دو مَلَک، یکی طرف راست و یکی طرف چپ انسان قرار می گیرند و یکی موظّف به نوشتن کارهای نیك و دیگری موظّف به نوشتن کارهای بد است. در روایات آمده است، خداوند رحمان برای آنکه انسان ها را حتّی نزد ملائکه رسوا نکند، هر روز دو ملك جدید را مسئول ثبت اعمال او می کند و ملائکهٔ قبلی به سوی او باز نمی گردند. با این حساب اگر کسی مثلاً صد سال عمر کند، چندین هزار ملك، شاهد و ناظر اعمال او بوده اند. همهٔ این ملائکه به اضافهٔ ملائکه ای که محافظ انسان هستند، همگی از شاهدان قیامت بوده و له یا علیه او شهادت می دهند.

پنجمین شاهد: اعضاء و جوارح و دل انسان

شاهدی که درك معنای شهادت آن برای انسان ملموس تر و محسوس تر از شهود قبلی است، اعضاء و جوارح انسان است. گوشی که موسیقی های شهوت آمیز گوش داده، چشمی که نگاه حرام کرده، دستی که به دیگران ظلم نموده و پایی که به مجلس گناه رفته، علیه صاحب خود شهادت می دهند. قرآن کریم در سورهٔ مبارکهٔ «یس» که به قلب قرآن مشهور است، می فرماید:

(اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلیٰ أَفْوٰاهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنٰا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ)(2)

1- . ق، 18: «انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی آورد، مگر اینکه مراقبی آماده نزد اوست و آن را ضبط می کند.»

2- . یس، 65: «امروز بر دهان های آنان مُهر می نهیم، و دست هایشان با ما سخن می گویند، و پاهایشان بدانچه فراهم می ساختند گواهی می دهند.»

در روز قیـامت، بر زبـان افراد بـدکار، مُهر زده می شود و نمی تواننـد حرف بزننـد، آنگـاه دست و پا و اعضا و جوارح آن ها، بر علیه ایشان شهادت می دهند.

البته باید توجّه داشت که در این آیهٔ شریفه، دست و پا، از باب مثال ذکر شده است و در حقیقت همهٔ اعضاء و جوارح، به نفع یا زیان انسان شهادت می دهند.

همچنین از عبارت (تُكَلِّمُنٰا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ) استفاده می شود که جسم آن ها شهادت می دهد؛ زیرا روحشان که دست و پا ندارند و این مطلب، گویای معاد جسمانی است.

قرآن کریم در آیهٔ دیگری می فرماید:

(وَ قٰالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنٰا(1)

وقتی انسان می بیند که اعضاء و جوارح او، ازجمله پوست بدن، علیه او شـهادت می دهند، با ناراحتی به اعضای خود می گوید: چرا علیه من شهادت می دهید؟ آن ها نیز یك جواب منطقی و عالی می دهند:

(أَنْطَقَنَا اَللّٰهُ اَلَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْ ءٍ)(2)

می گوینـد: خداونـد که قدرت سـخن گفتن به همهٔ موجودات داده است، به ما فرمان داده که سـخن بگوییم، گرچه ما نیز می سوزیم؛ ولی چون خداوند فرمان داده است، اطاعت می کنیم.

شهود قبلی گرچه بسـیار بـا اهمیّت و قابـل توجّه بودنـد، ولی این شاهـد برای معمول انسان ها که درك معنوی آن ها کمتر است، می تواند نیروی کنترل کنندهٔ مناسبی باشد؛

1- . فصلت، 21: «و به پوست [بدنِ] خود می گویند: چرا بر ضدّ ما شهادت دادید؟»

2- . فصّلت، 21: «همان خدایی که هر چیزی را به زبان درآورده ما را گویا گردانیده است.»

زیرا وقتی مثلاً کسی خواست نگاه حرامی داشته باشد یا فیلم شهوت انگیزی را ببیند، اگر توجّه کند که چشم او در قیامت بر این نگاه شهادت می دهد، مسلّماً منصرف می شود.

دل انسان نیز مانند سایر اعضا و جوارح، از شاهدان قیامت است:

(وَ لاٰ تَقْفُ مٰا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ اَلسَّمْعَ وَ اَلْبَصَرَ وَ اَلْفُؤٰادَ کُلُّ أُولٰئِکَ کٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً)(1)

بنابراین باید انسان مراقب خطورات قلبی و نیّات درون دل خود نیز باشد.

ششمین و هفتمین شاهدان: مکان و زمان

از شاهدهای دیگر در روز قیامت، مکان و زمان است. قبل از هر چیز، توجه به این نکته لازم است که این عالم، حیات دارد. اگر به راستی کسی چشم دل باز کند، متوجّه می شود که زمین و زمان، دارای حیات و درك و شعور است. قرآن کریم می فرماید: وقتی حضرت داود علیه السلام زبور می خواند، کوه ها و پرندگان با او زبور می خواندند و در تسبیح خداوند او را همراهی می کردند:

(یٰا جِبٰالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ اَلطَّیْرَ)(2)

یکی از بزرگان می گفت: به باغی رفتم که انسان وارسته ای در آنجا قرآن می خواند. گنجشك ها اطراف این فرد جمع بودند و وقتی قرآن می خواند، آن ها هم زمزمه می کردند و وقتی قرآنش تمام می شد، آن ها هم ساکت می شدند!

1- . الإسراء، 36: «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.»

2- . سبأ، 10: «ای کوه ها، با او [در تسبیح خدا] هم صدا شوید.»

پس هرچه در این عالم هست، حیات دارد؛ اگر ما درك نمی کنیم، اشکال از ماست نه حیات موجودات:

(وَ إِنْ مِنْ شَيْ ءٍ إِلاّٰ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لٰكِنْ لاٰ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ)(1)

هیـچ چیزی پیدا نمی شود، مگر اینکه خداوند متعال را تسبیح می کند، ولی غالب انسان ها قادر به فهم و درك این معنا نیسـتند. اگر کسـی چشم بصیرت و گوش شنوا و دل فهیم پیدا کند، آنگاه می یابد که عالم هستی، در حال ذکر و تسبیح و تحمید خدای سبحان است:

(يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ)(2)

وقتی چنین باشد، آنگاه این مفهوم که قرآن کریم می فرماید: در روز قیامت، زمین، له یا علیه انسان ها شـهادت می دهد، معلوم و مشخّص می شود. خداوند متعال در سورهٔ زلزال، می فرماید:

(بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ ، إِذٰا زُلْزِلَتِ اَلْأَرْضُ زِلْزٰالَهٰا، وَ أَخْرَجَتِ اَلْأَرْضُ أَثْقٰالَهٰا، وَ قٰالَ اَلْإِنْسٰانُ مٰا لَهٰا، يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبٰارَهٰا، بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحىٰ لَهٰا)(3)

هر زمینی که انسان در آنجا عملی را انجام داده باشد، برای انسان شـهادت می دهد؛ مثلاً خانهٔ انسان شـهادت می دهد که در آن نماز شب خوانده شده یا جلسهٔ زیارت و روضه برگزار شده است. اگر نعوذ بالله کار بدی هم انجام شده باشد، آن زمین و خانه شـهادت می دهد. در این آیات نیز نظیر آیات قبل که شـخص عاصی از شهادت اعضای خود ناراحت می شود، در برابر شهادت زمین علیه او، ناراحت می شود و می گوید: چرا چنین شهادت می دهی ؟

1- . الإسراء، 44: «و هیچ چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیح آن ها را درنمی یابید.»

2- . الجمعه، 1: «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، تسبیح می گویند.»

3- . الزلزلة، 1 تا 5: «به نام خداوند رحمتگر مهربان، آنگاه که زمین به لرزش [شدید] خود لرزانیده شود، و زمین بارهای سـنگین خود را برون افکنـد، و انسـان گویـد: [زمین] را چه شـده است ؟ آن روز است که [زمین] خبرهای خود را باز گویـد. [همان گونه] که پروردگارت بدان وحی کرده است.»

زمین نیز جوابی مشابه جواب اعضای بدن را می دهد و می گوید خداوند چنین دستور داده است:

(بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحىٰ لَهٰا(1)

زمان نیز جزء شاهدان قیامت است، چنان که در روایات آمده است. امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَ أَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِيَّ خَيْراً وَ اعْمَلْ فِيَّ خَيْراً أَشْهَدْ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا أَبَداً»(2)همچنین در روز قیامت، مجالس علیه یا له انسان شهادت می دهند. اگر کسی برای رضای خدا به جلسه ای آمده باشد و در آن وقت بگذارد، زمان به نفع او شهادت می دهد، ولی اگر انسان به قصد معصیت یا بدون اخلاص یا برای ریا به مجلسی برود، آن زمان و جلسه علیه او شهادت خواهند رفت.

هشتمین شاهد: شریك و رفیق

شاهد دیگر قیامت، شریك و رفیق انسان است. به خصوص رفقای بد، علیه یکدیگر شهادت می دهند و از هم شکایت می کنند:

(يٰا وَيْلَتىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاٰناً خَلِيلاً، لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ اَلذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جٰاءَنِي وَ كٰانَ اَلشَّيْطٰانُ لِلْإِنْسٰانِ خَذُولاً)(3)

دو رفیق بد، مثل دختر و پسری که دچار گناه بزرگ دوستی با نامحرم هستند، در قیامت علیه یکدیگر شهادت می دهند و هرکدام، زشتی عمل خود

1- . الزلزلة، 5: «[همان گونه] که پروردگارت بدان وحی کرده است.»

2- . الکافی، ج 2، ص 523.

3- . الفرقان، 27 و 28: «و روزی است که ستمکار دست های خود را می گزد [و] می گوید: ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم. ای وای، کاش فلانی را دوست [خود] نگرفته بودم.»

را به دیگری نسبت می دهد. در آن هنگام، خداوند متعال می فرماید: تقصیر هر دوی شماست. همچنین افرادی که به طور کورکورانه دیگران را الگو قرار داده و بدون آگاهی، از افراد نالایق پیروی کرده اند، آن الگوها خود را سرزنش می کنند و آن ها را مقصّران اصلی ارتکاب اعمال زشت خود می دانند و تقصیرها را گردن آن ها می اندازند.(1)

بدتر از رفیق بد، شیطان است. همان گونه که رفقای بد، علیه یکدیگر شهادت می دهند، شیطان نیز علیه گناهکاران و گناهکاران علیه شیطان شهادت می دهند. قرآن کریم می فرماید:

(وَ قٰالَ اَلشَّيْطٰانُ لَمّٰا قُضِيَ اَلْأَمْرُ إِنَّ اَللّٰهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ اَلْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مٰا كٰانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ إِلاّٰ أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلاٰ تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ مٰا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمٰا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ اَلظّٰالِمِينَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ)(2)

در روز قیامت، مباحثه ای میان انسان های بدکار و شیطان واقع می شود. بدکاران که فریب شیطان را خورده اند، به خداوند عرض می کنند: خدایا! تقصیر ما نیست و همه چیز تقصیر شیطان است که ما را جهنّمی کرده است. شیطان نیز با زیرکی جواب می دهد: من چه کردم ؟! شما پیامبر و قرآن و امام داشتید، علما و مسجد و محراب در دسترس شما بودند، همهٔ آنان به شما گفته بودند که مواظب اعمالتان باشید؛ امّا من فقط يك وسوسه کردم و شما درحالی که مرا نمی دیدید، خطور ذهنی و وسوسهٔ مرا گرفتید و آن حرف های عالی را رها کردید!

1- . ر. ك: الأعراف، 38 و 39.

2- . ابراهیم، 22: «و چون کار از کار گذشت [و داوری صورت گرفت] شیطان می گوید: در حقیقت، خدا به شما وعده داد وعده راست، و من به شما وعده دادم و با شما خلاف کردم، و مرا بر شما هیچ تسلّطی نبود، جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابتم نمودید. پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید. من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید. من به آنچه پیش از این مرا [در کار خدا] شریك می دانستید کافرم». آری! ستمکاران عذابی پردرد خواهند داشت.»

چرا علما را رها کردید؟ چرا قرآن را رها کردید؟ گناهکاران وقتی از جواب بازمی مانند، خداوند متعال خطاب به هر دوی آن ها می فرماید: از من دور شوید. سپس شیطان را به جهنّم می برند و تابعین او نیز به جهنّم خواهند رفت.

مواردی که یاد شد، شاهدانی هستند که معمولاً در قرآن کریم، از آن ها یاد شده است؛ البته شهود دیگری مانند اعمال انسان و هویّت انسانی نیز وجود دارند که به جهت رعایت اختصار از بحث دربارهٔ آن ها خودداری می شود.(1)

1- . ر. ك: اسلام آئین رستگاری، ص 132 تا 136.

10 فصل دهم: شفاعت

شفاعت در قرآن

مسئلهٔ شفاعت، از مسلّمات عقاید شیعیان است، زیرا قرآن کریم، در آیات مختلفی بر آن تصریح فرموده است؛ مثلاً می فرماید:

(مَنْ ذَا اَلَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ)(1)

(وَ لاٰ يَشْفَعُونَ إِلاّٰ لِمَنِ اِرْتَضىٰ)(2)

(لاٰ يَمْلِكُونَ اَلشَّفٰاعَةَ إِلاّٰ مَنِ اِتَّخَذَ عِنْدَ اَلرَّحْمٰنِ عَهْداً)(3)

در روایات نیز بر مسئلهٔ شفاعت تصریح و تأکید شده است.(4)

شفاعت در قیامت، در اختیار خداوند متعال است و خود حق تعالی اوّلین شفیع روز قیامت می باشد. شفیعان بعدی به اذن و ارادهٔ ذات باری تعالی قرآن کریم و عترت طاهرین هستند. همچنین انبیای الهی، علمای دین، شهداء و مؤمنین نیز در روز قیامت می توانند شفیع باشند.

آنچه به بحث فعلی مربوط می شود این است که بی تردید، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در قیامت، به اذن الهی، واسطهٔ آمرزش بندگان می شوند.

1- . البقره، 255: «کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟»

2- . الأنبیاء، 28: «و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی کنند.»

3- . مریم، 87: «آنان اختیار شفاعت را ندارند، جز آن کس که از جانب [خدای] رحمان پیمانی گرفته است.»

4- . ر. ك: بحار الأنوار، ج 8، ص 29 تا 61.

رفع يك شبهه

قرآن كريم در آياتى، شفاعت در روز قيامت را ردّ مى كند. اين آيات دستاويز كسانى شده است كه به شفاعت در روز قيامت معتقد نيستند. در اينجا به چهار آيه اشاره مى كنيم و در پايان هر آيه، پاسخ اين شبهه نيز داده مى شود:

(اِتَّقُوا يَوْماً لاٰ تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَ لاٰ يُقْبَلُ مِنْهٰا شَفٰاعَةٌ وَ لاٰ يُؤْخَذُ مِنْهٰا عَدْلٌ وَ لاٰ هُمْ يُنْصَرُونَ)(1)

معنـاى آيه شـريفه اين است كه بترسـيد از روز قيامت كه در آن روز، به اشـتباه، كسـى را به جاى ديگرى گرفتن، كسـى را به ناحقّ بهشتى يا جهنّمى كردن، رشوه گرفتن و به ازاى آن گناهكارى را از عذاب آتش نجات دادن، ظلم و طرفدارى از ظالم وجود ندارد و به عبارت ديگر در روز رسـتاخيز فريب، پـارتى، رشوه و زور وجود نخواهـد داشت. بنابراين آيه شـريفه، شـفاعت به معناى درست و صـحيح آن را نفى نكرده است، بلكه بحث بر سر برخوردهاى ناعادلانه و از جمله شفاعت بر خلاف عدل است.

(مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ شَفِيعٍ أَ فَلاٰ تَتَذَكَّرُونَ)(2)

اين آيه نيز به امرى بسـيار مهم اشاره كرده است: شـفاعت بايد به اذن خداى متعال باشد و اين سـخن كه بت پرسـتان مى گويند «بت ما را شفاعت مى كند»(3) غلط است، زيرا بت حقّ شفاعت ندارد و خداى متعال اجازه تكوينى و تشريعى به آن نداده است.

(مٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لاٰ شَفِيعٍ يُطٰاعُ)(4)

1- . البقره، 48: «و بترسـيد از روزى كه هيچ كس چيزى [از عذاب خدا] را از كسى دفع نمى كند؛ و نه از او شفاعتى پذيرفته، و نه به جاى وى بدلى گرفته مى شود؛ و نه يارى خواهند شد.»

2- . السجده، 4: «براى شما غير از او سرپرست و شفاعتگرى نيست؛ آيا باز هم پند نمى گيريد؟»

3- . يونس، 18: «وَ يَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ .»

4- . غافر، 18: «براى ستمگران نه يارى است و نه شفاعتگرى كه مورد اطاعت باشد.»

(فِي جَنّٰاتٍ يَتَسٰاءَلُونَ عَنِ اَلْمُجْرِمِينَ مٰا سَ لَكَكُمْ فِي سَ قَرَ قٰالُوا لَمْ نَكُ مِنَ اَلْمُصَ لِّينَ وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ اَلْمِسْكِينَ وَ كُنّٰا نَخُوضُ مَعَ اَلْخٰائِضِينَ وَ كُنّٰا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ اَلدِّينِ حَتّٰى أَتٰانَا اَلْيَقِينُ فَمٰا تَنْفَعُهُمْ شَفٰاعَةُ اَلشّٰافِعِينَ)(1)

در این دو آیه هم تصریح شده که در روز رستاخیز، شفاعت شافعان برای کسانی که همانند ستمگران لیاقتِ لازم را ندارند، وجود نخواهد داشت. بلکه از این دو آیه استفاده می شود شفاعت در روز قیامت هست، ولی آن را برای نالایقان را نفی فرموده است.

معانی و مراتب شفاعت

اشاره

توسّل و شفاعتی که شیعه به آن معتقد است، دارای مراتبی چند است که به صورت اختصار به آنها پرداخته می شود.

1. دعاکردن معصومین علیهم السلام

یکی از معانی شفاعت آن است که برخی از افراد، مشمول دعای اهل بیت علیهم السلام می شوند. ائمّهٔ معصومین علیهم السلام دعا می کنند و از خداوند رحمان می خواهند که این افراد آمرزیده شوند و پروردگار عالم نیز دعای آنان را مستجاب می کند. همان گونه که خداوند در قرآن شریف به گناهکاران امر کرده که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بروند و از او بخواهند تا برای آن ها استغفار فرماید:

1- . المدثّر، 40 تا 48: «آن ها در باغ های بهشتند و سؤال می کنند از مجرمان: چه چیز شما را در آتش [سَ قَر] درآورد؟ گویند: از نمازگزاران نبودیم، و بینوایان را غذا نمی دادیم، و پیوسته با اهل باطل همنشین و هم صدا بودیم، و روز جزا را دروغ می شمردیم، تا مرگ ما در رسید. پس شفاعت شفاعتگران آن ها را سود نبخشد!»

(وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اَللّٰهَ وَ اِسْتَغْفَرَ لَهُمُ اَلرَّسُولُ لَوَجَدُوا اَللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِيماً)(1)

استاد بزرگوار ما، حضرت امام خمینی قدس سره در کتاب کشف الاسرار، در ردّ کسروی و کسروی منش ها، شفاعت را این گونه معنا کرده اند که ائمّهٔ طاهرین علیهم السلام مستجاب الدّعوه هستند و کسانی که لیاقت شفاعت داشته باشند، با دعا و استغفار اهل بیت علیهم السلام بهشتی می شوند. البته، این معنا اولین و کمترین مرتبه از شفاعت است که ایشان در آن کتاب، متناسب با اشکالات و شبهات مطرح شده از سوی مخالفان و ردّ جهّال و مغرضان طرح فرموده اند.

2. شفاعت، ادامهٔ هدایت

پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در دنیا و آخرت، امام و هدایت گر بشریت هستند و در قیامت با علم به اوضاع و احوال مردم، از آنان شفاعت می کنند:

(یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنٰاسٍ بِإِمٰامِهِمْ)(2)

بر این اساس، عالمان دین و کسانی که موجب هدایت دیگران شده اند، مانند شهداء نیز با درجهٔ نازل تری می توانند شفاعت کنند. به طورکلّی کسی که در دنیا «هادی» است، در قیامت می تواند «شفیع» واقع شود و هر کسی در این دنیا جنبهٔ هدایتش برای دیگران بیشتر باشد، در آخرت نیز، جنبهٔ شفاعتش برای دیگران بیشتر خواهد بود؛ لذا در روایات آمده است که امام حسین علیه السلام بیش از دیگران شفاعت می کنند.

1- . النساء، 64: «و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می کرد، قطعاً خدا را توبه پذیرِ مهربان می یافتند.»

2- . الإسراء، 71 و 72: «[یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم.»

3. تقرّب و آبرومندی شفیعان الهی

یکی دیگر از معانی شـفاعت، قرب و مقام است. خداوند متعال در روز رستاخیز به واسطهٔ تقرّب شفیع در نزد او، شیعهٔ گناهکار را عفو می فرماید:

(لاٰ یَمْلِکُونَ اَلشَّفٰاعَةَ إِلاّٰ مَنِ اِتَّخَذَ عِنْدَ اَلرَّحْمٰنِ عَهْداً)(1)

مثلاً چون امام حسین علیه السلام نزد خداوند متعال تقرّب دارند، پروردگار عالم شیعیان گناهکار ایشان را عفو می فرماید.

4. اختیار تامّ معصومین علیهم السلام

معنای چهارم شفاعت که بسیاری از بزرگان نیز بر آن تأکید دارند، اختیار تامّ برای شفاعت است؛ یعنی معصومین علیهم السلام اختیار تام دارند، افرادی را که لایق و شایستهٔ شـفاعت هسـتند، شفاعت کنند و به بهشت ببرند. قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

(وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضیٰ)(2)

اسـتاد بزرگوار ما علامه طباطبائی رحمه الله نکتهٔ دقیق و شـیرینی می فرمودند و می گفتند: معنا ندارد که پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله بدون امّتشان به بهشت بروند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله راضی نمی شوند که به تنهایی به بهشت بروند؛ لذا اگر کسی لیاقت شفاعت داشته باشد، مورد شفاعت واقع می شود.

در روایتی نقل شـده است که در روز قیامت، کلید بهشت و جهنّم را به پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله می دهند و ایشان اختیار تام دارند که هر کاری انجام دهند،

1- . مریم، 87: «[آنان] اختیار شفاعت را ندارند، جز آن کس که از جانب [خدای] رحمان پیمانی گرفته است.»

2- . الضحی، 5: «و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد، تا خرسند گردی.»

سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کلید بهشت و جهنّم را به امیرالمؤمنین علیه السلام می دهند و می فرمایند اختیار تامّ از توست، هر که ولایت و لیاقت دارد، او را شفاعت کن.(1)

اگر کسی لایق باشد و در دنیا در مسیر اهل بیت علیهم السلام گام بردارد، مشمول شفاعت خواهد شد.

5. واسطهٔ در فیض

پیامبر مکرّم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هم در امر تکوین و هم در امر تشریع، واسطهٔ فیض جهان هستی اند و وساطت آن بزرگواران در دو جهان کارساز است. یعنی هر فیض و رحمتی که در دنیا و آخرت به بندگان می رسد، به واسطهٔ آن بزرگواران می رسد.

مغفرت و آمرزش بندگان در قیامت، نعمت و فیضی بزرگ از جانب پروردگار متعال است و به واسطهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام به انسان ها می رسد و این والاترین مرتبهٔ شفاعت است که از نظر عرفان اسلامی و عترت طاهره علیهم السلام امری مسلّم و قطعی است.

شفاعت به این معنا، تنها مربوط به گناهکاران نیست، بلکه هر انسانی برای این که مورد هر درجه ای از مغفرت خدای تعالی قرار گیرد و وارد هر مرتبه ای از بهشت شود، گرچه استحقاق آمرزش را نیز داشته باشد و گرچه خود، از شفیعان روز قیامت باشد، نیازمند شفاعت نبی مکرّم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است و از این رو مغفرت پروردگار با همهٔ درجاتش، به واسطهٔ آنان به انسان ها می رسد.

1- . ر. ك: امالی الصدوق، ص 116؛ روضة الواعظین، ج 1، ص 113.

ارکان شفاعت

1. اذن الهی

رکن اساسی شفاعت، اذن و اجازه خداوند سبحان است. قرآن کریم بر این موضوع تأکید کرده و آن را به صراحت بیان می فرماید:

(مَنْ ذَا اَلَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ)(1)

بـدون اذن پروردگار و خارج از اراده آن ذات یکتا، هیـچ نعمت و رحمتی به کسـی تعلّق نمی گیرد؛ هیچ دعایی مسـتجاب نمی شود، هیچ توبه ای پذیرفته نمی گردد و احدی به بهشت راه نمی یابد.

بنابراین، کسانی که برای شفیعان روز قیامت، اراده ای مافوق ارادهٔ الهی تصوّر می کنند و یا قدرتی موازی قدرت خداوند برای شفیع در نظر می گیرند، سخت در اشتباهند؛ زیرا شفیع، حکومت و تشکیلاتی مستقل از خداوند متعال ندارد.

2. لیاقت

رکن دوّم شـفاعت، لیاقت و شایسـتگی کسـی است که از او شـفاعت می شود. شفاعت نیاز به زمینه سازی دارد، از این رو قرآن و عترت و سایر شفیعان قیامت، بدون زمینه، بدون آمادگی و بدون لیاقت، از کسی شفاعت نخواهند کرد.

باران رحمت الهی برای زمین حاصل خیز و مستعدّ کشاورزی مفید است؛ امّا همان باران با همهٔ برکاتی که دارد، در زمین شوره زار تأثیری نخواهد داشت؛ زیرا آن زمین لیاقت بهره برداری از برکات باران را ندارد.

1- . البقره، 255: «کیست آن که جز به خواست و فرمان او نزد وی شفاعت کند؟»

در واقع، شـفاعت که امری مسلّم است، شرط دارد و شرط آن این است که در نامهٔ عمل انسان، نشانی از تشیع حقیقی وجود داشته باشد تا مشمول شفاعت شود؛ زیرا در قیامت نامهٔ اعمال را با اعمال چهارده معصوم علیهم السلام می سنجند.

محرومین از شفاعت

قرآن کریم با کمال صراحت می فرماید: برخی افراد لیاقت شفاعت ندارند و نمی توانند از آن بهره مند گردند:

(فِي جَنّاتٍ يَتَسّاءَلُونَ ، عَنِ اَلْمُجْرِمِينَ ، مّا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ، قّالُوا لَمْ نَكُ مِنَ اَلْمُصَلِّينَ ، وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ اَلْمِسْكِينَ ، وَ كُنّا نَخُوضُ مَعَ اَلْخائِضِينَ ، وَ كُنّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ اَلدِّينِ)(1)

استفهام در این آیه، استفهام تعجبیّه است؛ یعنی وقتی بعضی از شیعیان به جهنّم می روند، برخی از بهشتیان که جهنّمی ها را می بینند، با تعجّب از آن ها سؤال می کنند: شما که شیعه بودید، چرا به جهنّم رفتید؟! آنان پاسخ می گویند: ما نه با خالق ارتباط داشتیم، نه با مخلوق، نه خدا را عبادت می کردیم و نه به خلق او خدمت می نمودیم، نه اهل خمس و زکات بودیم، نه انفاق می کردیم، عمر خویش را با افراد باطل و هوس ران، تباه کردیم و عمده قیامت را تکذیب می کردیم و به فکر آن نبودیم؛ از این رو ما را به جهنّم آوردند و شفاعت نصیب ما نشد.

طبق آیات مزبور، اوّلین دسته ای که از نعمت بزرگ شفاعت محرومند، کسانی هستند که در دنیا اهل نماز نبوده اند. همچنین امام صادق علیه السلام در آخرین روز حیات، همهٔ خویشان خود را جمع کردند. آن امام بزرگوار جملهٔ بسیار

1- . المدثّر، 40 تا 46: «در میان باغ ها. از یکدیگر می پرسند، درباره مجرمان: چه چیز شما را در آتش [سَقَر] درآورد؟ گویند: از نمازگزاران نبودیم، و بینوایان را غذا نمی دادیم، با هرزه درایان هرزه درایی می کردیم، و روز جزا را دروغ می شمردیم.»

ارزشمندی فرمودند و از دنیا رفتند. ایشان فرمودند:

«لَا یَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنِ اسْتَخَفَ بِالصَّلَاةِ »(1)کسی که نماز را سبك بشمارد، به شفاعت ما اهل بیت نمی رسد.

نکتهٔ بسیار حائز اهمیّت در این روایت شریف آن است که معنای سبك شمردن نماز، نخواندن نماز و ترك این فریضه نیست، آنکه کفر عملی است و عاقبتی جز جهنّم ندارد؛ بلکه سبك شمردن نماز، یعنی اینکه انسان در وقت نماز به کار دیگری مشغول باشد؛ مثلاً کسی که در وقت نماز ظهر، ناهار می خورد یا در وقت نماز صبح، خواب است و در وقت نماز مغرب و عشا، بر سر کسب و کار یا مشغول تفریح است، نماز خود را سبك شمرده و معلوم نیست مشمول شفاعت شود.

افراد بی اعتنا و بی توجه به انفاق، دوّمین گروه هستند که شفاعت شامل حال آنان نمی شود. در واقع، شیعهٔ حقیقی، با دو بال پرواز می کند، یکی بال رابطه با خداوند مانند نماز و روزه و دیگری با بال رابطه با مردم یعنی کمك کردن به خلق خدا. قرآن کریم کمك به بندگان را از همهٔ انسان ها به قدر توان خواسته است:

(لِیُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَیْهِ رِزْقُهُ فَلْیُنْفِقْ مِمّا آتاهُ اَللهُ)(2)

هر که به اندازهٔ توان خود باید به دیگران کمك کند؛ کسانی که وضع بهتری دارند، بیشتر کمك کنند و آنان که نمی توانند و فقیر هستند، به هر اندازه که برای آنان مقدور است، باید کمك نمایند. کسی که فقیر است و فقط به اندازهٔ خود و خانواده درآمد دارد، نباید خود را از کمك به دیگران تبرئه کند.

1- . الکافی، ج 3، ص 270.

2- . الطلاق، 7: «بر توانگر است که از دارایی خود هزینه کند و هر که روزی او تنگ باشد، باید از آنچه خدا به او داده انفاق کند.»

کمترین حدّ کمك که وظیفهٔ همه است، آزار نرساندن به مردم است. اگر کسی هیچ گونه کمکی نمی تواند بکند، دست کم باید مواظب باشد از دیگران غیبت نکند، به آنان تهمت نزند و یا اهانت ننماید. اگر نمی تواند مانند حضرت زهرا علیها السلام غذای خود را به دیگری ببخشد(1)، لااقل با کارشکنی و شایعه و تهمت، سنگ اندازی نکند و موجبات آزار دیگران را فراهم نسازد و به مردم ظلم نکند.

دستهٔ سوّم از جهنّمیان می گویند: ما اهل نماز بودیم، به دیگران نیز کمك می کردیم، امّا تجمّل گرا بودیم و خانه و محلّ کار و جامعهٔ ما، مملو از گناه و فساد اخلاقی بود:

(وَ كُنّٰا نَخُوضُ مَعَ اَلْخٰائِضِينَ (2)

گروه چهارم می گویند: ما اصلاً به فکر معاد نبودیم:

(وَ كُنّٰا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ اَلدِّينِ (3)

هیچ گاه به قیامت فکر نمی کردیم، با خود نمی اندیشیدیم که معاد چیست و سرنوشت انسان ها چه می شود و چه مشکلاتی فرا روی انسان ها در قیامت خواهد بود و قیامت را تکذیب می کردیم. این افراد در زندگی دنیا، مانند کرم ابریشم در پیلهٔ دنیایی خود می تنند تا مرگ آن ها فرا رسد.

سپس، قرآن کریم، حقیقت مهمّی را بیان می کند و می فرماید:

(فَمٰا تَنْفَعُهُمْ شَفٰاعَةُ اَلشّٰافِعِينَ)(4)

آنان به خاطر دوری از نماز و انفاق و در اثر گناه و تکذیب معاد، لیاقت شفاعت ندارند و نمی توانند از آن نعمت بزرگ بهره مند گردند.

1- . الإنسان، 8 تا 10.

2- . المدثّر، 45: «با هرزه درایان هرزه درایی می کردیم.»

3- . المدثّر، 46: «و روز جزا را دروغ می شمردیم.»

4- . المدثّر، 48: «و شفاعت شفاعتگران آن ها را سود نبخشد!»

این آیه می فرماید که شفاعت وجود دارد؛ امّا کسانی که به جهنّم رفته اند، لیاقت شفاعت را نداشته اند. کسی که هنگام بارش باران به زیر سقف می رود، نمی تواند از قطرات رحمت الهی بهره گیرد. در چنین وضعیّتی، کوتاهی از باران نیست؛ زیرا بدون تبعیض برای همه می بارد؛ بلکه تقصیر از کسی است که نمی تواند از برکات باران استفاده کند.

در روایات داریم که برخی افراد به جهنّم می روند و اهل جهنّم از آن ها سؤال می کنند شما که هستید؟ از کجا آمده اید؟ آنان نام ائمّهٔ اطهار علیهم السلام را فراموش می کنند و ناگهان به یاد می آورند و می گویند: ما از امّت محمّد صلی الله علیه و آله و شیعهٔ علی علیه السلام هستیم. جهنّمیان تعجّب می کنند و می گویند: شما شیعه هستید و به جهنّم آمده اید؟ پس شفاعت چه شد؟! پاسخ می دهند: ما را از راهی به جهنّم آوردند که دسترسی به اهل بیت علیهم السلام پیدا نکردیم.

وای به حال کسی که در قیامت به شفاعت اهل بیت علیهم السلام نرسد و وای به حال کسی که در دنیا با گناه خود اهل بیت علیهم السلام را آزار دهد و در اثر این آزار، با خصومت و دشمنی که نسبت به آنان دارد، از دنیا برود. چنین کسی به قیامت می رود و در قیامت، شفیعان او دشمنان او هستند: «ویل لمن شفعاؤه خصماؤه»(1)

رابطهٔ میزان و شفاعت

در مباحث گذشته بیان شد که میزان در قیامت، اهل بیت علیهم السلام هستند. وقتی کسی اعمال خود را با میزان حقیقی یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام بسنجد و خود را با ایشان تطبیق کند، اگر تطابق او قابل ملاحظه باشد، مسلّماً می تواند مشمول شفاعت شود و به بهشت برود.

1- . مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 328: «وای به حال کسی که شفاعت کنندگان او دشمنان او باشند.»

اگر کسی به طورکلی در اعمال و رفتار خود، از اهل بیت علیهم السلام متابعت کند، گرچه استحقاق بهشت را هم نداشته باشد؛ ولی چنین کسی نیز در پرتو شفاعت اهل بیت علیهم السلام استحقاق بهشت را پیدا می کند؛ امّا چنانچه متابعتی در کار نباشد و تناسبی بین عملکرد شفاعت شونده و شفیعان نباشد، شفاعت نیز نخواهد بود. به بیان دیگر، بدون متابعت عملی و پیروی از اهل بیت علیهم السلام میزان اعمال سبك خواهد بود؛ البته مثل آن ها بودن، نه امکان پذیر است و نه از ما خواسته شده است؛ بلکه همین مقدار که شباهتی وجود داشته باشد و اعمال ما در مسیر رضایت آن بزرگواران که رضای خدا در آن است، انجام شود، کافی است و انسان را مشمول شفاعت می کند.

نجات و رستگاری، مرهون اعتقاد، شعار و عمل

همان طور که بارها متذکر شده ایم، ایمان و به عبارت دیگر، تشیع، سه رکن اساسی دارد که عبارتند از اعتقاد، شعار و عمل؛ و رستگاری انسان و نجات او در قیامت، در سایهٔ تحقّق این سه رکن، محقّق می شود. در نتیجه برخورداری از شفاعت اهل بیت علیهم السلام و ورود به بهشت نیز وابسته به تحقّق سه رکن اعتقاد، شعار و عمل است.

باید دانست که اگرچه محبّت به حضرت علی علیه السلام و پایبندی به شعائر تشیع نظیر شعار «اشهد انّ علیّاً ولی الله» مطلوب و لازم است، اما برای رستگاری و نجات انسان کافی نیست و او را تحت لوای حمد نمی برد. در واقع، آنچه کفّهٔ میزان اعمال را سنگین و انسان را لایق بهشت می کند و در حقیقت نجات می دهد، «عمل» است.

البته عمل تنها بدون اعتقاد و بدون شعار و اظهار محبّت هم فایده ندارد و کافی نیست. انسان باید با پیروی از امیرالمؤمنین علیه السلام دین دار و مؤمن حقیقی

باشد؛ به این معنا که افزون بر اعتقاد، اعمال او مطابق موازین دینی باشد. در این صورت، از شفاعت برخوردار می شود و از نجات یافتگان خواهد بود.

اگر کسی در دنیا با اعتقاد راسخ، به اصلاح امور دنیا و آخرت بپردازد و در صداقت، امانت داری، وفای به عهد و در انفاق و عمل به قانون مواسات، در راه اهل بیت علیهم السلام حرکت کند، خود را در مسیر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرات معصومین علیهم السلام قرار داده و در آن روز سخت، با شفاعت اهل بیت علیهم السلام نجات خواهد یافت؛ ولی آنکه در دنیا خود را در مسیر آن بزرگواران قرار ندهد، چگونه انتظار دارد در روز محشر، در مسیر شفاعت ایشان واقع شود؟

شفاعت حضرت زهرا علیها السلام، در پی متابعت از ایشان

کتب معتبر شیعه و سنّی نقل می کنند که حضرت زهرا علیها السلام در روزهای آخر زندگی، پس از تحمّل شدائد و مصائب فراوان، بسیار ناراحت بودند، وقتی از ایشان سؤال شد چرا ناراحتید؟ فرمودند: وقتی از دنیا می روم، به رسم عرب، مرا در تابوت هایی می گذارند که حجم بدنم پیدا می شود و نامحرم حجم بدنم را می بیند و من از این باب ناراحت هستم! خادم ایشان، عماری و تابوتی را شبیه آنچه در عجم رواج داشت، برایشان تشریح کرد. او تختی در مقابل حضرت زهرا علیها السلام آورد و آن را وارونه کرده و چند تکهٔ چوب اطراف تخت گذاشت و پارچه ای روی آن انداخت به طوری که یك عماری درست شد. حضرت زهرا علیها السلام که از موقع رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا آن لحظه، تبسّم نکرده بودند، با دیدن عماری، تبسّم کردند و خوشحال شدند، پس از آن وصیّت کردند که برای تشییع جنازه، ایشان را در آن عماری قرار دهند.(1)

1- . ر. ك: کشف الغمّه، ج 1، ص 504؛ اسد الغابه، ج 6، ص 226 و....

گرچه پس از آن، سیاست اسلام اقتضا کرد که وصیّت کنند ایشان را شبانه غسل، کفن و دفن کنند و احدی باخبر نشود؛(1) ولی به هر حال، امیرالمؤمنین علیه السلام به آن وصیّت نیز عمل کردند.

حضرت زهرا علیها السلام که شفیعهٔ روز قیامت است و همه مشتاق و در طمع شفاعت ایشان هستند، راجع به حجاب و عفاف، چنین حسّاسیت و مراقبتی دارد؛ پس، اگر شیعیان آن حضرت، طالب بهره مندی از شفاعت هستند، باید در صفات حسنه و به ویژه در حجاب و عفاف، پیرو آن بانوی بزرگوار باشند و از رواج بی غیرتی در مردان و بی عفتی در زنان پیشگیری کنند.

1- . بحار الانوار، ج 43، ص 214.

11 فصل یازدهم: دورنمایی از بهشت

اشاره

بهشت مظهر رحمت خداونـد تبـارك و تعـالی و نعمتی عظیم و وصف ناپـذیر است که عقـل انسان قـدرت درك عظمت آن را نـدارد؛ زیرا رحمت خداوند متعال نامتناهی است و در نتیجه مظهر رحمتش نیز، بی نهایت است.

قرآن کریم در بیان توصیف ناپذیری بهشت می فرماید:

(فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ)(1)

یعنی، پاداش اخروی نیکوکاری های انسان را نمی توان در این دنیا درك کرد؛ زیرا بهشت ها برای وی مهیا شده است:

(وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا وَ مَسٰاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنّٰاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوٰانٌ مِنَ اَللّٰهِ أَكْبَرُ)(2)

1- . السجده، 17: «هیچ کس نمی داند چه چیز از آنچه روشنی بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می دادند برای آنان پنهان شده است.»

2- . التوبه، 72: «خداونـد به مردان و زنـان بـا ایمان باغ هایی وعـده داده است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است. در آن جاودانه خواهند بود، و [نیز] سراهایی پاکیزه در بهشت های جاودان [به آنان وعده داده است] و خشنودی خدا بزرگتر است.»

قران کریم در آیهٔ شریفه یادشده، سه نوع بهشت را برشمرده است:

1. بهشت خلد؛ 2. بهشت عدن؛ 3. بهشت رضوان.

البته، این سه نوع بهشت، مراتب مختلفی از یك بهشت واحد است و تفاوت این مراتب، به حسب اختلاف درجهٔ اهل بهشت و شدّت و ضعف ایمان و توحید آن هاست.

بهشت و جهنّم موجودند

از قرآن شریف و روایات استفاده می شود که «بهشت» و «جهنّم» وجود دارند؛ امّا نعمت های بهشت یا نقمت های جهنّم از دنیا فرستاده می شوند. آیات زیر دلیل بر وجود بهشت و جهنّم است:

(وَ اِتَّقُوا اَلنّٰارَ اَلَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكٰافِرِينَ)(1)

(وَ سٰارِعُوا إِلىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا اَلسَّمٰاوٰاتُ وَ اَلْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ)(2)

در روایات می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در معراج، فرشتگانی را در بهشت دیدم که به ساختن قصرها سرگرم بودند؛ اما هر از چند گاهی دست از کار می کشیدند. علّت دست کشیدن از کارشان را پرسیدم، جواب داده شد: مصالح بهشت از دنیا می آید، تا وقتی که انسان به ذکر و عبادت بپردازد، اسباب ساختن نعمت ها و قصرهای بهشت فراهم است؛ ولی هرگاه غفلت کند یا بی توجّه شود، اسباب قطع می شود و ملائکه دست از کار می کشند.(3)

به بیان دیگر، ممکن است کسی بهشت داشته باشد؛ ولی عاری از نعمت هایی

1- . آل عمران، 131: «و از آتشی که برای کافران آماده شده است بترسید.»

2- . آل عمران، 133: «و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمان ها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید.»

3- . الأمالی الطوسی، ص 474.

نظیر قصـر و حورالعین باشـد. چنـان که ممکن است به سـبب اعمال صالحش در دنیا، بهشت آخرتش پر از قصـر، باغ، حورالعین و سایر نعمت های بهشتی باشد.

منشأ نعمت و عذاب، در بهشت و جهنّم

بر خلاف اصل وجود بهشت و جهنّم، نعمت های بهشتی و عـذاب های جهنّم، وجود اوّلیه ندارند و ساخته و پرداختهٔ اعمال انسان در دنیا هستند. هنگام ورود نیکوکاران به سرای ابدی خود در بهشت، ملائکه به آنان سلام می کنند و چنین خوشامد می گویند:

(كُلُوا وَ اِشْرَبُوا هَنِيئاً بِمٰا أَسْلَفْتُمْ فِي اَلْأَيّٰامِ اَلْخٰالِيَةِ)(1)

دربارهٔ جهنّمیان نیز، وقتی آنان را با غل و زنجیر به آتش جهنّم می اندازند، نگهبان های جهنّم خطاب به ایشان می گویند:

(ذٰلِكَ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ)(2)

در واقع به آنها می گویند: آتش سوران جهنّم، سوختن های مکرّر، زنجیرهای هفتاد ذرعی، آب زقّوم و عذاب های دیگر را خود در دنیا تهیه کرده و از پیش فرستاده اید.

درب های بهشت

بهشت دارای مراتب، درجات، طبقات و نیز درب های فراوانی است:

(وَ سِيقَ اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى اَلْجَنَّةِ زُمَراً حَتّٰى إِذٰا جٰاؤُهٰا وَ فُتِحَتْ أَبْوٰابُهٰا)(3)

1- . الحاقه، 24: «بخورید و بنوشید، گواراتان باد، به [پاداش] آنچه در روزهای گذشته انجام دادید.»

2- . آل عمران، 182: «این [عقوبت] به خاطر کار و کردار پیشین شماست.»

3- . الزمر، 73: «و کسانی که از پروردگارشان پروا داشـته اند، گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند، تا چون بدان رسند و درهای آن [به رویشان] گشوده گردد.»

درب هـای بهشت، بـا اعمـال صالـح بر روی انسـان گشوده می شود. چنان که در بهشت، دربی مختص شـهداست که دیگران از آن وارد بهشت نمی شونـد. درب دیگری نیز وجود دارد که به صابرین اختصاص دارد؛ آنان که در مصائب و مشـکلات دنیا صبر کردنـد؛ آنان که بر عبادت صابرنـد و در روبروشدن با صـحنهٔ گناه، به خدا پناه می برند و نفس خود را کنترل می کنند. آنها کسانی هسـتند که خداوند سـبحان دربارهٔ آنان فرمود:

(إِنَّمٰا یُوَفَّی اَلصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسٰابٍ)(1)

افراد عابـد، یعنی کسانی که در دل شب به راز و نیاز با خـدا می ایسـتند، در قیامت از دربی جداگانه که باب عابدین نام دارد وارد بهشت می شوند. درب دیگری نیز وجود دارد که مخصوص خدمت گزاران به مردم است. این درب، بسیار پرشکوه و عالی است.

«باب الشّیعه» از درب های پرازدحام بهشت است. از این درب، شـیعیان به واسطهٔ شفاعت رسول گرامی صلی الله علیه و آله وارد بهشت می شونـد. همچنین، کسانی که برای امام حسـین علیه السـلام عزاداری کرده انـد و به هر حال وجه تشابه و تناسبی با آن امام مظلوم دارند، مورد شـفاعت امام حسـین علیه السـلام قرار می گیرنـد، از درب مخصوص به آن حضـرت که از دیگر درب ها پر ازدحام تر است، پای به بهشت می گذارند.

یکی دیگر از باب های بهشت، باب التّوبه است. در قیامت، گناهکاران به دوزخ می روند، جز آنان که توبه کرده و به سوی خداوند بازگشته باشند:

(یُضٰاعَفْ لَهُ اَلْعَذٰابُ یَوْمَ اَلْقِیٰامَةِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهٰاناً، إِلاّٰ مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صٰالِحاً فَأُوْلٰئِكَ یُبَدِّلُ اَللّٰهُ سَیِّئٰاتِهِمْ حَسَنٰاتٍ)(2)

1- . الزمر، 10: «بی تردید، شکیبایان پاداش خود را بی حساب [و] به تمام خواهند یافت.»

2- . الفرقان، 69 و 70: «برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می شود و پیوسـته در آن خوار می ماند، مگر کسـی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند.»

خداوند سبحان، گناهان توبه کنندگان را به حسنات تبدیل می کند و پروندهٔ سیاه اعمالشان، با توبه، درخشندگی پیدا می کند و به دست راست آنان داده خواهد شد؛ زیرا خداوند متعال توبه کنندگان را دوست دارد:

(قُلْ یا عِبادِیَ اَلَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ لاٰ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ یَغْفِرُ اَلذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِیمُ)(1)

در روایات درب های دیگری نیز برای بهشت ذکر شده است؛ امّا به طور کلّی باید دانست که هرکدام از اعمال نیك، بابی از باب های بهشتی است و راهی برای نیل به سوی بهشت الهی محسوب می شود.

کیفیت نعمت ها و لذّات بهشتی

از قرآن کریم چنین استفاده می شود که اهل بهشت، هم از نعمت های جسمی لذّت می برند و هم از نعمت های روحی و معنوی متنعّم می شوند. در ادامه به برخی از نعمت ها و لذایذ جسمی و روحی بهشت اشاره می شود.

لذایذ جسمانی مانند خوردن، آشامیدن، تماس با حورالعین، جلوس در قصرها، مشاهدهٔ مناظر بهشت است و لذایذ روحانی همچون سخن گفتن با خدای تعالی و نشست و برخاست با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام می باشد.

برخی نعمت های جسمی بهشت

نعمت های جسمی بهشت، فراوان اند. قرآن کریم در بیان برخی از آنها می فرماید:

1- . الزمر، 53: «بگو: ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید، از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است.»

(وَ لَكُمْ فِيهٰا مٰا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهٰا مٰا تَدَّعُونَ)(1)

(وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا وَ مَسٰاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنّٰاتِ عَدْنٍ)(2)

(فِيهِمٰا مِنْ كُلِّ فٰاكِهَةٍ زَوْجٰانِ)(3)

(فِيهٰا عَيْنٌ جٰارِيَةٌ ، فِيهٰا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ ، وَ أَكْوٰابٌ مَوْضُوعَةٌ ، وَ نَمٰارِقُ مَصْفُوفَةٌ ، وَ زَرٰابِيُّ مَبْثُوثَةٌ)(4)

(مَثَلُ اَلْجَنَّةِ اَلَّتِي وُعِدَ اَلْمُتَّقُونَ فِيهٰا أَنْهٰارٌ مِنْ مٰاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهٰارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهٰارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّٰارِبِينَ وَ أَنْهٰارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى)(5)

نکتهٔ مهم در نعَم بهشتی، این است که اهل بهشت از لذّت های جسمی و روحی آن، دل زده و خسته نمی شوند.

استاد بزرگوار ما، حضرت امام خمینی در شرح دعای سحر می فرمایند: از یکی از مشایخ ارباب معرفت شنیدم که می فرمود: «جرعه آبی که در بهشت نوشیده می شود، همهٔ لذت ها را داراست، از لذّت هایی که به گوش درك می شود مانند انواع موسیقی و آهنگ های دل نشین و لـذّت هایی که با چشم درك می شود از دیـدن صورت های زیبا و سایر رنگ ها و شـکل ها و بقیـهٔ حواس نیز به همین قسم بهره مند می شوند و لذّت می برند.»(6)

1- . فصلت، 31: «و هر چه دل هایتان بخواهد در [بهشت] برای شماست، و هر چه خواستار باشید در آنجا خواهید داشت.»

2- . التوبه، 72: «خداونـد به مردان و زنـان بـا ایمان باغ هایی وعـده داده است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است. در آن جاودانه خواهند بود، و [نیز] سراهایی پاکیزه در بهشتهای جاودان [به آنان وعده داده است].»

3- . الرحمن، 52: «در آن دو [باغ] از هر میوه ای دو گونه است.»

4- . الغاشیه، 12 تا 16: «در آن، چشـمه ای روان باشـد. تخت هایی بلند در آنجاست. و قدح هایی نهاده شده. و بالش هایی پهلوی هم [چیده]. و فرش هایی [زربفت] گسترده.»

5- . محمـد، 15: «مَثَلِ بهشـتی که به پرهیزگـاران وعـده داده شـده [چون بـاغی است که] در آن نهرهـایی است از آبی که [رنـگ و بو و طعمش] برنگشته؛ و جوی هایی از شیری که مزه اش دگرگون نشود؛ و رودهایی از باده ای که برای نوشندگان لذّتی است؛ و جویبارهایی از انگبینِ ناب. و در آنجا از هر گونه میوه برای آنان [فراهم] است.»

6- . شرح دعای سحر، ص 57.

در واقع، عالم آخرت عالم جمع الجمعی است؛ یعنی در روز قیامت، تمام اجزاء و جوارح، حکم واحد دارند و هر عضوی از بدن که از نعمتی بهره مند شود، سایر اعضاء هم لذّت می برند:

(فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ)(1)

برخی نعمت های روحی و معنوی بهشت

سلام و تحیت پروردگار متعال

در سورهٔ مبارکهٔ «یس» یکی از برترین و با ارزش ترین نعمت های معنوی بهشت را چنین بیان می فرماید:

(إِنَّ أَصْحٰابَ اَلْجَنَّةِ اَلْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فٰاكِهُونَ ، هُمْ وَ أَزْوٰاجُهُمْ فِي ظِلاٰلٍ عَلَى اَلْأَرٰائِكِ مُتَّكِؤُنَ ، لَهُمْ فِيهٰا فٰاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مٰا يَدَّعُونَ ، سَلاٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ)(2)

دسترسی به هر نوع میوه ای که بهشتیان اراده کنند و تکیه زدن بر تخت ها و نظایر آن، لذّات جسمانی است؛ امّا بالاتر از آن، سلام رساندن خدای مهربان به آن هاست که برترین لذّت روحی اهل بهشت به شمار می رود.

این درود را که از لذّات خاصّ بهشتی است، ملائکهٔ رحمت الهی از مقام قدس ربوبی برای بندگان مطیع بهشتی می آورند.

همچنین صدرالمتألّهین رحمه الله نقل می کند که در روایات آمده است گاهی از طرف خداوند سبحان، برای بندهٔ بهشتی اش نامه ای بدین مضمون می آید:

«من الحي القيوم الذي لا يموت إلى الحي القيوم الذي لا يموت»(3)

1- . السجده، 17: «هیچ کس نمی داند چه چیز از آنچه روشنی بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می دادند برای آنان پنهان شده است.»

2- . یس، 55 تا 58: «در این روز، اهل بهشت کار و باری خوش در پیش دارند، آن ها با همسرانشان در زیر سایه ها بر تخت ها تکیه می زنند، در آنجا برای آن ها [هر گونه] میوه است و هر چه دلشان بخواهد، از جانب پروردگار [ی] مهربان [به آنان] سلام گفته می شود.»

3- . الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج 6، ص 9.

این که از سوی پروردگار عالم نامه ای به بنده اش برسد و سلام حضرتش را دربرداشته باشد و با عنوان بالا شروع شود، حاکی از مقام بسیار والایی است و لذّتی بالاتر از این تصوّر نمی شود.

سلام و تحیت بهشتیان به یکدیگر

قرآن کریم می فرماید:

(لاٰ یَسْمَعُونَ فِیهٰا لَغْواً وَ لاٰ تَأْثِیماً، إِلاّٰ قِیلاً سَلاٰماً سَلاٰماً)(1)

از این دو آیه برداشت می شود که اوّلاً: اهل بهشت هیچ سخن لغو و بیهوده ای ندارند و هرگز به یکدیگر فتنه و گناهی نسبت نمی دهند و جز سلام و تحیّت و احترام، چیزی نمی گویند و نمی شنوند. ثانیاً: بهشت، مقام وحدت و یگانگی و تجلّی توحید است و دوگانگی و اختلاف در بهشت نیست؛ زیرا دوگانگی و اختلاف، در موطن کثرت است، نه در محلِّ تجلّی توحید.

مشاهدهٔ انوار جمال

از لذات پر ارزش دیگر در بهشت، مشاهدهٔ تجلیّات اشراقات و انوار جلال و جمال الهی است. این مقامات همان است که ائمّهٔ طاهرین علیهم السلام در دنیا بدان رسیده بودند، چنان که از مناجات آن ها پیداست. امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات شعبانیه می فرمایند:

«إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الِانْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ»(2)

1- . الواقعه، 25 و 26: «در آنجا نه بیهوده ای می شنوند و نه [سخنی] گناه آلود، سخنی جز سلام و درود نیست.»

2- . اقبال الاعمال، ج 2، ص 687.

خـدایا بریـدن کاملی از خلق به سوی خود، به من عنایت کن و چشم دل ما را به نوری که بتواند به تو بنگرد، منوّر فرما، تا جایی که حجاب های نور را دریده و به معدن عظمت برسد و جان های ما آن چنان شود که به عزّت قدست تعلّق یابد.

انغمار در عالم وحدت

دسته ای از اهل بهشت در عالم وحدت منغمر می شوند و کارشان فقط تسبیح و تهلیل و تمجید ذات ربوبی است:

(وَ قٰالُوا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا اَلْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنٰا لَغَفُورٌ شَكُورٌ)(1)

در روایات می خوانیم که این افراد، آنقدر منغمر در عالم وحدت هستند که هیچ توجّهی به حورالعین و قصر و نعم مادی ندارند.

در روز قیـامت هرکسـی در شأن و مقام خودش متوغّل است و بسـته به این که در دنیا چه کرده است و چه اعمال صالحی را انجام داده و به چه مقامات معنوی رسیده و به اندازهٔ همتی که سلوك معنوی داشته است، در بهشت، مقام و شأنی متفاوت خواهد داشت.

شأن افراد عادی و عامـهٔ بهشتیان، در این حد است که از نعم مادی بهشت همچون انهار، اشـجار، قصـرها و حورالعین اسـتفاده کنند. گاه گاهی نیز خـدا به آن ها سـلام می رساند و پیام می فرسـتد. این مقام، اگرچه مقام بسـیار بزرگی است و تصور لذّت آن، ذوق و معرفت می خواهد، امّا با این وصف، از مقام های پایین بهشت است و مقام برتر و بالاتر از آن، انغمار در عالم وحدت است.

1- . فاطر، 34: «و می گویند: سپاس خدایی را که اندوه را از ما بزدود، به راستی پروردگار ما آمرزنده [و] حق شناس است.»

مؤانست با معصومین علیهم السلام

مرتبهٔ والاتر و مقام برتر در بهشت، مربوط به خواصّی است که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمّهٔ طاهرین علیهم السلام مأنوس هستند و لذت آن ها، مجالست با اهل بیت علیهم السلام است:

(وَ مَنْ یُطِعِ اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ اَلَّذِینَ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ اَلنَّبِیِّینَ وَ اَلصِّدِّیقِینَ وَ اَلشُّهَدٰاءِ وَ اَلصّٰالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِیقاً)(1)

مؤانست با اهل بیت علیهم السلام واقعاً نعمت بزرگی است. این مقام، شاید همان جنّات عدن باشد.

رضوان الهی

دستهٔ دیگری از اهل بهشت، باز هم از رتبهٔ بالاتری برخوردارند. آن ها در «جواراللّه» و «رضوان اللّه» به سر می برند؛ یعنی نزد خدا و هم صحبت حق تعالی هستند و با نظر خداوند متعال، سعهٔ وجودی پیدا می کنند.

عنایت و لطف حق تعالی به این دسته از بهشتیان باعث خشنودی و سرور ایشان می شود. قرآن کریم می فرماید:

(وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نٰاضِرَةٌ ، إِلیٰ رَبِّهٰا نٰاظِرَةٌ)(2)

عبارت «إِلی رَبِّها» جار و مجرور است و تقدّمش دلالت بر حصر می کند؛ یعنی عده ای هستند که کارشان در بهشت، تنها مشاهدهٔ جمال جمیل حق جل و علا است. آن ها تنها به سوی وجه اللّه نظر دارند و لذّتشان در بهشت، مشاهدهٔ وجه اللّه است.

1- . النساء، 69: «و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند.»

2- . القیامة، 22 و 23: «در آن روز چهره هایی شاداب اند، و به سوی پروردگار خود می نگرند.»

این که در روایات می خوانیم «شهید نظر به وجه خدا دارد»(1) بدان معناست که شهیدان مصداق آیهٔ شریفه هستند که فرموده است:

(یا أَیَّتُهَا اَلنَّفْسُ اَلْمُطْمَئِنَّةُ ، اِرْجِعِي إِلیٰ رَبِّكِ رٰاضِیَةً مَرْضِیَّةً ، فَادْخُلِي فِي عِبٰادِي، وَ اُدْخُلِي جَنَّتِي)(2)

سیر تکاملی و سعهٔ وجودی انسان در بهشت

انسان از وقتی به دست توانای خالق متعال خلق شد، دیگر نابود نمی شود و همیشه در حرکت به سوی خداوند تعالی است:

(یا أَیُّهَا اَلْإِنْسٰانُ إِنَّكَ كٰادِحٌ إِلیٰ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاٰقِیهِ)(3)

همچنین آیات زیر نیز بدین معنا اشاره دارد:

(إِنَّ إِلیٰ رَبِّكَ اَلرُّجْعیٰ)(4)

(وَ أَنَّ إِلیٰ رَبِّكَ اَلْمُنْتَهیٰ)(5)

(إِنّٰا لِلّٰهِ وَ إِنّٰا إِلَیْهِ رٰاجِعُونَ)(6)

برخی از افراد، در عمر دنیا، به مقام قرب الهی دست می یابند و مستحقّ بهشت می شوند. در بهشت نیز حرکت استکمالی دارند و به سیر خود به سوی خداوند متعال ادامه می دهند. حرکت استکمالی انسان به سوی خداوند متعال، بی منتها است و هرچه در این راه پیشرفت کند، باز هم جای رشد و تعالی دارد.

1- . تهذیب الاحکام، ج 6، ص 121.

2- . الفجر، 26 تا 30: «ای نفس مطمئنّه، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، و در میان بندگان من درآی، و در بهشت من داخل شو.»

3- . الإنشقاق، 6: «ای انسان، حقّاً که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد.»

4- . العلق، 8: «در حقیقت، بازگشت به سوی پروردگار توست.»

5- . النجم، 42: «و اینکه پایان [کار] به سوی پروردگار توست.»

6- . البقره، 156: «ما از آنِ خدا هستیم، و به سوی او باز می گردیم.»

مرحوم دیلمی در کتاب «ارشاد القلوب»، روایتی به نام «معراجیه» نقل می کند. در بخشی از آن روایت، خداوند تبارك و تعالی خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تعریف برخی از اهل بهشت می فرماید: من روزی هفتاد مرتبه به آن بندگان که از خواص هستند، نظر می افکنم و با ایشان سخن می گویم و در هر نظری، ملك آنها و سعهٔ وجودی آنها هفتاد برابر می شود.(1)

بنابراین، انسان در بهشت هم تکامل دارد و هرچه رشد کند و کمال یابد، استکمال او تمام نمی شود و به حرکت صعودی خود ادامه می دهد.

عالم قیامت، عالم حیات و زندگی است:

(وَ إِنَّ اَلدّٰارَ اَلآخِرَةَ لَهِيَ اَلْحَيَوٰانُ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ)(2)

پس، نظرکردن خداوند به اهل بهشت و گسترش ملك آنان، به این معناست که با هر نظر خداوند، گامی بلند به سوی قرب الهی برمی دارند.

وقتی انسان به دنیا می آید، به تعبیر صدرالمتألهین رحمه الله، حیوانی بیش نیست؛ ولی کم کم با درك فضائل و مکارم، انسان می شود و سعهٔ وجودی می یابد و در راه استکمال قدم می گذارد و به جایی می رسد که مصداق این آیات قرآن کریم می شود:

(رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ)(3)

(يٰا أَيَّتُهَا اَلنَّفْسُ اَلْمُطْمَئِنَّةُ ، اِرْجِعِي إِلىٰ رَبِّكِ)(4)

رسیدن به این مقامات، به معنای پیداکردن سعهٔ وجودی است. در قیامت نیز وقتی خداوند نظر خاص به اولیاء خود در بهشت می کند و به آنان سعهٔ وجودی عطا می فرماید، استکمال می یابند؛ البته همان گونه که بارها بیان

1- . ارشاد القلوب، ج 1، ص 200.

2- . العنکبوت، 64: «و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می دانستند.»

3- . المائده، 119: «خدا از آنان خشنود است و آنان [نیز] از او خشنودند.»

4- . الفجر، 27 و 28: «ای نفس مطمئنّه، به سوی پروردگارت بازگرد.»

کرده ایم، ما دورنمایی بیشتر از قیامت در دسترس نداریم و معنای حقیقی سعهٔ وجودی و حرکت استکمالی در قیامت را درك نمی کنیم؛ امّا ظاهر آنچه در روایاتی مانند روایت معراجیه آمده، آن است که با هر نگاه و نظر خداوند متعال، مِلك و مُلك بهشتیان توسعه می یابد. به عبارت دیگر سعهٔ وجودی پیدا می کنند. در قیامت قدم نیست؛ امّا از باب مثال، در هر قدمی، به قرب الهی نزدیك می شوند، گرچه ارتقاء به حقیقت قرب خداوند، فقط مختص به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که قرآن کریم می فرماید:

(ثُمَّ دَنٰا فَتَدَلّٰی، فَکٰانَ قٰابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنیٰ)(1)

هیچ کس نمی تواند به حقیقت این مقام ها دست یابد و هرچه کمال یابد، باز هم به اندازهٔ بی نهایت، امکان کمال دارد؛ امّا به هرحال همین قدم ها و نظرهای الهی در بهشت، بالاترین لذّت ها را برای اولیای الهی دارد که لذّت آن از هر بهشت، حور، قصر و شرابی بالاتر و برتر است.

1- . النجم، 8 و 9: «سپس نزدیك آمد و نزدیك تر شد، تا [فاصلهٔ او] به اندازه نزدیکی دو سر کمان (به مقدار شکاف چینی شکسته) یا نزدیك تر شد.»

12 فصل دوازدهم: دورنمایی از جهنّم

اشاره

جهنّم، مظهر قهر و غضب الهی است و از این جهت عظیم و بزرگ است. جهنّم جایگاهی بسیار خطرناك و اسف بار است و عذاب آن نیز در قرآن کریم، «شدید» و «دردناك» توصیف شده است:

(إِنَّ عَذٰابِي لَشَدِيدٌ)(1)

(وَ أَنَّ عَذٰابِي هُوَ اَلْعَذٰابُ اَلْأَلِيمُ)(2)

جهنّم براساس تصریح قرآن کریم، جایگاه افراد «کافر، معاند، منافق، طغیانگر، مستکبر و مرتد»(3) و به طورکلی میعادگاه افراد لجوج، عنود و مقصّر است که با آگاهی، خود را به جهنّم انداخته اند:

(وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْمُنٰافِقِينَ وَ اَلْمُنٰافِقٰاتِ وَ اَلْكُفّٰارَ نٰارَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُقِيمٌ)(4)

1- . ابراهیم، 7: «قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.»

2- . الحجر، 50: «و اینکه عذاب من، عذابی است دردناك.»

3- . آل عمران، 116؛ ق، 24؛ توبه، 68؛ نبأ، 21؛ نحل، 29؛ آل عمران، 86 تا 88 و....

4- . التوبه، 68: «خداوند مردان و زنان منافق و کافران را آتش دوزخ وعده داده که در آن جاویدان بمانند، همان برای آن ها کافی است و خدا لعنتشان کرده، و برای آنها عذابی همیشگی است.»

(أَلْقِيا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفّارٍ عَنِيدٍ)(1)

بر این اساس، کسانی که عناد و لجاج و تقصیری نداشته باشند، جهنّم نمی روند؛ چنان که شیعه ای که نتوانسته مورد شفاعت واقع شود، گرچه جهنّم می رود، ولی مخلّد نیست و موقعی که جهنّم او را پاك کند، با شفاعت اهل بیت علیهم السلام بهشتی خواهد شد.

عذاب جهنّم، ساخته و پرداختهٔ اعمال آدمیان

چنان که در فصل قبل بیان شد، بهشت و جهنّم موجودند، امّا نعمت های بهشت یا عذاب های جهنّم و به تعبیر روشن تر، مصالح بهشت و دوزخ را آدمیان با اعمال خود از پیش می فرستند. از این رو وقتی جهنّمی ها به جهنّم می روند، به آنان خطاب می شود:

(ذٰلِكَ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ)(2)

یعنی عذاب های جهنّم، نظیر گزندگی مار، عقرب، غُل و زنجیرهای آتشین را انسان با اعمال خود تهیه کرده و از پیش فرستاده است.

آتش جهنّم از گناه و نافرمانی و اذیّت و آزار سایر بندگان سرچشمه می گیرد. کسانی که زندگی را برای مردم سخت کنند، در کار مردم کارشکنی نمایند، تهمت بزنند، غیبت و شایعه پراکنی کنند و به نحوی موجب آزار دیگران شوند، اگر توبه نکنند یا مورد شفاعت واقع نشوند، باید عذاب جهنّم را بچشند و آتش سوزان آن را تحمّل کنند. به تعبیر مثنوی که از قرآن و روایات گرفته است:

1- . ق، 24: «[به آن دو فرشته خطاب می شود:] هر کافر سرسخت معاند را در جهنّم فروافکنید.»

2- . آل عمران، 182: «این [عقوبت] به خاطر کار و کردار پیشین شماست.»

آنچه می کاری همه روزه بنوش *** آنچه می بافی همه روز بپوش

این سخن های چو مار و کژدمت *** مار و کژدم می شود گیرد دمت

وقتی کسی در کار مردم گره بیندازد، با اعمال خود دل مردم را بسوزاند، با استفاده از قدرت و موقعیّت خویش، مردم را در مضیقهٔ مادی و معنوی قرار دهد، همه و همه باعث عذاب قیامت می گردد. در واقع، خدای رحمان برای کسی عذاب دردناك و آتش سوزان نخواسته و تدارك ندیده است؛ بلکه بندگان با اعمال زشت خود در دنیا، عذاب جهنّم را تهیه کرده اند و هرچه از مرگ تا قیامت برای انسان رخ می دهد، ناشی از اعمال خود اوست.

درب های دوزخ

«دوزخ» دارای درب های مختلفی است؛ درب هایی که آدمیان با ارتکاب معاصی در دنیا به روی خود باز کرده اند. قرآن کریم می فرماید:

(لَهٰا سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بٰابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ)(1)

همچنین در سورهٔ زمر می فرماید:

(وَ سِيقَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِلىٰ جَهَنَّمَ زُمَراً حَتّٰى إِذٰا جٰاؤُهٰا فُتِحَتْ أَبْوٰابُهٰا)(2)

کافران را فوج فوج به جانب دوزخ رانند و چون بدانجا رسند، درهای جهنم را بر رویشان بگشایند.

بدین ترتیب، هر دسته ازجهنّمیان از دربی متناسب با اعمال خود وارد دوزخ می شوند. مثلاً کسانی که حقّالنّاس بر عهده دارند، از «درب حقّالنّاس» وارد می شوند.

1- . الحجر، 44: «[دوزخی] که برای آن هفت در است، و از هر دری بخشی معین از آنان وارد می شوند.»

2- . الزمر، 71: «و کسانی که کافر شده اند، گروه گروه به سوی جهنّم رانده شوند، تا چون بدان رسند، درهای آن [به رویشان] گشوده گردد.»

علاوه بر کسانی که حقّالنّاس مالی دارنـد، آنان که مرتکب حقّالنّاس آبرویی نظیر غیبت، تهمت، اهانت و آبروریزی شـده اند نیز باید از این درب وارد جهنّم شوند.

طبقات دوزخ

جهنّم دارای طبقـاتی است و هرکسـی به مقتضـای حـال و اعمالش، در طبقه ای خاص قرار می گیرد و شـدّت عـذاب ها، به اعتبار اعمال، کردار، گفتار و رفتار در دنیاست.

در روایـات می خوانیم که امیر مؤمنان علیه السـلام دسـتانشان را روی هم می گذاشـتند و می فرمودنـد: جهنم طبقه طبقه است. در دعای کمیل نیز می فرمایند:

«یَتَقَلْقَلُ بَیْنَ أَطْباقِها»(1)طبقهٔ اول جهنّم برای مردم عادی مهیّا شده است و طبقهٔ آخر آن جایگاه منافقین است که ژرف ترین و عمیق ترینِ طبقات به شمار می رود:

(إِنَّ اَلْمُنٰافِقِینَ فِي اَلدَّرْكِ اَلْأَسْفَلِ مِنَ اَلنّٰارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیراً)(2)

در روایتی نقل شده است که پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله با تعدادی از اصحاب خود در مسجد نشسته بودند که صدای مهیبی به گوش رسـید و همه وحشت کردند. حضرت فرمودند: آیا دانستید این چه صدایی بود؟ گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودنـد: سـنگی بود که هفتاد سال پیش به قعر جهنّم رها شد و اکنون به قعر دوزخ رسـید و این صدا از رسـیدن آن به قعر دوزخ بود.(3)

1- . در میان طبقات دوزخ سرگردان است.

2- . النساء، 145: «آری، منافقان در فروترین درجات دوزخند، و هرگز برای آنان یاوری نخواهی یافت.»

3- . مسند احمد، ج 2، ص 371؛ صحیح مسلم، ج 8، ص 150.

روشن است که این حادثه، بر اساس تصـرّف معنوی پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله بوده است که ظاهراً نوعی حالت کشف و شهود برای اصحاب را پدید آورده اند تا آنان بتوانند آن صدای مهیب را بشنوند.

اسـتاد بزرگوار ما حضـرت امام خمینی قدس سره در معنای این روایت می فرمودند که یك نفر هفتاد سال در دنیا راه جهنّم را پیش گرفته و پس از عمری، اکنون که مرده است، به قعر جهنّم رسیده است.

همچنین می توان گفت: سـنگی که به قعر دوزخ رسـیده و چنین صدای مهیبی از خود به جای گذاشته است نیز دل برخی انسان هاست که در اثر گناه، قساوت پیدا کرده و از سختی مثل سنگ و حتّی سخت تر از سنگ شده است. قرآن کریم می فرماید:

(ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْـدِ ذٰلِـكَ فَهِيَ كَالْحِجٰارَةِ أَوْ أَشَـدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ اَلْحِجٰارَةِ لَمٰا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ اَلْأَنْهٰارُ وَ إِنَّ مِنْهٰا لَمٰا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ اَلْمٰاءُ (1)(

کیفیت عذاب های دوزخ

از قرآن کریم دانسته می شود که آتش جهنم، پوست بدن را می سوزاند:

(إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيٰاتِنٰا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نٰاراً كُلَّمٰا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنٰاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهٰا لِيَذُوقُوا اَلْعَذٰابَ)(2)

همان طور که نعمت ها و لذّات بهشت، روحی و جسـمی است، اهل جهنّم نیز هم باید عذاب های روحی را تحمّل کنند و هم در عذاب های جسمی معذّب باشند.

1- . البقره، 74: «سپس دل های شما بعد از این [واقعه] سخت گردید، همانند سنگ، یا سخت تر از آن، چرا که از برخی سنگ ها، جوی هایی بیرون می زند، و پاره ای از آن ها می شکافد و آب از آن خارج می شود.»

2- . النساء، 56: «به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده اند، در آتشـی [سوزان] درآوریم؛ که هر چه پوسـتشان بریان گردد، پوست هایِ دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند.»

قرآن کریم می فرماید: آتش جهنم علاوه بر این که جسم را می سوزاند، روح انسان را هم به آتش می کشد:

(نٰارُ اَللّٰهِ اَلْمُوقَدَةُ ، اَلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى اَلْأَفْئِدَةِ)(1)

احاطهٔ آتش بر دوزخیان

دوزخیان که در میان شعله های آتش دوزخ افکنده می شوند، چنان در میان آتش قرار خواهند گرفت که آتش بدان ها محیط خواهد بود:

(إِنَّهٰا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ ، فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ)(2)

به سخنی دیگر، آتش جهنّم بر دوزخیان مسلّط است، آن چنان که وقتی جهنّمی را به دوزخ می افکنند، گویی او را در میان دیگ سربسته ای از آتش نهاده اند و او درون آتش بالا و پایین می شود: «يَتَقَلْقَلُ بَيْنَ أَطْباقِها».

چاه های دوزخ

ویل از لحاظ لغوی، «وای» معنا می شود؛ امّا علاوه بر این، از روایات معصومین علیهم السلام استفاده می شود که جهنّم دارای سلول هایی به نام «ویل» است که در حقیقت، چاه های دوزخند. قرآن کریم می فرماید:

(وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ ، اَلَّذِي جَمَعَ مٰالاً وَ عَدَّدَهُ ...)(3)

در تفسیر این آیهٔ شریفه آمده است: «ویل» نام چاهی در دوزخ است. این چاه جایگاه کسانی است که پشت سر دیگران عیب جویی می کنند و در رو زخم زبان می زنند، پول می پرستند و زر و سیم می اندوزند.

1- . الهمزه، 6 و 7: «آتشِ افروخته خدایی است، [آتشی] که به دل ها می رسد.»

2- . الهمزه، 8 و 9: «و [آتشی که] در ستون هایی دراز، آنان را در میان فرامی گیرد.»

3- . الهمزه، 1 و 2: «وای بر هر بدگوی عیبجویی، که مالی گرد آورد و برشمردش.»

غل و زنجیر دوزخ

کسانی که با اعمال زشت و گناه در دنیا، خود را از خـدا و در نتیجه از بهشت دور کرده و به دنیا دل بسـته شده اند، ناچارند غل و زنجیرهای بسیار محکم و بلندی که در جهنّم برای خود مهیّا کرده اند، تحمّل کنند. در روز قیامت خطاب می شود:

(خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ، ثُمَّ اَلْجَحِيمَ صَلُّوهُ ، ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهٰا سَبْعُونَ ذِرٰاعاً فَاسْلُكُوهُ)(1)

به تعبیری، صفات ناپسند و رذائلی همچون خودپسندی، حسادت، لجاجت، خودمحوری و تکبّر در دنیا، غل و زنجیرِ در قیامت می شود.

(إِنّٰا جَعَلْنٰا فِي أَعْنٰاقِهِمْ أَغْلاٰلاً فَهِيَ إِلَى اَلْأَذْقٰانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ)(2)

طعام دوزخیان

قرآن کریم از غذای اهل دوزخ به «غسلین» تعبیر فرموده است:

(وَ لاٰ طَعٰامٌ إِلاّٰ مِنْ غِسْلِينٍ)(3)

همچنین در سورهٔ واقعه می خوانیم:

(لآَكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ ، فَمٰالِؤُنَ مِنْهَا اَلْبُطُونَ ، فَشٰارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ اَلْحَمِيمِ ، فَشٰارِبُونَ شُرْبَ اَلْهِيمِ ، هٰذٰا نُزُلُهُمْ يَوْمَ اَلدِّينِ)(4)

1- . الحاقه، 30 تا 32: «بگیرید او را و در غُل کشید، آنگاه میان آتشش اندازید، پس در زنجیری که درازی آن هفتاد گز است وی را در بند کشید.»

2- . یس، 8: «ما در گردن های آنان، تا چانه هایشان، غُل هایی نهاده ایم، به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته اند.»

3- . الحاقه، 36: «و خوراکی جز چرکابه ندارد.»

4- . الواقعه، 52 تا 56: «قطعاً از درختی که از زقّوم است خواهیـد خورد، و از آن شـکم هایتان را خواهید آکند، و روی آن از آب جوش می نوشید؛ [مانند] نوشیدن اشتران تشنه، این است پذیرایی آنان در روز جزا.»

دوزخیان، از فرط گرسنگی و تشنگی شدید، نظیر شتر تشنه با وله بسیار از «آب حمیم» می خورند؛ ولی این آب، وجودشان را ذوب می کند و پس از هر بار ذوب شدن، دوباره زنده می شوند تا عذاب ببینند.

در حقیقت، گرسنگی و تشنگی آنها در جهنّم، ناشی از اشتیاق آنان به شهوت، ریاست طلبی، خودمحوری، دنیاگرایی و عیب جویی در دنیاست. یعنی کسانی که در دنیا بر گناه اصرار می ورزند، در دوزخ به مرض گرسنگی و تشنگی گرفتار می آیند و از «حمیم» و «زقوم» که از پیش برای خود فرستاده اند، خواهند خورد؛ ولی عطش و جوع آن ها نه تنها فروکش نمی کند؛ بلکه شدیدتر گشته، مبدّل به سوزندگی می شود.

مکالمهٔ دوزخیان و اهل بهشت

از قرآن شریف معلوم می شود که گاهی، بهشتیان، اهل دوزخ را و دوزخیان، اهل بهشت را می بینند و با هم گفت وشنود می کنند و هر دو دسته با خداوند سخن می گویند. اهل بهشت از سخن گفتن با پروردگار لذت می برند؛ ولی دوزخیان هنگامی که با خدا سخن می گویند، مورد قهر الهی واقع می شوند، تا جایی که در برابر درخواست خروج از آتش، بدان ها خطاب می شود:

(رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا مِنْهٰا فَإِنْ عُدْنٰا فَإِنّٰا ظٰالِمُونَ ، قٰالَ اِخْسَؤُا فِيهٰا وَ لاٰ تُكَلِّمُونِ)(1)

پاره ای دیگر از این گفت وشنودها، سخن گفتن ملائکه با اهل بهشت است که با احترام فراوان انجام می گیرد؛ ولی چون با دوزخیان گفت وگو کنند، مکالمهٔ آنها همراه با بی اعتنایی و پرخاش است. این همان چیزی

1- . المؤمنون، 107 و 108: «پروردگارا، ما را از اینجا بیرون بر، پس اگر بازهم [به بدی] برگشتیم، در آن صورت ستمگر خواهیم بود، می فرماید: [بروید] در آن گم شوید و با من سخن مگویید.»

است که اهل دوزخ را بسیار می آزارد؛ زیرا دوزخیان از اینکه مورد استهزاء خداوند و ملائکه و اهل بهشت قرار می گیرند، بسیار دل آزرده هستند و البته مسخره شدن در روز قیامت واقعاً عذابی بزرگ و شکننده است.

همچنین در سورهٔ اعراف می فرماید:

(وَ نٰادیٰ أَصْحٰابُ اَلْجَنَّةِ أَصْحٰابَ اَلنّٰارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنٰا مٰا وَعَدَنٰا رَبُّنٰا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مٰا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قٰالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اَللّٰهِ عَلَى اَلظّٰالِمِينَ)(1)

(وَ نٰادیٰ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ أَصْحٰابَ اَلْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنٰا مِنَ اَلْمٰاءِ أَوْ مِمّٰا رَزَقَكُمُ اَللّٰهُ قٰالُوا إِنَّ اَللّٰهَ حَرَّمَهُمٰا عَلَى اَلْكٰافِرِينَ)(2)

این پاسخ، آتشی از حسرت در دل آن ها مشتعل می کند. قرآن شریف در بیان مکالمه ای دیگر می فرماید:

(فِي جَنّٰاتٍ يَتَسٰاءَلُونَ ، عَنِ اَلْمُجْرِمِينَ ، مٰا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ، قٰالُوا لَمْ نَكُ مِنَ اَلْمُصَلِّينَ ، وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ اَلْمِسْكِينَ ، وَ كُنّٰا نَخُوضُ مَعَ اَلْخٰائِضِينَ)(3)

جایگاه مؤمنین در قیامت

از روایات استفاده می شود که افراد مؤمن و با تقوا، یعنی کسانی که از سه رکن ایمان (اعتقاد، شعار و عمل) برخوردارند، در نهایت به بهشت می روند.

بهشت مقام قرب الهی است و قرآن کریم، هنگام توصیف بهشت

1- . الأعراف، 44: «و بهشتیان، دوزخیان را آواز می دهند که: ما آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود درست یافتیم؛ آیا شما [نیز] آنچه را پروردگارتان وعده کرده بود راست و درست یافتید؟ می گویند: آری. پس آواز دهنده ای میان آنان آواز درمی دهد که: لعنت خدا بر ستمکاران باد.»

2- . الأعراف، 50: «و دوزخیان، بهشتیان را آواز می دهند که: از آن آب یا از آنچه خدا روزیِ شما کرده، بر ما فرو ریزید. می گویند: خدا آن ها را بر کافران حرام کرده است.»

3- . المدثر، 40 تا 45: «آن ها در باغ های بهشتند و سؤال می کنند از مجرمان: چه چیز شما را در آتش [سَقَر] درآورد؟ گویند: از نمازگزاران نبودیم، و بینوایان را غذا نمی دادیم، و پیوسته با اهل باطل همنشین و هم صدا بودیم.»

و نعمت هـای بهشتی، با عباراتی نظیر (أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ)(1) و (وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ)(2) آن را جایگـاه متّقین و مؤمنین برمی شمرد.

در واقع می توان گفت: خداوند متعال از سـر لطف خود، مؤمنینی را که در اثر غفلت مرتکب گناه شده اند، در دنیا با فقر و مصـیبت و رنج که کفارهٔ گناهان است، پاك می کند و در صورتی که گناهان آنها بیشتر از گرفتاری دنیوی آنان باشد، هنگام مرگ به آن ها سخت می گیرد تا آمرزیـده شونـد. اگر همچنان گناه آلوده باشـند، با فشار قبر و عـذاب های برزخ آلودگی آن افراد را می زداید و در صورتی که باز هم از گناه پاك نشونـد، با دشواری روز قیامت پاك می شونـد و چنان چه با همهٔ این مقدّمات آمرزیده نشوند، به جهنّم وارد می شوند و آن قدر در آتش آن می سوزند و عذاب می کشـند تا کدورت و آلودگی آنان پاك شود. سـپس آنها را از دوزخ بیرون آورده، در حوض کوثر تطهیر می کنند و روانهٔ بهشت می سازند.

بنـابراین، آنچه بعضـی از بزرگـان می گوینـد: جهنّم، یکی از الطاف خفیـهٔ الهی است، به این معناست که کـدورت ها و زنگارهای وجود آدمیان را رفع می کند و در آن، هویّت حیوانی و شیطانی که افراد در اثر اعمال پیدا کرده اند، به هویّت انسانی تبدیل می شود. وقتی هویّت شیطانی رفع شد و فطرت انسانی هویدا گردید و بروز و ظهور پیدا کرد، خواه ناخواه آتش جهنّم پایان خواهد یافت.

مؤمنین و متّقین که مرتکب گناه شده و زنگار گرفته اند، مثل سـنگ معدنی طلا هستند که ناخالصی و کدورت به خود گرفته اند، پس، آتش سوزان دوزخ، به مثابـهٔ کورهٔ چنـد هزار درجه ای، ناخالصـی آنها را برطرف می کند تا خالص و ناب شوند و برای ورود به بهشت، لیاقت و زمینه پیدا کنند.

1- . آل عمران، 133: «برای متّقین آماده شده است.»

2- . التوبه، 72: «خداوند به مردان و زنان با ایمان وعده داده است.»

ضمیمه 1: نگاهی بر بعضی از نعمت های بهشت در آیات قرآن کریم

نعمت های مادی بهشت

(وَ لَكُمْ فِيهٰا مٰا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهٰا مٰا تَدَّعُونَ (1)

و هرچه دل هایتان بخواهد در بهشت برای شماست، و هرچه خواستار باشید در آنجا خواهید داشت.

(وَ جَزٰاهُمْ بِمٰا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً)(2)

و به خاطر آنکه صبر کردند، بهشت و پرنیان پاداششان داد.

(جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا وَ مَسٰاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنّٰاتِ عَدْنٍ)(3)

باغ هایی وعده داده است که از زیر آن نهرها جاری است. در آن جاودانه خواهند بود، و نیز سراهایی پاکیزه در بهشت های جاودان.

(فِيهِمٰا مِنْ كُلِّ فٰاكِهَةٍ زَوْجٰانِ)(4)

در آن دو [باغ] از هر میوه ای دو گونه (معنوی و روحی، مادی و جسمی) است.

1- . فصّلت، 31.

2- . الانسان، 12.

3- . التوبه، 72.

4- . الرحمن، 52.

(مُتَّكِئِينَ عَلىٰ فُرُشٍ بَطٰائِنُهٰا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى اَلْجَنَّتَيْنِ دٰانٍ (1)

بر بسترهایی که آستر آنها از ابریشم درشت بافت است، تکیه زنند و چیدن میوه از آن دو باغ [به آسانی] در دسترس است.

(فِيهِمٰا فٰاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمّٰانٌ (2)

در آن دو (باغ معنوی و مادی)، میوه و خرما و انار است،

(مُتَّكِئِينَ عَلىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسٰانٍ (3)

بر بالش سبز و فرش نیکو تکیه زده اند.

(فِيهٰا عَيْنٌ جٰارِيَةٌ ، فِيهٰا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ ، وَ أَكْوٰابٌ مَوْضُوعَةٌ ، وَ نَمٰارِقُ مَصْفُوفَةٌ ، وَ زَرٰابِيُّ مَبْثُوثَةٌ)(4)

در آن، چشمه ای روان باشد، تخت هایی بلند در آنجاست، و قدح هایی نهاده شده، و بالش هایی پهلوی هم، و فرش هایی گسترده.

(إِنَّ أَصْحٰابَ اَلْجَنَّةِ اَلْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فٰاكِهُونَ ، هُمْ وَ أَزْوٰاجُهُمْ فِي ظِلاٰلٍ عَلَى اَلْأَرٰائِكِ مُتَّكِؤُنَ ، لَهُمْ فِيهٰا فٰاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مٰا يَدَّعُونَ (5)

در این روز، اهل بهشت کار و باری خوش در پیش دارنـد، آنها با همسـرانشان در زیر سایه ها بر تخت ها تکیه می زننـد، در آنجا برای آنها [هرگونه] میوه است و هرچه دلشان بخواهد. (اعمّ از مادی و معنوی که موجب استکمال است.)

1- . الرحمن، 54.

2- . الرحمن، 68.

3- . الرحمن، 76.

4- . الغاشیه، 12 تا 16.

5- . یس، 55 تا 57.

(حَدٰائِقَ وَ أَعْنٰاباً، وَ كَوٰاعِبَ أَتْرٰاباً، وَ كَأْساً دِهٰاقاً(1)

باغچه ها و تاکستان ها، و حوریانی بسیار جوان و هم سن و سال. و پیاله های لبالب.

(مَثَلُ اَلْجَنَّةِ اَلَّتِي وُعِدَ اَلْمُتَّقُونَ فِيهٰا أَنْهٰارٌ مِنْ مٰاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهٰارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهٰارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّٰارِبِينَ وَ أَنْهٰارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى)(2)

مَثَلِ بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده، [چون باغی است که] در آن نهرهایی است از آبی که رنگ و بو و طعمش برنگشته؛ و جوی هایی از شیری که مزه اش دگرگون نشود؛ و رودهایی از باده ای که برای نوشندگان لذّتی است؛ و جویبارهایی از انگبینِ ناب.

(إِنَّ اَلْأَبْرٰارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كٰانَ مِزٰاجُهٰا كٰافُوراً، عَيْناً يَشْرَبُ بِهٰا عِبٰادُ اَللّٰهِ يُفَجِّرُونَهٰا تَفْجِيراً(3)

همانا نیکان از جامی نوشند که آمیزه ای از کافور دارد، چشمه ای که بندگان خدا از آن می نوشند و [به دلخواه خویش] جاریش می کنند.

(اُدْخُلُوا اَلْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْوٰاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ، يُطٰافُ عَلَيْهِمْ بِصِحٰافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوٰابٍ وَ فِيهٰا مٰا تَشْتَهِيهِ اَلْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ اَلْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ)(4)

شما با همسرانتان شادمانه داخل بهشت شوید، سینی هایی از طلا و جام هایی در برابر آنان می گردانند، و در آنجا آنچه دل ها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید، [هست]. و شما در آن جاودانید.

1- . النبأ، 32 تا 34.

2- . محمد، 15.

3- . الانسان، 5 و 6.

4- . الزخرف، 70 و 71.

(عَلىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ، مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ ، يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ ، بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقَ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ، لاٰ يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لاٰ يُنْزِفُونَ ، وَ فٰاكِهَةٍ مِمّٰا يَتَخَيَّرُونَ ، وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمّٰا يَشْتَهُونَ ، وَ حُورٌ عِينٌ ، كَأَمْثٰالِ اَللُّؤْلُؤِ اَلْمَكْنُونِ)(1)

بر تخت هـایی جواهرنشـان، که روبروی هم بر آنها تکیه داده انـد، بر گِردشان خـدمتگزارانی جاودان [به خـدمت] می گردنـد، با جام ها و آبریزها و پیاله هایی از باده ناب روان، که نه از آن دردسـر گیرنـد و نه بی خرد گردنـد، و میوه از هر چه اختیار کنند، و از گوشت پرنده هرچه بخواهند، و حوران چشم درشت، مثل لؤلؤ نهانِ میانِ صدف!

(عٰالِيَهُمْ ثِيٰابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا أَسٰاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ)(2)

بهشتیان را جامه های ابریشمی سبز و دیبای ستبر دربَر است و پیرایهٔ آنان دستبندهای سیمین است.

(مُتَّكِئِينَ فِيهٰا عَلَى اَلْأَرٰائِكِ لاٰ يَرَوْنَ فِيهٰا شَمْساً وَ لاٰ زَمْهَرِيراً، وَ دٰانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلاٰلُهٰا وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهٰا تَذْلِيلاً، وَ يُطٰافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوٰابٍ كٰانَتْ قَوٰارِيرَا، قَوٰارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهٰا تَقْدِيراً، وَ يُسْقَوْنَ فِيهٰا كَأْساً كٰانَ مِزٰاجُهٰا زَنْجَبِيلاً، عَيْناً فِيهٰا تُسَمّٰى سَلْسَبِيلاً)(3)

در آن [بهشت] بر تخت هـای خویش تکیه زننـد. در آنجـا نه گرمایی بیننـد و نه سـرمایی، و سایه های درختان به آنان نزدیك است، و میوه هایش [برای چیـدن] رام، و ظروف سـیمین و جام های بلورین، پیرامون آنان گردانـده می شود، جام هایی از سـیم که درست به اندازه [و با کمال ظرافت] آنها را از کار در آورده اند، و در آنجا از جامی که آمیزه زنجبیل دارد به آنان می نوشانند، از چشـمه ای در آنجا که «سلسبیل» نامیده می شود.

1- . الواقعه، 15 تا 24.

2- . الانسان، 21.

3- . الانسان، 13 تا 18.

(فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ، وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ، وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ، وَ ماءٍ مَسْكُوبٍ ، وَ فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ، لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ ، وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ ، إِنّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً ، فَجَعَلْناهُنَّ أَبْكاراً، عُرُباً أَتْرابا)(1)

در [زیر] درختان کُنار بی خار، و درخت های موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده است، و سایه ای پایدار، و آبی ریزان، و میوه ای فراوان، نه بریده و نه ممنوع، و همخوابگانی بالا بلند، ما آنان را پدید آورده ایم پدید آوردنی! و ایشان را دوشیزه گردانیده ایم، شوی دوستِ همسال.

نعمت های معنوی بهشت

(يا أَيَّتُهَا اَلنَّفْسُ اَلْمُطْمَئِنَّةُ ، اِرْجِعِي إِلىٰ رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً ، فَادْخُلِي فِي عِبادِي، وَ اُدْخُلِي جَنَّتِي)(2)

ای نفس مطمئنّه، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، و در میان بندگان من درآی و در بهشت من داخل شو.

(رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ)(3)

خدا از آنان خشنود است و آنان [نیز] از او خشنودند.

(وَ رِضْوانٌ مِنَ اَللّٰهِ أَكْبَرُ)(4)

و خشنودی خدا بزرگ تر است.

(لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا تَأْثِيماً، إِلاّٰ قِيلاً سَلاٰماً سَلاٰماً)(5)

در آنجا نه بیهوده ای می شنوند و نه سخنی گناه آلود، سخنی جز سلام و درود نیست.

1- . الواقعه، 28 تا 37.

2- . الفجر، 26 تا 30.

3- . المائده، 119.

4- . التوبه، 72.

5- . الواقعه، 25 و 26.

(وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نٰاعِمَةٌ ، لِسَعْيِهٰا رٰاضِيَةٌ ، فِي جَنَّةٍ عٰالِيَةٍ ، لاٰ تَسْمَعُ فِيهٰا لاٰغِيَةً)(1)

در آن روز، چهره هایی شادابند، از کوشش خود خشنودند، در بهشت برین اند، سخن بیهوده ای در آنجا نشنوند.

(وَ قٰالُوا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا اَلْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنٰا لَغَفُورٌ شَكُورٌ)(2)

و می گویند: سپاس خدایی را که اندوه را از ما بزدود، به راستی پروردگار ما آمرزنده و حق شناس است.

(دَعْوٰاهُمْ فِيهٰا سُبْحٰانَكَ اَللّٰهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهٰا سَلاٰمٌ وَ آخِرُ دَعْوٰاهُمْ أَنِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (3)

نیایش آنان در آنجا سبحانك اللّهم [= خدایا! تو پاك و منزّهی] و درودشان در آنجا سلام است، و پایان نیایش آنان این است که الحمد لله رب العالمین.

(نُزُلاً مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ وَ مٰا عِنْدَ اَللّٰهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرٰارِ)(4)

این پذیرایی از جانب خداست، و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است.

(سَلاٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ)(5)

از جانب پروردگاری مهربان به آنان سلام گفته می شود.

(وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نٰاضِرَةٌ ، إِلىٰ رَبِّهٰا نٰاظِرَةٌ)(6)

در آن روز چهره هایی شاداب اند، و به سوی پروردگار خود می نگرند.

1- . الغاشیه، 8 تا 11.

2- . فاطر، 34.

3- . یونس، 10.

4- . آل عمران، 198.

5- . یس، 55 تا 58.

6- . القیامة، 22 و 23.

(وَ سَقٰاهُمْ رَبُّهُمْ شَرٰاباً طَهُوراً)(1)

و پروردگارشان باده ای پاك به آنان می نوشاند.

(وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ)(2)

آمرزش پروردگار آنهاست.

خلود در بهشت

(خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً إِنَّ اَللّٰهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ)(3)

جاودانه در آنها خواهند بود، در حقیقت، خداست که نزد او پاداشی بزرگ است.

(قُلْ أَ ذٰلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ اَلْخُلْدِ اَلَّتِي وُعِدَ اَلْمُتَّقُونَ كٰانَتْ لَهُمْ جَزٰاءً وَ مَصِيراً)(4)

بگو آیا این عقوبت بهتر است یا بهشت جاویدان که به پرهیزگاران وعده داده شده است که پاداش و سرانجام آنان است ؟

(اُدْخُلُوهٰا بِسَلاٰمٍ ذٰلِكَ يَوْمُ اَلْخُلُودِ)(5)

به سلامت در آن درآیید که این روزِ جاودانگی است.

(اَلَّذِينَ يَرِثُونَ اَلْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ)(6)

همانان که بهشت را به ارث می برند و در آنجا جاودان می مانند.

1- . الانسان، 21.

2- . محمد، 15.

3- . التوبه، 22.

4- . الفرقان، 15.

5- . ق، 34.

6- . المؤمنون، 11.

ضمیمهٔ 2: نگاهی بر بعضی از عذاب های دوزخ در آیات قرآن کریم

عذاب های روحی دوزخیان

(رَبَّنٰا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ اَلنّٰارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ)(1)

پروردگارا، هر که را تو در آتش درآوری، یقیناً رسوایش کرده ای.

(وَ نٰادیٰ أَصْحٰابُ اَلْجَنَّةِ أَصْحٰابَ اَلنّٰارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنٰا مٰا وَعَدَنٰا رَبُّنٰا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مٰا وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقًّا قٰالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اَللّٰهِ عَلَی اَلظّٰالِمِینَ)(2)

و بهشتیان، دوزخیان را آواز می دهند که ما آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود درست یافتیم؛ آیا شما نیز آنچه را پروردگارتان وعده کرده بود راست و درست یافتید؟ می گویند: آری. پس آوازدهنده ای میان آنان آواز درمی دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد.

(نٰارُ اَللّٰهِ اَلْمُوقَدَةُ ، اَلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَی اَلْأَفْئِدَةِ ، إِنَّهٰا عَلَیْهِمْ مُؤْصَدَةٌ ، فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ)(3)

آتشِ افروخته خدایی است، آتشی که به دل ها می رسد. و در ستون هایی دراز، آنان را در میان فرامی گیرد.

1- . آل عمران، 192.

2- . الأعراف، 44.

3- . الهمزه، 6 تا 9.

(رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا مِنْهٰا فَإِنْ عُدْنٰا فَإِنّٰا ظٰالِمُونَ ، قٰالَ اِخْسَؤُا فِيهٰا وَ لاٰ تُكَلِّمُونِ)(1)

پروردگارا، ما را از اینجا بیرون بر، پس اگر بازهم [به بدی] برگشتیم، در آن صورت ستمگر خواهیم بود، می فرماید: بروید در آن گم شوید و با من سخن مگویید.

(وَ نٰادیٰ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ أَصْحٰابَ اَلْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنٰا مِنَ اَلْمٰاءِ أَوْ مِمّٰا رَزَقَكُمُ اَللّٰهُ قٰالُوا إِنَّ اَللّٰهَ حَرَّمَهُمٰا عَلَى اَلْكٰافِرِينَ)(2)

و دوزخیان، بهشتیان را آواز می دهند که از آن آب یا از آنچه خدا روزیِ شما کرده، بر ما فرو ریزید. می گویند: خدا آن ها را بر کافران حرام کرده است.

(فِي جَنّٰاتٍ يَتَسٰاءَلُونَ ، عَنِ اَلْمُجْرِمِينَ ، مٰا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ)(3)

آنها در باغ های بهشتند و سؤال می کنند از مجرمان: چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت ؟

(فَمٰا تَنْفَعُهُمْ شَفٰاعَةُ اَلشّٰافِعِينَ)(4)

و شفاعت شفاعتگران آن ها را سود نبخشد!

نقمت ها و عذاب های مادی دوزخ

(فَٱلَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيٰابٌ مِنْ نٰارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ اَلْحَمِيمُ ، يُصْهَرُ بِهِ مٰا فِي بُطُونِهِمْ وَ اَلْجُلُودُ، وَ لَهُمْ مَقٰامِعُ مِنْ حَدِيدٍ، كُلَّمٰا أَرٰادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهٰا وَ ذُوقُوا عَذٰابَ اَلْحَرِيقِ)(5)

1- . المؤمنون، 107 و 108.

2- . الأعراف، 50.

3- . المدثر، 40 تا 42.

4- . المدثر، 48.

5- . الحج، 19 تا 22.

و کسانی که کفر ورزیدند، جامه هایی از آتش برایشان بریده شده است [و] از بالای سرشان آب جوشان ریخته می شود. آنچه در شکم آنهاست با پوست بدن شان بدان گداخته می گردد. و برای آنان گُرزهایی آهنین است. هر بار بخواهند از شدت غم، از آن بیرون روند در آن باز گردانیده می شوند. بچشید عذاب آتش سوزان را.

(إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَاراً كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا اَلْعَذَابَ)(1)

به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده اند، در آتشی سوزان درآوریم؛ که هرچه پوستشان بریان گردد، پوست هایِ دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند.

(خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ، ثُمَّ اَلْجَحِيمَ صَلُّوهُ ، ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ)(2)

بگیرید او را و در غُل کشید، آنگاه میان آتشش اندازید، پس در زنجیری که درازی آن هفتاد گز است وی را در بند کشید.

(لاٰ يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَ لاٰ شَرَاباً، إِلاّٰ حَمِيماً وَ غَسّٰاقاً)(3)

در آنجا نه خنکی چشند و نه شربتی، جز آب جوشان و چرکابه ا

(إِنّٰا جَعَلْنٰا فِي أَعْنٰاقِهِمْ أَغْلاٰلاً فَهِيَ إِلَى اَلْأَذْقٰانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ)(4)

ما در گردن های آنان، تا چانه هایشان، غُل هایی نهاده ایم، به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته اند.

1- . النساء، 56.

2- . الحاقه، 30 تا 32.

3- . النبأ، 24 و 25.

4- . یس، 8..

(لآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ ، فَمٰالِؤُنَ مِنْهَا اَلْبُطُونَ ، فَشٰارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ اَلْحَمِيمِ ، فَشٰارِبُونَ شُرْبَ اَلْهِيمِ)(1)

قطعاً از درختی که از زقّوم است خواهید خورد، و از آن شکم هایتان را خواهید آکند، و روی آن از آب جوش می نوشید؛ [مانند] نوشیدن اشتران تشنه.

(سَأُصْلِيهِ سَقَرَ، وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا سَقَرُ، لاٰ تُبْقِي وَ لاٰ تَذَرُ، لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ)(2)

زودا که او را به سَقَر در آورم. و تو چه دانی که آن سَقَر چیست ؟ نه باقی می گذارد و نه رها می کند. پوست ها را سیاه می گرداند.

(وَ لاٰ طَعٰامٌ إِلاّٰ مِنْ غِسْلِينٍ)(3)

و خوراکی جز چرکابه ندارد.

(يَوْمَ يَغْشٰاهُمُ اَلْعَذٰابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)(4)

آن روز که عذاب از بالای سرِ آنها و از زیر پاهایشان آنها را فروگیرد، و خدا می فرماید: نتیجهٔ آنچه را می کردید بچشید.

(تَصْلىٰ نٰاراً حٰامِيَةً ، تُسْقىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ ، لَيْسَ لَهُمْ طَعٰامٌ إِلاّٰ مِنْ ضَرِيعٍ ، لاٰ يُسْمِنُ وَ لاٰ يُغْنِي مِنْ جُوعٍ)(5)

[ناچار] در آتشی سوزان درآیند. از چشمه ای داغ نوشانیده شوند. خوراکی جز خارِ خشك ندارند، که نه فربه کند و نه گرسنگی را باز دارد.

1- . الواقعه، 52 تا 55.

2- . المدثر، 26 تا 30.

3- . الحاقه، 36.

4- . العنکبوت، 55.

5- . الغاشیه، 4 تا 7.

(إِنَّا أَعْتَدْنٰا لِلظّٰالِمِينَ نٰاراً أَحٰاطَ بِهِمْ سُرٰادِقُهٰا وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغٰاثُوا بِمٰاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي اَلْوُجُوهَ بِئْسَ اَلشَّرٰابُ وَ سٰاءَتْ مُرْتَفَقاً)(1)

ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایم که سراپرده هایش آنان را در بر می گیرد، و اگر فریادرسی جویند، به آبی چون مس گداخته که چهره ها را بریان می کند یاری می شوند. وه! چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است.

(وَ أَمَّا اَلَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوٰاهُمُ اَلنّٰارُ كُلَّمٰا أَرٰادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا أُعِيدُوا فِيهٰا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذٰابَ اَلنّٰارِ اَلَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ)(2)

و اما کسانی که نافرمانی کرده انـد، پس جایگاهشان آتش است. هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند، در آن بازگردانیده می شوند و به آنان گفته می شود: عذابِ آن آتشی را که دروغش می پنداشتید بچشید.

خلود در دوزخ

(قِيلَ اُدْخُلُوا أَبْوٰابَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا فَبِئْسَ مَثْوَى اَلْمُتَكَبِّرِينَ)(3)

و گفته شود: از درهای دوزخ درآیید، جاودانه در آن بمانید؛ وه چه بد جایی است جای سرکشان.

(خٰالِدِينَ فِيهٰا لاٰ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ اَلْعَذٰابُ وَ لاٰ هُمْ يُنْظَرُونَ)(4)

در آن جاودانه بمانند؛ نه عذابشان کاسته گردد و نه مهلت یابند.

1- . الکهف، 29.

2- . السجده، 20.

3- . الزمر، 72.

4- . البقره، 162.

فهرست منابع

1. قرآن کریم

2. الاحتجاج علی أهل اللجاج،، أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب الطَبرِسی، مشهد، نشر مرتضی، 1403 ه ق.

3. الاختصاص، محمّد بن محمّد بن نعمان معروف به شیخ مفید، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، 1413 ه ق.

4. إرشاد القلوب، ابو محمّد حسن بن ابی الحسن الدیلمی، انتشارات شریف رضی، 1412 ه ق.

5. أسد الغابة فی معرفة الصحابة، عز الدین بن الأثیر أبو الحسن علی بن محمد الجزری، بیروت، دار الفکر، 1989/1409.

6. اسلام آئین رستگاری، آیة الله العظمی حسین مظاهری، مؤسّسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء علیها السلام، اصفهان، چاپ اوّل، 1387 هش.

7. الاقبال بالأعمال الحسنة فیما یعمل مرة فی السنة، سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، تهران، دار الکتب الإسلامیة، الطبعة الثانیة، 1367 ه ش.

8. الأمالی، ابو جعفر محمّد بن حسن الطوسی، قم، انتشارات دار الثقافة، 1414 ه ق.

9. الأمالی، محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، انتشارات کتابخانه اسلامیه، 1362 ه ش.

10. الأمالی، محمّد بن محمّد بن نعمان معروف به شیخ مفید، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، 1413 هق.

11. بحارالأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی مجلسی، معروف به علامه مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، 1404 ه ق.

12.

بصائر الدرجات، محمّد بن حسن بن فروخ صفار، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، الطبعة الثانیة، 1404 ق.

13. تحریر المواعظ العددیة، علی مشکینی، قم، الهادی، چاپ هشتم، 1424 ق.

14. تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید، قم، کنگره جهانی شیخ مفید، 1413 ق.

15. تفسیر الصافی، ملا محسن فیض کاشانی، تهران، انتشارات الصدر، 1415 ق.

16. تفسیر القمی، ابو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، قم، مؤسسه دار الکتاب، 1404 ق.

17. التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، سید محمد طنطاوی، مصر، تحفه مهر، [بی تا].

18. تفسیر فرات الکوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، مؤسّسه چاپ و نشر، 1410 ق.

19. تلخیص المحصل، الخواجة نصیر الدین الطوسی، بیروت، دار الاضواء، 1405 ق.

20. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعة ورام)، أبو الحسین ورام بن أبی فراس، بیروت، دار التعارف و دار الصعب، [بی تا].

21. تهذیب الأحکام، ابوجعفر محمّد بن حسن الطوسی، تحقیق: سید حسن الموسوی الخرسان، تهران، دار الکتب الاسلامیه، الطبعة الرابعة، 1365 ق.

22. التوحید، شیخ صدوق، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1398 ق.

23. جامع الأخبار، محمّد بن محمّد بن حیدر شعیری، قم، انتشارات رضی، 1363 ش.

24. دیوان الامام علی علیه السلام، منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، پیام اسلام، 1369 ق.

25. سیر و سلوك؛ توبه، آیة الله العظمی حسین مظاهری، مؤسّسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء علیها السلام، اصفهان، چاپ ششم، 1392 ش.

26. شرح دعای سحر، امام روح الله الموسوی الخمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و

نشر آثار امام خمینی (ره)، [بی تا]

27. الشفاء (الالهیات)، ابن سینا، قم، مکتبة آیة الله المرعشی، 1404 ق.

28. شواهد التنزیل، ابو القاسم عبید الله بن عبد الله بن حسکان القرشی العامری النیشابوری، تحقیق: محمّد باقر محمودی، تهران، مؤسسه چاپ و نشر، 1411 ق.

29. صبر کیمیای سعادت انسان، آیة الله العظمی حسین مظاهری، مؤسّسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء علیها السلام، اصفهان، چاپ اوّل، 1392 ش.

30. صحیح مسلم، أبوالحسین مسلم بن الحجاج القشیری النیشابوری، تحقیق: محمّد فؤاد عبد الباقی، القاهرة، دار الحدیث، 1412 ق.

31. عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، تحقیق: سید مهدی حسینی لاجوردی، تهران، انتشارات جهان، 1378 ق.

32. الغیبة، ابوجعفر محمّد بن حسن الطوسی، قم، مؤسّسة المعارف الاسلامیة، 1411 ق.

33. الفصول المختارة من العیون و المحاسن، محمّد بن محمّد بن نعمان معروف به شیخ مفید، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، 1413 ه ق.

34. فلاح السائل و نجاح المسائل، سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، [بی تا].

35. الکافی، محمّد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، 1365 ش.

36. کتاب الخصال، محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، الطبعة الثانیة، 1403 ق.

37. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، محمود بن عمر بن محمّدبن عمر الخوارزمی الزمخشری، تحقیق: محمّد عبد السلام شاهین، بیروت، دار الکتاب العربی، الطبعة الثالثة، 1407 ق.

38. کشف الغمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ابو الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اِربلی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تبریز، چاپ مکتبة بنی هاشمی، 1381 ق.

39. لسان العرب، ابو الفضل جمال الدین محمّد بن مکرم بن بن منظور، بیروت، دار صادر، الطبعة الثالثة، 1414 ق.

40. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی فضل بن حسن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوّم، 1372 ش.

41. المحاسن، ابو جعفر، احمد بن محمد بن خالد برقی، قم، دارالکتب الاسلامیة، چاپ دوّم، 1371 ق.

42. المزار الکبیر، ابن مشهدی، محمد بن جعفر، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1419 ق.

43. مسند أحمد بن حنبل، أحمد بن محمّد بن حنبل الشیبانی، تحقیق: عبدالله محمّد الدرویش، بیروت، دارالفکر، الطبعة الثانیة، 414 ق.

44. مصباح المتهجد، ابوجعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن طوسی، مؤسّسه فقه الشیعه، بیروت، 1411 ه ق.

45. معانی الأخبار، محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفّاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، 1361 ه ش.

46. مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، ابوعبدالله محمد بن عمر معروف به فخرالدین رازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوّم، 1420 ه ق.

47. من لایحضره الفقیه، محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، 1413 ق.

48. مناقب آل أبی طالب، رشیدالدین محمّد بن شهر آشوب مازندرانی، تحقیق: شیخ محمّد حسین دانش آشتیانی و سید هاشم رسولی محلاتی، قم، مؤسسه انتشارات علامه، 1379 ق.

49. موسوعة الغدیر فی الکتاب و السنة و الأدب، عبد الحسین أحمد الأمینی النجفی، تحقیق: مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة، قم، مؤسسة دائرة معارف الفقه الاسلامی، الطبعة الرابعة، 1427 ق.

50. نهج البلاغة، گردآوری: ابو الحسن محمّد بن حسین الموسوی البغدادی معروف به سید رضی، تحقیق: صبحی صالح، قم، انتشارات دار الهجرة، [بی تا].

درباره مرکز

بسمه تعالی

جَاهِدُواْ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملا مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیباني مي‌شود.

براي خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 88318722 ـ 021

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹